ارزش وقت
نزد علمای اسلامی



تأليف : عبدالفتاح ابو غدّه
ترجمه و شرح : محمد على خالدى (سلطان العلماء)

بسم الله الرحمن الرحيم

ارزش وقت نزد علمای اسلامی

تألیف:
عبدالفتاح ابوغده

ترجمه و شرح:
محمدعلی خالدی (سلطان العلماء)

انتشارات ایلاف

ابو غده، عبدالفتاح، ۱۹۱۸- ۱۹۹۶ Abu Ghuddh Abd al-Fattah
ارزش وقت نزد علمای اسلامی/ عبدالفتاح ابو غده؛ مترجم و شارح محمدعلی خالدی
(سلطان العلماء) شیراز: ایلاف، ۱۳۸۴ ISBN: 978-964-8809-04-6
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به صورت زیر نویس.
۱. وقت- تنظیم- جنبه‌های مذهبی- اسلام. ۲. مجتهدان و علما- تنظیم وقت. ۳. اخلاق اسلامی
الف. خالدی، محمدعلی، ۱۳۰۰-، مترجم. ب. عنوان.
۴ الف ۲ الف /۶۵/ BP ۲۵۰ ۲۹۷/۶۳۲
۱۳۸۴
کتابخانه ملی ایران ۸۴-۷۷۱۲ م



شیراز: خیابان زند، جنب بانک ملی شعبه کوثر، پاساژ صاحب‌الزمان، تلفن: ۲۳۰۵۶۴۰
Email:info@ilaf.ir www.ilaf.ir

نام کتاب: ارزش وقت نزد علمای اسلامی
تألیف: ابو غده، عبدالفتاح
مترجم و شارح: محمد علی خالدی
ناشر: ایلاف
حروفچینی: پدیده
طرح جلد: محمود خبیر
تیراژ: ۵۰۰۰
نوبت چاپ: دوم، تیرماه ۱۳۸۶
چاپ: قلم، قم ۸۸۳۸۳۳۷ - ۸۸۳۸۳۶۹
شابک ۶-۰۴-۸۸۰۹-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-8809-04-6
قیمت: ۵۰۰۰

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

عنوان صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان صفحه

عنوان **صفحه**

الحمدللّه ربّ العالمين. إنّ الحمد للّه نحمده و نستعينه و نستغفره و نشكره و نشهد أن لا اله إلّا الله وحده لاشريک له، إله الحق و ربّ العالمين. و أشهد أنّ سيّدنا محمّداً عبده و رسوله و نعوذ باللّه من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا من يهده اللّه فلا مضلّ له و من يضلل فلا هادی له. اللّهمّ صلّ و سلّم و بارک علی سيّدنا محمّد و آله الطاهرين و صحبه أجمعين.

به دنبال کتابی می‌گشتم درباره‌ی اهميت وقت و اعتقاد به اينکه وقت همان زندگی است. وقتی کتاب «قيمة الزمن عندالعلماء» تأليف علامه‌ی فاضل، شيخ عبدالفتاح ابوغده، پيدا کردم بسيار خوشحال شدم، گويی دنيا را به دست آورده باشم.

وقتی شروع به بررسی و مطالعه‌ی آن کتاب نمودم، ديدم که مؤلف علامه‌ی آن - خداوند او را غريق رحمت و خشنودی خود قرار دهد و به بهشت فردوس خود درآورد - در تأليف و نگارش اين کتاب به امانت نقل و رعايت ادب در حق علماء و توضيح عبارات و اخلاص در کار کاملاً وفا نموده است. آنگاه بنده نيز به ترجمه و شرح آن و بعضی افزوده‌های مناسب مبادرت نمودم تا نوشته‌های مولف فاضل آن روشن‌تر گردد.

بنابراين مطالبی که در اين کتاب می‌خوانيم از منبع دانش مؤلف بزرگوار و به قلم ايشان تحرير يافته است که بنده‌ی داعی کوشيده‌ام تا با صداقت و امانت بی‌آنکه از دايره‌ی مطالب

کتاب خارج شوم آن را ترجمه و تشریح کنم. از این روی همه‌ی فضل این کتاب متعلق به آن مرحوم است، و بنده تنها مترجم و شارح نوشته‌های آن فاضل هستم.

«إنْ أریدُ إلاّ الإصلاح ماآستطعتُ و ما توفیق إلّا بالله علیه توکلّتُ و إلیه أنیب. و الحمدُ للّه تعالی أوّلاً و آخراً و صلی الله علی سیّدنا محمّد و آله و صحبه و من والاه.»

محمد علی بن عبدالرحمن سلطان العلماء به درخواست جوان اهل کنگ، حاج محمود سرپرست، جزاه الله تعالی خیراً. به تاریخ سوم ذیحجة الحرام سال ۱۴۲۵ هجری قمری. دبی المحروسة. امارات عربی متحده.

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله ربّ العالمین، و الصلاة و السلام علی سیّدنا محـمّد و آله و صحبه و التابعین.

إنّ الحمدلله نحمده و نستعینه و نستغفره و نشکره، و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا من یهده الله فلا مضلّ له، و من یضلل فلا هادی له. و نشهد أن لا إله إلّا الله وحده لاشریک له، و نشهد أنّ محمّداً عبده و رسوله اللّهمّ صلّ علی سیّدنا محمّد و علی آل سیّدنا محمّد، کـاصلّیت عـلی إبراهیم و علی آل إبراهیم و بارک علی محمّد و آل محمّد کما بارکت علی إبراهیم و علی آل إبراهیم فی العالمین إنّک حمید مجید.

بعد از سپس و ستایش بی‌شمار پروردگار عالمیان و درود و سلام بی‌شمار بر حبیب ربّ العالمین المبعوث رحمةً للعالمین شفیع المذنبین، محمد خـاتم الانـبیاء و المـرسلین و آله الطاهرین و صحابته اجمعین.

یکی از دوستان از این داعی درخواست نمود کتابی در خصوص وقت‌شناسی بنویسم، دیدم دانشمندان ما ابیات و اشعاری دل‌انگیز در این خصوص گفته‌اند و در سیرت بزرگان ما اهمیت دادن به وقت مشهور و مشهود است. و همه از آیات کلام الله مجید و بیانات سیّد الاوّلین و الآخرین اقتباس نموده‌اند.

در آیه‌ی ۹۶ سوره‌ی انعام آمده است: **(وجعل اللیل سکناً و الشمس والقمر حُسْباناً)**

خدای متعال خورشید و ماه را آفرید تا حساب وقت در اختیار مردم بگذارند. پـیاپی آمدن شب و روز و تشکیل دادن هفته و ماه و سال به وسیله‌ی خورشید و ماه انجام می‌گیرد،

بنابراین هیچ کس حقّ ضایع کردن وقت ندارد، برای اینکه عمر آدمی از همین شب و روز حاصل می‌شود، و همان گونه که روز و شب به شمار است، نَفَسی که انسان می‌کشد هم به شمار است.

و نفس آخر است که پایان عمر را اعلام می‌دارد، و موقعی که همه چیز در دنیا به حساب است و حتّی نَفَس همه به شمار است، آیا نباید مراقب وقت بود و نگذاشت هیچ لحظه و نَفَسی بیهوده بگذرد؟

در سوره‌ی انعام فرمود: (**وجعل اللیل سکناً والشمس و القمر حسباناً**) آفتاب و ماه را برای به دست دادن حساب آفرید: گردش شب و روز، گذشت هفته، ماه و سال، پیدایش فصول چهارگانه: بهار و تابستان و پاییز و زمستان نتیجه‌ی گردش خورشید و ماه است. این دو گواه صدق اعمال ملّت‌های گذشته و حال و آینده هستند، اگر زبان قال ندارند زبان حال‌شان گویای حوادث روزگارند. در سوره‌ی انعام از حساب زمان که به آفرینش خورشید و ماه بستگی دارد صحبت فرمود.

و در سوره‌ی الرحمن فرمود: (**والشمس و القمر بحسبان**) یعنی خورشید و ماه که حساب به دست می‌دهند خودشان هم از روی حساب آفریده شده‌اند تا بتوانند حساب را به دست بدهند.

مثال آن مثال ساعتی است که به دست می‌بندیم و ساعات شبانه روز از آن می‌فهمیم، خود ساعت هم از روی دقت و حساب آفریده شده است تا بتواند حساب به دست بدهد و آنچه بر همه ظاهر و آشکار است گردش خورشید و ماه است که لحظه‌ای توقّف ندارند و از روز خلقت تا روز قیامت به گردش خود ادامه می‌دهند.

خدای متعال در آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی النحل می‌فرماید: (**و سَخَّرَ لَكُمُ اَللَّيْلَ و النَّهارَ و الشمسَ والقَمَرَ و النجومَ مُسخَّراتٍ بِأمرِهِ إنَّ فی ذٰلکَ لَآیاتٍ لِقومٍ یَعقِلُون**؛ «اوست خدایی که به فرمان شما قرارداد شب و روز و خورشید و ماه را و ستارگان همه به فرمان پروردگارند و همه برای نفع

و فایده‌ی شما بنی آدم آفریده شده‌اند، اما در تسخیر شب و روز و آفرینش خورشید و ماه و به فرمان ساختن ستارگان دلائل قدرت خدا است برای مردمی که عقل خود را به‌کار ببرند و وقت‌شناس باشند».

و در آیه‌ی ۳۲ تا ۳۴ سوره‌ی ابراهیم می‌فرماید: **(اَللّهُ الّذی خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْأرضَ و أنزل من السماء ماءً فأخرج به من الثمرات رزقاً لکم، و سَخَّر لکم الفُلْکَ لتجری فی البحر بأمره و سَخَّرلکم الأنهار و سَخَّرَ الشمسَ و القمرَ آیتین و سَخَّرَ لکم اللَّیل والنّهار و آتاکم من کلّ ما سألْتُمُوهُ و إنْ تَعُدُّوا نِعمَةَ اللهِ لا تُحصُوها إنَّ الإنسانَ لظلوم کفّار)**؛

«خدای یکتاست که آفرید آسمان‌ها و زمین را و فرود آورد از بلندی آب را و به وسیله‌ی آب انواع برها را از زمین بیرون آورد تا روزی شما باشد و به فرمان شما قرار داد کشتی‌هایی که بر دریا روانند و به فرمان‌تان قرار داد رودها و به فرمان آورد آفتاب و ماه را که دو نشانه‌ی قدرت خدا هستند و به فرمان شما آورد شب و روز را و به شما عطا فرمود از همه‌ی آنچه از او خواستید و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید نمی‌توانید آنها را در شمار آورید، حقّا که آدمی بسیار ستمگر به خود و بسیار ناسپاس و کفران کننده‌ی نعمتهاست».

انسان از آب باران و کشت زمین انواع استفاده را می‌نماید و از کشتی‌ها در حمل مال التجاره انواع استفاده را می‌نماید و از رودهای آب برای آشامیدن و زراعت انواع استفاده را می‌نماید و از شب و روز چه فایده‌ها می‌برد. کار و کاسبی در روز و شب است و فراگرفتن علوم در روز و شب است و آسایش و خواب راحت در روز و شب است و انواع مسافرت‌های سودمند در روز و شب است، کسب روزی و ولادت و وفات در روز و شب است؛ وقتی که انسان از همه‌ی آنچه یاد شد استفاده می‌برد، صحیح است اگر بگوییم همه‌ی این‌ها در فرمان آدمی هستند، و خدا از فضل و کرمش به آدمیان آنچه می‌خواهند عطا فرمود؛ زن و فرزند و خویش و پیوند و کارگزار و کارمند همه در روز و شب مشغول

خدمت آدمی هستند، اما این آدمی است که همه‌ی خوبی‌ها را فراموش می‌کند و روی از طاعت خدا می‌گرداند، واقعاً که آدمی بسیار ستمگر و ناسپاس و کفران کننده‌ی نعمتهای آفریدگار است.

و در آیه‌ی ٦٢ سوره‌ی الفرقان می‌فرماید: ﴿وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ اللَّیلَ وَ النَّهارَ خِلْفَةً لِمَنْ اَرَادَ اَنْ یَذَّکَّرَ اَوْ أرادَ شُکوراً﴾؛

«اوست خدایی که شب و روز را در پی یکدیگر قرار داد تا کسی که بخواهد یادآوری بشود بتواند یا اینکه بخواهد سپاسگزاری نماید بتواند».

خدای متعال شب و روز را به دنبال هم قرار داد تا اگر کسی در شب غفلت نمود در روز بتواند غفلت شب را جُبران نماید و اگر کسی در روز غفلت نمود در شب غفلت روز را جبران نماید، شب و روز هر دو وقت طاعت و نکوکاری و سپاسگزاری هستند. آنان که با ایمان و بیدار و هوشیارند نمی‌گذارند لحظه‌ای از وقت‌شان بیهوده بگذرد، شبهای‌شان مطالعه و عبادت و نکوکاری و خیر عامّ و به دست آوردن رضای خداست، و روزشان مطالعه و کار و عبادت و نکوکاری و خیر عام و به دست آوردن رضای خداست. اینان غفلت برای خود روا نمی‌دارند و کوشش‌شان این است که شب‌شان بهتر از روز و روزشان بهتر از شب باشد و به قول سعدی رحمه الله :

شب مردان خدا روز جهان افروز است روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

اما آنانی که همّت‌شان ضعیف است و نیاز به یاد آوری دارند و می‌خواهند که راه سپاسگزاری بگیرند، باید از تَعَاقُب شب و روز درسِ عبرت بگیرند و نگزارند که غفلت و سستی بر آنان چیره شود؛ در روز بکوشند که روزشان بهتر از شب‌شان باشد. و شب‌شان بهتر از روزشان باشد.

به قول سعدی که روحش شاد باد:

ابر و باد و مَه و خورشید و فلکْ در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بُردار   شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

همان طور که گفته شد:

شب مردان خدا روز جهان افروز است   روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

برای اینکه هر لحظه از عمر را غنیمت می‌شمارند و اجازه نخواهند داد که لحظه‌ای از عمرشان بیهوده تلف شود. و مسلمانان وقتی ضعف و زبونی‌شان شروع شد که وقت‌شناسی راکنار گذاشتند و برای وقت قیمتی قائل نشدند.

و در آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی فاطر می‌فرماید: **(أوَلَم نُعَمِّرْكُمْ مایتذکّر فيه من تذکّر وجاءکم النذير، فَذُوقُوا فما للظّالمين من نصير)؛**

«آیا عمرتان را تا آن حدّ دراز نکردیم که هر کسی که در صدد یادآوری باشد یادآوری شود و نذیر و خبر دهنده‌ی مرگ که موی سفید و پیری باشد هم به شما رسید. عمر طولانی به شما دادیم و نشانه‌ی پیری بر شما ظاهر ساختیم، نه از عمر طولانی به هوش آمدید و نه از علائم پیری بیدار شدید. روش انحراف در پیش گرفتید و در غفلت و بی‌خبری غوطه ور شدید تا وقتی که مرگ به بالین‌تان آمد، بنابرآن بچشید عقوبت ستم به خود نمودن، برای اینکه ستمگران یاری دهنده‌ای ندارند».

بسیاری از مردم نمی‌دانند که طول عمر مایه‌ی اتمام حُجَّت است و کسی که به عمر شصت سالگی رسید و به راه نیامد بر خود اتمام حُجَّت نموده است. و پناه می‌بریم به خدا از اینکه طول عمر برایمان مایه‌ی ننگ و اتمام حجّت باشد.

از آیات قرآن قسمتی که برای دلالت بر اهمیّت وقت بود آوردیم.

اکنون آیاتی می‌آوریم که دلالت بر قسم خوردن بر وقت دارد و اهمیّت آن را می‌رساند:

مثل: آیه‌ی ۱٦ سوره‌ی انشقاق: **(فلا أقسم بالشفق)**؛ «قسم یاد می‌کنم به سپیده‌ی بامداد.»

آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی التکویر: **(والصبح إذا تنفَّس)**؛ «قسم به بامداد وقتی که نفس می‌کشد و

ظاهر می‌شود».

و آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی المدّثّر: (**والصبح إذا أسفر**)؛ «قسم به بامداد وقتی که هوا روشن شد».

و آیه‌ی ۱ سوره‌ی الفجر: (**والفَجر وليال عشر**)؛ «قسم به بامداد و شب‌های ده گانه‌ی اول ذیحجّه».

و آیه‌ی ۲ سوره‌ی الّلَیل: (**والنهار إذا تجلّى**)؛ «قسم به روز وقتی که روشنی آن ظاهر شد».

و آیه‌ی ۱ سوره‌ی الضُّحیٰ: (**وَالضُّحیٰ**)؛ «قسم به وقت چاشت: رُبع النهار روز».

و آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی التکویر: (**واللَّيلِ إذا عَسْعَس**)؛ «و قسم به شب وقتی که تاریک شد».

و آیه‌ی ۲ سوره‌ی الضحی: (**واللَّيلِ اذا سَجیٰ**)؛ «و قسم به شب وقتی که آرام شد».

و آیه‌ی ۴ سوره‌ی الانشقاق: (**واللَّيلِ و ما وسق**)؛ «و قسم به شب وقتی که همه چیز در خود جمع نمود».

برای اینکه وقتی شب کوه و بیابان و درخت و جانوران همه را در تاریکی خود قرار داد، مثل این است که همه را در خود جمع کرده باشد.

و آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی المدّثّر: (**واللَّيلِ إذْ أدبر**)؛ «و قسم به شب وقتی که رفت تا روز بیاید».

و آیه‌ی ۱ سوره‌ی الّلَیل: (**واللَّيلِ إذا يَغشیٰ**)؛ «و قسم به شب وقتی که تاریکی‌اش همه جا را فرا گرفت».

و آیه‌ی ۱ سوره‌ی العصر: (**والعصر، إنّ الإنسان لفی خسر**)؛ «قسم به روزگار که آدمی یقیناً در حال زیان کاری است»، مگر مردمی که دارای این خصلت‌ها بودند: ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و همدگر را بر پایداری بر حق و بر پایداری بر صبر و شکیبایی در راه احقاق حق سفارش دادند. همه‌ی مردم در راه زیان کاری هستند، برای اینکه در مقابل هر چیزی که به دست می‌آورند قسمتی از وقت خود، یعنی قسمتی از عمر خود را می‌پردازند و این ایمان است و نکوکاری و حق‌جویی و صبر بر آن است که عمر انسان را به عاقبت خیر می‌رساند و انسان را بهره‌مند و سربلند و نیکبخت می‌سازد. در همه‌ی این آیات قسم بر وَقت

بود. قسم بر اوقات شب و روز بود تا انسان قدر وقت را بداند و همه کاری کند که فرجام کار او نیکبختی دنیا و آخرت و نیکنامی و سربلندی باشد.

چه راست گفت شاعر:

یاد داری که وقت زادن تو — همه خندان بدند و تو گریان
آنچنان زی که وقت رفتن تو — همه گریان بُوَند و تو خندان

در این دنیا سرمایه‌ی آدمی عُمر اوست. و عمر از مال و ماه و هفته و روز و ساعت و دقیقه و نَفَسْ تشکیل یافته است.

و همین نفس که چون به سینه می‌رود مُمِدّ حیات است و چون از دهن برون آید مفرّح ذات است، همین نفس پایه و مایه‌ی عمر آدمی است و خوشا به حال کسی که در هر نَفَسی سپاسی برای خدای متعال بگوید و در همه عمر زبان او به یاد خدا تَرْ باشد.

اَلغَرَضْ:

آثار زندگی نقشی است کز ما بازماند — که هستی را نمی‌بینم بقایی
مگر صاحبدلی روزی به رحمت — کند در حق این مسکین دعایی

و همان گونه که عمر آدمی وقت اوست، هرچه در دنیا هست وقت بندی شده است. نمی‌بینی که عبادات همه‌اش وقت گذاری شده است.

نماز فرض به وقت صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء وقت گذاری شده است.

نماز جمعه در وقت ظهر می‌باشد. و نماز اداء و قضاء به حساب وقت آن می‌باشد.

نماز سُنَّت، مانند نماز ضحی و قبلیّه و بعدیّه‌ی فرض، و نماز وتر و نماز تهجّد و نماز تراویح و نماز طلب باران و نماز کسوف و خسوف همه این‌ها دارای وقت معیّن است.

برای اخراج زکات، وقتی معیّن است. برای روزه، وقتی معیّن است. و برای عمره و حج هم وقتی معیّن است. و همچنان که عبادات همه دارای وقت معیّن است، در معاملات نیز از روی وقت ترتیب داده شده است، مگر نه سنّ بلوغ معین شده است، مگر نه سنّ تمییز و سنّ

رشد همه به سال و ماه تعیین شده است. سال‌های درس از ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان و دانشکده همه به سال و ماه تعیین شده است؛ سنّ ازدواج، مدت بقاء حمل در شکم مادر، مدت شیرخوارگی و زمان طفولیت و خردسالی این‌ها همه به سال و ماه تعیین شده است. کارمندان با مزد ماهیانه و بازاریان با قرارداد سالیانه و کارگران با مزد روزانه، خلاصه کارها همه از روی وقت می‌باشد، با این حال چگونه معقول است که انسان عاقل عمر خود را بیهوده بر باد دهد. و روز باز پسین و دم مرگ و بدرود زندگی با دستی تهی و بدون توشه از این جهان برود. آن افرادی که نام‌شان در صفحات تاریخ می‌درخشد همه افرادی هستند که یک لحظه هم نگذاشته‌اند وقت‌شان بدون نتیجه از دست برود، و در بین ملت‌ها ملّتی ترقّی می‌نماید که وقت جوانانش همه در جدّ و جهد و نکوکاری و شایسته کاری و پیوند شب به روز برای جلو افتادن در صنایع و اقتصاد صرف شود، و آن مردمی که غیر از خوردن و خوابیدن کاری دیگر نمی‌دانند بر ذلّت خود صحّه می‌گذارند.

دانشمندی فرموده است: هر روزی از عمر من که بهتر از روز پیش نباشد، برای من در آن برکتی مباد. سعی و کوشش باید بر آن باشد که هر روز بهتر از روز پیش باشد. و هر ماه بهتر از ماه قبل باشد و هر سالی بهتر از سال قبل باشد.

آن همه سوره از قرآن عظیم که همه قَسَمْ بر وقت بود و همه اوقات را شامل بود برای این است که مؤمن هیچ وقتی از اوقات را بیهوده نگذراند.

والّیْلِ إذا یغشی. والّیْلِ إذ أدبر. والّیْلِ إذا عسعس. والّیْلِ ومارسق. والّیْلِ إذا سَجیٰ تمام اوقات شب را فراگرفته است از ساعتی که تاریکی شب شروع می‌شود تا ساعتی که پایان شب را اظهار می‌دارد.

والصبح إذا تنفَّس. والفَجر ولیال عشر. والصبح إذا أسفر. فلا أقسم بالشَّفَق. والضُّحی. والنهار إذا تجلّی. و دُلُوک الشَّمس إلی غسق والّیْلِ و قرآن الفجر. همه اوقات روز شامل است. شماره‌ی آیات و سوره‌ها همه یاد شده است. و آیه‌ی **أقم الصلاة لدلوک الشمس إلی غسق والّیْلِ و قرآن**

الفجر: آیه‌ی ۷۸ سورة الاسراء می‌باشد.
و آیه‌ی یکم سوره‌ی العصر: والعصر: قسم به زمانه و روزگار است که شامل همه زمان‌ها می‌باشد.
و امام رازی در تفسیر عظیم خود «مفاتیح الغیب» عبارتی فرموده است که ترجمه‌ی آن چنین است:
«خدا قسم یاد فرمود به عصر و عصر همان زمان است، برای اینکه زمانه است که عجایب در آن به ظهور می‌پیوندد، در زمانه است که خوشی و ناخوشی در آن پیش می‌آید. و در زمانه است که تندرستی و بیماری و هستی و نیستی در آن حاصل می‌شود. و چیزی نیست که مانند عُمر گران‌بها و گران‌قدر باشد. اگر کسی سال‌ها از عمر خود ضایع کند و این توفیق بیابد که در اندکی از آخر عمر خود به هوش آید و توبه کند و راه ایمان صحیح و اعمال صالح را بگیرد، همین توبه و شایسته کاری‌اش او را به بهشت جاویدان می‌رساند. و آنگاه می‌دانی که گرامی‌ترین ایّام زندگی‌ات همان زمان اندکی بوده است که تو را به سعادت ابدی رسانیده است. بنابراین زمان از نعمت‌های اصلی پروردگار است. و روی همین اصل است که خدای عزّوجل قسم به زمان یاد فرمود. و خدای عزوجل ما را آگاه فرمود که شب و روز فرصتی هستند که اشخاص غفلت زده قدر آن را نمی‌دانند و آن را بیهوده از دست می‌دهند. و زمان بر مکان شرف دارد؛ برای اینکه زمان نعمتی خالص است که عیبی در آن نیست و این آدمی است که دچار عیب قدر ناشناسی زمان است و آن را از دست می‌دهد».
امام شافعی رحمه‌الله فرمود: اگر مردم به همین یک سوره‌ی والعصر عمل می‌کردند، آن را می‌فهمیدند و بر زندگی خود تطبیق می‌نمودند همین یک سوره برای‌شان کافی بود.
امام شافعی رحمه‌الله فرمود: از همنشینی با صوفیان این دو سخن را آموختم: **الوقتُ سیفٌ إنْ لم تَقْطَعْهُ قَطَعَکَ.** و سخن دوم: **نَفْسُکَ إنْ شغلتَها بالحقّ وإلّا شَغَلَتْکَ بالباطل.**
ترجمه‌ی سخن اول: وقت حکم شمشیر دارد، اگر از شمشیر استفاده نمودی و موانع

استفاده از وقت را از خود دفع نمودی که معلوم، وگرنه تو را از استفاده قطع مـی‌نماید و عمرت را ضایع می‌گرداند. ترجمه‌ی سخن دوم: اگر وجود خود را در راه حق به‌کار بردی که معلوم، وگرنه تو را به باطل مشغول می‌سازد و عمرت را تباه می‌نماید. یعنی وقت گذران است، اگر از وقت در راه‌های خیر استفاده ننمودی بیهوده خواهد گذشت و منافعت را قطع می‌نماید. و وجود خودت را باید به‌کاری مشغول داری، اگر خود را به حقّ مشغول ساختی و در صدد صرف وقت در اسباب راحت و سعادت خودت و دیگران به‌کار بردی از وقت خود به نفع خود استفاده نموده‌ای و هرگاه خود را به‌کار خیر مشغول نساختی، به‌کارهای شر و یا به‌کارهای بیهوده و مایه‌ی اتلاف عمر مشغولت می‌گرداند، برای اینکه در دنیا چیزی نیست که خالی باشد، مثلاً لیوان آب اگر آن را پر آب نمودی که معلوم، وگرنه هوا آن را پر می‌نماید.

امام زین‌العابدین علیّ بن الحسین رضی الله عنه از دعاهای خوب و سودمند او چنین بود: «خدایا قیمت هر چیز را به من بفهمان» این دعا با همین اختصاری، دنیایی معنی در بر دارد. یعنی وقتی که دانستم آخرت جاویدان است و دنیا زودگذر، همه‌ی سعی خود را در اعمالی به‌کار می‌برم که در آخرتم به کار آید. وقتی دانستم که وقت گران‌بهاترین چیزی است که استفاده از آن در اختیار بشر گذاشته شده است، نمی‌گذارم لحظه‌ای از وقتم بیهوده بگذرد. وقـتی دانستم که دنیا زودگذر است، نه وفایی دارد و نه بقایی، دنیا راکشتزار آخرت قرار می‌دهم تا نفع و خیرم به خلق برسد. وقتی دانستم که ارزش فرزند در صلاح و طاعت اوست، فرزند را به صلاح و تقوی تربیت می‌نمایم. و به همین ترتیب این دعای مختصر می‌تواند آیینه‌ی تمام نمای یک زندگی سعادت‌بار باشد. وقت‌شناسی و دانایی ارزشمند است و خود انسان را از تضییع وقت نگه می‌دارد.

قسمتی از آیات قرآن عظیم که دلالت بر اهمیّت وقت داشت بیان نمودیم، اکنون وقت آن است که از سُنَّتِ مطهره‌ی خاتم النبیین کلماتی یاد نماییم:

در کتاب «الجامع الصغیر» تألیف امام جلال الدین سیوطی رحمه‌الله تعالی آمده است:

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم: «**نِعمَتانِ مَغبُونٌ فِیهِما کَثیرٌ مِنَ النّاسِ اَلصِّحَّةُ والفَراغُ**» رواه البجاری و الترمذی و ابن ماجه.

النعمة: مایتنعّم به الانسان و یستلذّه: نعمت چیزی است که خوشی و لذت انسان در آن باشد. چشم، گوش، زبان، بینی، پوست در حواس ظاهری نعمت است. فهم، هوش و حافظه و ادارک مطلب در حواس باطنی.

صحة: به معنی سلامت اعضاء و حواس و تندرستی.

غَبْن: فریب خوردن، مثل اینکه چیزی که دو ریال می‌ارزد به ده ریال خریدن. یا چیزی که ده ریال می‌ارزد به دو ریال فروختن.

معنی حدیث: دو نعمتند که بسیاری از مردم در آن دو فریب خورده‌اند: نعمت تندرستی و فراغت؛ یعنی تندرستی داشت و موانعی نبود که او را از کارهای خیر عام المنفعه و از اعمال صالح باز دارد و با این حال هیچ کاری برای آخرت خود ننمود و عملی که رضای خدا به بار آورد انجام نداد؛ واقعاً فریفته‌ی فریب شیطان شده و خود را بدون عذر از خیر دو جهان محروم ساخته است.

از آن جا که دنیا جای تغیُّر و دگرگونی است همیشه تندرستی نیست. همیشه فراغت نیست. گاه است که تندرستی هست فراغت نیست. گاه است که فراغت هست و تندرستی نیست، بنابراین کسی که صحت و فراغت را در طاعت خدا به کار برد، اوست که گوی سبقت را ربوده است و کسی که صحت و فراعت را داشت و آن را در معاصی به کار برد، اوست که گوهر گران‌بهای عمر همراه با تندرستی و فراغت را از دست داده و روسیاهی رفتن به دوزخ را به دست خود برای خود تهیّه نموده است. و آن کسی که صحت و فراغت را داشت، ولی نه کاری برای آخرت خود نمود و نه خود را به معاصی آلود، اوست که مغبون و فریفته‌ی شیطان شده و خود را محروم کرده است. او شباهت به یکی از این سه نفر دارد: کسی که بذر

به او داده شد و آن را کِشت و آبیاری کرد و موقع خرمن آن را درو کرد و خرمن آن را ذخیره نمود. و این مثال کسی است که صحت و فراغت را در طاعت خدا به‌کار برد. از کار خود راضی و از حاصل خود خوشنود و از نیکبختی عاقبت شادمان است.

و کسی که بذر را گذاشت، نه کشت و نه آبیاری کرد و موریانه آن را خورد و موقع خرمن دستش از تخم و درو و خرمن تهی بود، اوست که مغبون است و حسرت تخم از دست رفته و خرمن محروم شده از آن، او را دچار اندوه سخت نموده است.

و کسی که آن بذر را داد و معاصی خرید و خود را آلوده کرد، نه یک حسرت دارد، بلکه بیشتر، حسرت تخم بر باد شده و خشم خدا که به جای خرمن بر خود روا داشته، و شرمساری آلودگی به‌گناه و ترس رسیدن به عقوبت، خواب راحت را از چشمان او دور کرده و او واقعاً مغبون دنیا و آخرت است.

فرموده‌ی خاتم النبیین: **(مغبون فیهما کثیر من الناس)**؛ «بسیاری از مردم در آن دو مغبون هستند» می‌رساند که اندکی هستند که قدر صحت و فراغت را می‌دانند و آن را در راه رضای خدا و خدمت به خلق به‌کار می‌برند و نیکبختی دنیا و آخرت را می‌یابند.

تعجب در این است که مردم همه چشم دارند و به چشم خود می‌بینند که چقدر افراد ثروتمند از دنیا می‌روند و همه‌ی آنچه اندوخته‌اند از دست می‌دهند و با دست تهی و بی‌توشه و با رویی شرم زده و حسرت دیده از دنیا می‌روند، ولی دیدن آن مایه‌ی عبرت دیگران نمی‌شود.

راست فرمود صاحب مثنوی رحمه الله که گفت:

چشم باز و گوش باز و این عِمی حیرتم در چشم بندی خدا

خداوند توفیق وقت‌شناسی و صرف وقت در طاعت و دیدن عاقبت در آغاز هر کار به ما و شما و همه ارزانی دارد. دنیا برای کسی که زیاد بماند هم فرتوتی و درماندگی به بار می‌آورد.

رسول‌الله ﷺ برای فهمانیدن اینکه صحّت و فراغت سرمایه‌ی آدمی هستند، مثالی آورد: و آن مثال تاجری که سرمایه دارد و در صدد آن است که از تجارت خود فایده‌ای به دست بیاورد. این است که باید کوشش نماید با افراد معتبر معامله نماید، و در معامله‌ی خود راستی به کار برد و هوشیاری داشته باشد تا فریب حُقّه بازان نخورد.

بنابراین هر فرد باید بداند که گران‌بهاترین اشیاء وقت است و نگهداری وقت و استفاده از آن ضرورت دارد. و شخص با ایمان نباید لحظه‌ای از وقت او بیهوده بگذرد.

شاد باد روح شاعر شیرین سخن ما که فرمود:

نگه‌دار فرصت که عالم دمی است | دَمی پیش دانا به از عالمی است
سکندر به آن زور و قدرت که داشت | در آن دم که می‌رفت و عالم گذاشت
مُیسَّر نبودش کزو عالَمی | ستانند و فرصت دهندش دمی

دَمی به معنی لحظه‌ای. و دَمی: بمعنی نَفَس کشیدنی. که دَمی به معنی نَفَسی است. چقدر لحظات که هیچ، چقدر ساعت‌ها که معلوم، چقدر روز و ماه و سال می‌گذرد که به هَدَر می‌رود و نفعی از آن به دست نمی‌آید. در حالی که با هر یک بار «سبحان الله و بحمده» گفتن، درختی برای مؤمن در بهشت کاشته می‌شود.

و باز هم به قول شاعر شیرین سخن ما:

سعدیا دِی رفت و فردا همچنان معلوم نیست
در میان این و آن فرصت شمار امروز را

دیروز از دست رفت مگر برای صالحان. و فردا هنوز نیامده، امروز از آن توست آن را غنیمت بشمار.

دیروز گذشته است از آن یاد نکن | فردا که نیامده است از آن فریاد نکن
امروز از آن توست کوشش میکن | تا عاقبتی بخیر یابی تو از آن

در حقیقت عمر انسان همان وقت اوست. وسیله‌ی سعادت ابدی انسان وقت اوست. و

پایه‌ی زندگی تلخ و رسیدن به عذاب الیم وقت اوست. می‌تواند وقت خود را در راهی به کار ببرد که خود را در صف ملائکه قرار دهد و می‌تواند وقت خود را در کاری بگذراند که در سلک أعوان الشیاطین شمرده شود. و همین وقت طوری به سرعت می‌گذرد که تصوّر آن دشوار است. اگر کسی در آب جاری قدم بنهد و تا وقتی که گذشتن آب را تماشا کند نه یک آب، بلکه چند آب از زیر پایش گذشته است. و تا وقتی بگویید حالا، آن حالا گذشته است و جزو گذشته شده است. کسی که زندگی او برای خدا و در راه خداست، اوست که حیاتش حیات سعداء و نیکبختان است، اما آن کسی که زندگیش در غفلت و شهوت و آرزوهای باطل می‌گذرد و بهترین وقت او، وقتی است که خوابیده است، چنین کسی مردنش بهتر از زندگی اوست.

پیشینیان و نیاکان ما حریص‌ترین مردم به حفظ وقت و پر کردن آن در راه خیر بودند.

بگو به آفتاب تا بایستد تا با تو سخن بگویم:

از عامربن عبدالقیس که یکی از تابعین و زاهدان بلند نام بود نقل شده است که کسی به او گفت: بایست تا با تو سخن بگویم. در جوابش گفت: آفتاب را بایستان. یعنی تا وقتی که آفتاب در حرکت است نمی‌توانم بایستم، باید به کاری مشغول باشم که به کارم بیاید و نمی‌توان وقت را به سخن بیهوده تلف کرد. اینان همه بر دستور خاتم النبیّین ﷺ رفتار می‌نموده‌اند.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه رضی الله عنه از گذشتن یک روز از عمرش اظهار ندامت می‌نمود. می‌گوید: بر هیچ چیز پشیمان نشدم مانند پشیمانی‌ام از یک روز از عمرم که می‌گذرد و علمم در آن روز بیشتر از روز پیش نبوده است.

عمربن عبدالعزیز رحمه الله فرمود:

شب و روز بر تو اثر می‌گذارند و هر روز و شبی که می‌گذرد از عمر تو کم می‌شود.

بنابراین بکوش تا در همین شب و روز شایسته کاری داشته باشی.

حسن بصری رحمه‌الله فرمود:

ای آدمی‌زاده، تو همین چند روز هستی. یعنی عُمر تو از همین چند روز تشکیل یافته، هر روزی که می‌گذرد قسمتی از عُمر تو می‌گذرد. فرمود: من مردمی را دیدم که حرص ایشان بر اوقات‌شان بیش از حرص شما بر زر و سیم‌تان بود. یعنی ایشان هیچ‌گاه عمر را هم‌قیمت درهم و دینار نمی‌دانستند. عُمر نزد ایشان قابل مقایسه با زر و سیم نبود.

حَمّاد بن سلمه یا حدیث تعلیم می‌داد یا قرآن می‌خواند یا تسبیح می‌گفت یا نماز می‌خواند. او به سال ۹۱ هجری به دنیا آمد و به سال ۱٦۷ از جهان رفت.

شاگرد او عبدالرحمن بن مهدی گفت: اگر به حمّاد بن سلمه گفته می‌شد که فردا خواهی مُرد، نمی‌توانست بیش از آنچه از اعمال نیک انجام داده بود انجام دهد. او همیشه مشغول بود و روز و شب خود را بر اعمال خود تقسیم کرده تا هیچ‌گاه وقت فراغت نداشته باشد و در نماز بود که عمرش به پایان رسید و درگذشت.

عَلّامه خلیل بن احمد، شیخ امام النحاة، سیبویه، سنگین‌ترین وقت برای او وقت خوردن خوراک بود. ابوهلال عسکری در کتاب خود «الحثّ علی طلب العلم والاجتهاد فی جمعه» گفت: خلیل بن احمد از تیزهوشان دنیا بود، به سال ۱۰۰ هجری به دنیا آمد و به سال ۱۷۰ درگذشت، او می‌گفت: سنگین‌ترین ساعت‌های زندگی‌ام ساعتی است که در آن مشغول خوراک خوردن هستم.

آفرین بر این دانشمندان که این قدر وقت خود را گرامی می‌دانستند که نمی‌خواستند وقت‌شان در غیر تحصیل علم صرف شود.

حُجّة الاسلام، امام غزالی قدّس الله روحه:

در نیشابور بزرگترین شهرهای دنیا که به اَبَرْ شهر موسوم بود، وزیری گرانقدر و مدبّر و گرانمایه وجود داشت که از دیوار چین تا دریای مدیترانه زیر نفوذ او بود و کاخ او مرجع اجتماع دانشمندان آن زمان بود. همین وزیر بزرگ برای برگزاری مسابقه بین دانشمندان که آن روز مُناظَره نامیده می‌شد، دستور داد تا دانشمندان جمع شوند و با جوانی که اعجوبه‌ی دنیا و نادره‌ی دوران بود به مناظره و بحث بپردازند.

روز اول مناظره در خصوص فقه شافعیّه بود؛ و برای بحث در اصول و فروع آن، بزرگان دانشمندان حاضر شده بودند و شخص وزیر نظام الملک حضور داشت و مردم برای دیدن این مسابقه ازدحام کرده بودند. دانشمندان بزرگ مسایل غریب و پیچیده مطرح نمودند. امام غزالی به همه‌ی آن مسایل به نظری دقیق و استدلالی واضح همه‌ی سؤالات مطرح شده را پاسخ گفت. آنگاه او مسایلی را مطرح نمود تا دانشمندان حاضر پاسخ آنها را بگویند، اما آن دانشمندان از عهده‌ی جواب سؤالات امام غزالی بر نیامدند و تفوُّق و برتری علمی امام غزالی بر همه‌شان ثابت شد و همه‌شان به امامت امام غزالی و تفوُّق او اعتراف نمودند.

روز دوم نوبت متکلمین بود. و آن روزها دوره‌ی طلایی علم کلام بود و علم کلام به عنوان خلاصه‌ی فلسفه و شریعت دانسته می‌شد. و قانون دنیاست که هر زمانی چیزی شهرت می‌یابد. در ایام مسیح عیسی علیه السلام علم طب شهرت داشت و او با زنده کردن مرده و بینا کردن نابینای مادرزاد و شفا دادن پیسیان معجزه‌ی خود را به اثبات رسانید. و در زمان موسی علیه السلام سحر و ساحری رونق داشت و موسی با مغلوب کردن ساحران معجزه‌ی خود را به اثبات رساند و در زمان خاتم النبیّین صلی الله علیه وسلم بلاغت و فصاحت شهرت داشت و خاتم الانبیاء با آوردن قرآن، کلام الله، همه‌ی اهل بلاغت و بیان را مغلوب کرد. و نظر به اینکه هر معجزه‌ای برای انبیاء علیهم السلام بوده، برای بزرگان علماء امّت محمّدی چیزی به عنوان کرامات ظاهر گشته است. روزی که علم کلام در اوج شهرت خود بود و متکلّمین میدان دار

مناظره بودند و برای مناظره با امام محمد غزالی گروهی از زبردستان علم کلام به مـجلس خواجه نصیرالدین طوسی آمده بودند و مردم هم برای دیدن و شنیدن این مناظره ازدحام کرده بودند، امام محمد غزالی به قوّت بیان و قدرت استدلال باعث شد که همه‌ی زبردستان علم کلام به امامت و تفوُّق او اعتراف کنند. روز سِوم نوبت مناظره در فلسفه‌ی یونان بود. فلاسفه که تصور می‌کردند امام محمد غزالی فقیه است و در فلسفه اطلاعی ندارد با گردن افرازی به مجلس خواجه نظام الملک حاضر شدند گوئیا خود را بالاتر از آن می‌دانستند که در فلسفه با امام محمد غزالی مناظره نمایند، اما ساعت شروع مناظره رسید و فـلاسفه بـر خلاف تصوّر خودشان دیدند که این جوانی که با آنان مناظره می‌نماید کسی است که آنان باید در علوم فلسفی از او استفاده کنند؛ و نتیجه این شد که در پایان بحث و مناظره همگی به امامت و تفوّق امام محمد غزالی اعتراف کنند.

این مناظره با علماء در فنون مختلف در چندین روز ادامه یافت و همین جوان توانست بر همه‌ی آن دانشمندان پیروز شود.

خواجه نظام الملک با دیدن این همه فضایل امام محمد غزالی و تفوّق او در همه‌ی علوم در نظرش خیلی بزرگ آمد. و خواجه که دانشگاه‌هایی به نام مدارس نظامیّه در نـیشابور، اصفهان، مَروْ، و بصره، موصل، هرات و بلخ تأسیس نـموده بـود، از امـام مـحمد غـزالی خواست تا ریاست نظامیه‌ی بغداد را بپذیرد و او را با نامه‌ی منصب ریاست دانشگاه نظامیّه‌ی بغداد روانه‌ی بغداد ساخت. بغداد که آن روز دارالخلافة و مرکز و پایتخت جهان اسـلام بود، جوانی را به ریاست دانشگاه نظامیّه‌ی بغداد می‌پذیرفت که اعجوبه‌ی زمان و نادره‌ی دوران بود.

در بغداد نیز علماء با او مناظره نمودند و امام محمد غزالی این جا هم بر همه پیروز شد و همه به امامت و تفوُّق او اعتراف نمودند.

امام محمد غزالی یکی از چند نفری است که از بزرگترین دانشمندان فکر و علوم اسلامی

به شمار می‌آیند. همچنین از چند نفری است که بزرگترین نویسندگان دنیا را تشکیل می‌دادند.

او در شرح حال خود می‌گوید که در تمام مدت عمرش در تمام ساعات شبانه روز یک ساعت کامل نخوابیده است.

او می‌گوید: شوق من در فراگرفتن علم به حدّی بود که می‌خواستم بدانم فلاسفه چه می‌گویند و چه مقصدی دارند، روی این اصل کتاب‌های‌شان را به دقّت مطالعه می‌نمودم تا بر حقیقت کارشان واقف شوم و همچنین در سایر اقوام و مذاهب قانع نمی‌شدم تا اینکه بر همه‌ی گفته‌ها و مقاصدشان آگاه شوم.

او در ابتداء فلاسفه را تأیید نمود و کتابی به نام «مقاصد الفلاسفه» تحریر نمود که خود فلاسفه از آن استفاده می‌نمودند، اما کتاب دیگری به نام «تهافت الفلاسفه» نوشت و در آن طوری فلاسفه را کوبید که بعد از آن هیچ گاه نتوانستند اظهار وجودی بنمایند. درباره‌ی زندگی و مزیّت‌های او کتاب‌ها نوشته شده است و قصد ما از آوردن مختصری از شرح حال ایشان بیان این نکته است که چگونه کسی که قدر وقت را می‌داند و نمی‌گذارد هیچ لحظه از عمرش بیهوده بگذرد به چه مقامی در علم می‌رسد. یکی از امتیازات این دانشمند بزرگ این بود که می‌توانست هر فکری را هضم نماید و آن را به بیانی روشن و دلایلی منطقی عرضه نماید.

او در مذهب امام شافعی فضلی بزرگ دارد. برای اینکه او کتاب‌های فقهی مذهب شافعی را مطالعه نموده و در چهار کتاب خلاصه نمود: ۱ ـ «بسیط» که یقیناً کتاب بزرگی بوده و چاپ نشده است. ۲ ـ «وسیط» که در ده جلد چاپ شده و از کتاب‌های مورد اعتماد مذهب شافعی است. ۳ ـ «وجیز» که یک جلد می‌باشد و با اینکه یک جلد می‌باشد در چهار مذهب است، برای اینکه هر مسأله‌ای که می‌آورد، اگر امام ابوحنیفه مخالف است میان پرانتز می‌نویسد (ح) تا دانسته شود امام ابوحنیفه در این مسأله با ما مخالف است. و اگر امام

مالک در آن مسأله با ما مخالف باشد میان دو پرانتز می‌نویسد (م) یعنی در این مسأله امام مالک با ما مخالف است. اگر در مذهب وجهی واهی بر خلاف معتمد باشد، میان دو پرانتز می‌گذارد (و)، امام ابوالقاسم «وجیز» را در بیست جلد شرح نموده است. ۴ ـ «خلاصه» که امام رافعی آن را مختصر نموده و نام آن را «محرَّر» نهاده است و امام نووی آن را مختصر نموده و آن را «منهاج الطالبین» نامیده است. شیخ الاسلام زکریا انصاری، «منهاج» را مختصر نموده و آن را «منهج الطلاب» نامیده است و ازهری منهج الطلاب را مختصر نموده و آن را «نهج الطالب» نامیده است و اکنون کتب فقهی مذهب بر محور همان «محرّر» و «منهاج الطالبین» دور می‌زند.

یکی از صالحین این رباعی را گفت:

حـــرّر للـــذهب حَـبْرٌ	أحســـن الله خَـــلاصه
بـــبسیط و وســـیط	و وجـــیز و خـــلاصه

دانشمندی بزرگ، مذهب امام شافعی را در چهار کتاب: بسیط، وسیط، وجیز و خلاصه تحریر و تنقیح نمود خدا او را جزای خیر دهاد!

عواملی که باعث شد امام محمد غزالی به چنین مقامی برسد به شرح زیر است:

۱ ـ پدرش یک فرد عادی بود و دارای دکانی بود که امور معاش خود را به وسیله‌ی آن روبه‌راه می‌کرد. او هرگاه به مجلس دانشمندان می‌رفت از اینکه عمرش گذشته و وقت از دست داده و دانشمند نشده گریه می‌کرد و دعا می‌نمود که خدا فرزندی را که واعظ گردد به او ارزانی دارد. روزی که پایان عمر او نزدیک می‌شد، خدا می‌دانست چقدر حسرت و افسوس داشت که نتوانسته است دو پسر خود را به مقام ارجمند علمی برساند. دوستی داشت که از صوفیّه بود او را حاضر کرد و اموال خود را به او سپرد و از او خواست تا در عالم شدن دو فرزندش بکوشد و آن دو را به مقام ارجمند علمی برساند، اگرچه همه‌ی مالی را که برای ایشان باقی گذاشته مصرف‌شان نماید. او درگذشت و وکیل صوفی بر تربیت و تعلیم دو پسر

او همت گذاشت تا روزی که به آن دو گفت: مالی که پدرتان برای‌تان نزد من گذاشته بود تمام شده است و خودم مالی ندارم که مصرف شما نمایم، اکنون شما می‌توانید به مدرسه بروید و در مدرسه مصارف‌تان تأمین می‌شود و حرام است که شما ترک تحصیل کنید.

۲ ـ همان دوست صوفی پدر امام غزالی که گوئیا به چشم بصیرت می‌دید که این دو جوان افراد عادی نیستند و آینده‌ای درخشان دارند آن دو را به ادامه‌ی تحصیل تشویق و ترغیب نمود.

۳ ـ رئیس راهزنان که به امام محمد غزالی گفت: شرم نمی‌کنی که علمت در خُرجین باشد که دزدها آن را از تو بگیرند، برو علم خودت را در سینه‌ات بگذار که کسی نتواند علمت را از تو بگیرد.

۴ ـ از همه مهم‌تر، رغبت غزالی در کسب علم و وقت‌شناسی او به‌گونه‌ای که جز در راه علم و عمل به آن نگذراند.

در اسلام علمای بسیاری هستند که همه در زندگی نامه‌ی خود نوشته‌اند که در تمام مدت عمرشان در بیست و چهار ساعت یک شبانه روز، یک ساعت کامل نخوابیده‌اند. مثل امام شافعی، امام غزالی، امام نووی، امام بخاری، ابوعلی ابن سیناء و صدها از بزرگانی که هر لحظه‌ای از وقت خود را از دنیا ارزنده‌تر و بهتر می‌دانسته‌اند. در گلستان سعدی آمده است: از امام محمد غزالی پرسیدند که: چگونه به این مقام رسیدی از علم؟! فرمود: هرچه ندانستم از پرسیدنش ننگ نداشتم:

بپرس هرچه ندانی که ذُلّ پرسیدن　　دلیل عزّ تو باشد به روز دانایی

خدای‌شان بیامرزد که قدر وقت را دانستند و نگذاشتند لحظه‌ای از عمرشان بیهوده بگذرد. در گلستان سعدی آمده است: سید عبدالقادر گیلانی را دیدند که مُلتَزَم کعبه‌ی مشرّفه را به دست گرفته و می‌گوید: خدایا در آخرت مرا نابینا برانگیز تا در روی صالحان شرمنده نباشم. آفرین بر این بزرگان که همه نیکی کردند و نیکی کاشتند باز هم خود را مقصر

می‌دانستند.

امام حافظ، ابن حجر، در کتاب «توالی التأسیس بمعالی محمد بن ادریس»، یعنی امـام شافعی می‌نویسد: ابن ابی حاتم گفت: از مُزَنی شنیدم که می‌گفت به شافعی گفته شد که: دل بخواهِ تو در فراگرفتن علم چگونه است؟ فرمود: یک حرف، یعنی هرگاه یک کلمه‌ی مفید می‌شنوم که پیش از آن نشنیده بودم به طوری برایم مسرّت بـخش مـی‌شود کـه سـراپـای وجودم می‌خواهد گوش بشود و آن را بشنود.

به ایشان گفته شد: حرص شما در فراگرفتن علم چگونه است؟ فرمود: مانند حرص کسی است که لذّت او در جمع مال چندان است که می‌خواهد تا بتواند مال را جمع کند و در جمع آن لذّت ببرد، یعنی همیشه در فکر زیاد کردن علم و نشر علم نافع بین مردم هستم.

به ایشان گفته شد: طلب علم کردنت چگونه است؟ فرمود: مانند طلب کردن مادری که یک فرزند دارد و او گم شده و هرجا به دنبال آن می‌گردد. ببینید شافعی امامت و نبوغ را چگونه به دست آورده است!

خلیل بن احمد، شیخ امام النحاة، سیبویه مـی‌گفت: سـنگین‌ترین سـاعت‌ها در زندگی من ساعتی است که مشغول خوردنم:

ابوهلال عسکری در کتابش **«الحثُّ علی طلب العلم و الإجتهاد فی جمعه»** آورده است کـه: علّامه خلیل بن احمد فراهیدی بصری مـتولد سـال ۱۰۰ ه. ق و مـتوفی سـال ۱۷۰ ه. ق می‌گفت: سنگین‌ترین ساعت‌های زندگی‌ام، ساعتی است که در آن مشغول خوردن هستم. ببینید که این شخص از اینکه وقت او صرف خوراک خوردن می‌شود، متأسف می‌شود و اگر می‌توانست از آن خودداری می‌کرد، برای اینکه او می‌خواست تمام وقتش در راه کسب علم صرف بشود. بی‌جهت نیست که افرادی مثل امام نحودانان، سیبویه، و امـثال او زیـر دست او تعلیم یافته‌اند. و بی‌جهت نیست که نام او تا قیامت می‌ماند.

ابویوسف، قاضی القضاة و ناشر مذهب امام اعظم، در حال احتضار هم به فکر مسایلی علمی بوده است:

امام ابویوسف متولد سال ۱۱۳ ه. ق و متوفی سال ۱۸۲ ه. ق دانش‌آموز امام ابوحنیفه و ناشر مذهب او، کسی که در زمان سه خلیفه قاضی القضاء بود: در زمان مهدی و هادی و هارون الرشید خلفای عباسی، حتی یک ساعت قبل از وفات هم نمی‌خواسته است در غیر علم بگذرد.

شاگرد او، قاضی ابراهیم بن الجرّاح کوفی مصری می‌گوید: امام ابویوسف بیمار بود، به عیادتش آمدم، دیدم بیهوش است. همین که به هوش آمد، گفت: ای ابراهیم در این مسأله‌ی علمی چه می‌گویی؟ گفتم: در این حالت که در حال احتضار هستی! گفت: چه مانعی دارد، شاید کسی از این مسأله استفاده نماید. آنگاه گفت: در مناسک حج و سنگ انداختن به ستون‌های مِنیٰ کدام یک بهتر است: پیاده برای سنگ انداختن به ستون‌های منی برود بهتر است یا سواره؟ گفتم: سواره. گفت: خطا گفتی. گفتم: پیاده. گفت: خطا گفتی. گفتم: پس خودت بفرما. گفت: هر ستونی که باید بعد از سنگ انداختن نزد آن ایستاد و دعا کرد، پیاده رفتن به سوی آن بهتر است. و هر ستونی که پس از سنگ انداختن نزد آن ایستادن و دعا کردن نمی‌خواهد، سواره به سوی آن رفتن بهتر است. با او خداحافظی کردم و بیرون آمدم، به دروازه‌ی خانه‌ی او رسیدم که گریه‌ی بستگانش بلند شد و معلوم شد که وفات یافته است. ببیند علمای بزرگ در حال احتضار و دَم واپسین که مرگ به دنبال دارد هم بحث علمی را ترک نمی‌کرده‌اند و نمی‌خواسته‌اند که هیچ لحظه از عمرشان بیهوده بگذرد. رحمهم الله تعالی رحمة واسعة.

ابوعلی ابن سینا دانشمند بزرگ و طبیب عالی‌قدر:

شیخ الرئیس، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سیناء، دانشمند بزرگ و طبیب عالی قدر، متولد سال ۳۷۰ ه‍. ق و متوفی سال ۴۲۸ ه‍. ق کسی که در علم طبّ و فلسفه شهرت جهانی دارد و کتاب‌های طبّی او تا دویست سال قبل در دنیا تدریس می‌شد و دو کتاب او «شفا» و «قانون» در طب و فلسفه مقامی ارجمند دارند. نام پدرش عبدالله و نام مادرش ستاره بود. پدرش اهل بلخ بود و بعد به محلی از اطراف بخارا منتقل شد که «خرمثینا» نام داشت و ابوعلی و برادرش آن جا به دنیا آمدند. بعداً همگی به بخارا رفتند. شیخ الرئیس بعداً به مراکز علم سفر کرد و جدّ و جهد او و قدر وقت‌شناسی‌اش باعث شد که در سنّ ده سالگی دانا به علوم قرآن شود. و علم ادب و اصول دین و حساب و جبر و مقابله به خوبی می‌دانست. روی این اصل حکیم ابوعبدالله ناتلی نزد ابن سیناء آمد. ابن سینا کتاب ایساغوچی در منطق و اقلیدس و مِحَسْطِی را نزد حکیم ابوعبدالله خواند، اما هوش و نبوغ ابن سینا باعث شد که بر استادش تفوُّق جوید تا جایی که رموز این علوم و حلّ مسایل آن را به استاد خود بیاموزد و در همین حال علم فقه را نزد اسماعیل زاهد فراگرفت. و موقعی که ناتلی نزد خوارزم شاه مأمون بن محمد رفت، ابن سینا به تحصیل علوم طبیعی و الاهیّات و غیر آنها پرداخت. پس از آن به تحصیل علم طب پرداخت و به علاج بیماران نه برای مال، بلکه از روی نوع دوستی پرداخت. وقت‌شناسی و نخوابیدن در شب، مگر خیلی اندک و روز و شب به کسب علم پرداختن باعث شد که بر پیشینیان تفوّق یابد و دانشمندان جهت کسب علم طب نزد او آیند و از او کسب فیض نمایند. وقتی که شانزده ساله بود سرآمد علمای طب در زمان خود بود و عادت داشت که برای علاج هر بیماری که برایش دشوار می‌شد وضو می‌گرفت و به مسجد جامع می‌رفت و نماز می‌خواند و از خدای تبارک و تعالی می‌خواست که علاج آن بیمار را برایش آسان گرداند. و برایش آسان می‌شد.

شیخ الرئیس لباس فقهاء می‌پوشید و دستار و طیلسان می‌پوشید.

عجیب این است که این دانشمند با همه‌ی نبوغ علمی که داشت در سیاست استاد نبود، زیرا موقعی که وزیر شمس‌الدوله شد، لشکریان بر او شوریدند و از شمس‌الدوله خواستند تا او را معزول کند؛ شمس‌الدوله او را معزول کرد، اما دیری نگذشت که شمس‌الدوله دچار مرض قولنج شد و ناگزیر شد که ابن سیناء را بخواهد تا او را علاج کند. و او را به وزارت برگردانید و شمس الدوله بر دست ابن سینا بهبود یافت، اما پس از مدتی درگذشت. تاج الدوله، پسر شمس الدوله، ابن سینا را معزول کرد. ابوعلی ابن سینا به اصفهان نزد علاءالدوله ابوجعفر بن کاکویه رفت.

سرانجام ابن سینا هم مانند سایر خلائق، زمان رفتنش از دنیا رسید. و وقتی احساس نمود که وفاتش نزدیک است، بدن شست و توبه کرد و اموال خود را بر فقراء صدقه نمود و به ردّ مظالم پرداخت؛ و اگر چیزی از مال کسی نزد او بود به صاحبش برگردانید و بردگانش را همه آزاد کرد و شروع کرد به تلاوت قرآن و هر سه روز یک ختم قرآن می‌نمود تا اینکه زمان بدرود زندگی‌اش فرا رسید و جان را به جهان آفرین تسلیم کرد. رحمه الله رحمةً واسعة که زندگی‌اش همه کسب علم بود و نفع خلق. وفاتش در همدان به سال ۴۲۸ هجری قمری بود.

از گفته‌های اوست:

لَقَدْ طُفْتُ فِي تِلكَ المَعاهِدِ كُلِّها ... وَ سَيَّرْتُ طَرْفِي بَيْنَ تِلكَ المَعالِمِ

فَلَمْ أرَ إلَّا واضِعاً كَفَّ حائِرٍ ... عَلى ذِقَنٍ أوقارِعاً سِنَّ نادِمِ

«به همه جا رفتم و نظر به همه جا نمودم. اما ندیدم مگر کسی که کف پشیمانی زیر چانه نهاده است. یا کسی که دندان پشیمانی به هم می‌کوبد.

یعنی در این جهان کسی را که از اول عمر تا آخر عمر به راحت و خوشنودی گذرانیده باشد ندیدم. نکوکاران از اینکه چرا بیشتر نکوشیدند و اعمال صالح بیشتری نیندوختند، دچار پشیمانی بودند. و بزهکاران از اینکه چرا عمر خود را در معاصی به باد دادند دچار پشیمانی و حسرت جانکاه بودند و هر دو گروه پشیمان بودند.

امام محمدبن حسن شیبانی، دانش‌آموز امام اعظم، شب نمی‌خوابید، مگر اندکی:

علّامه طاشکبری زاده در کتاب «مفتاح السعادة و مصباح السیادة» نوشته است که: امام محمد بن الحسن، فقیه، مجتهد، محدّث و شاگرد امام ابوحنیفه، متولد سال ۱۳۲ هجری قمری و متوفای سال ۱۸۹ هجری قمری شب نمی‌خوابید و نزد خود کتاب‌هایی می‌گذاشت؛ همین که از کتابی ملول می‌شد کتاب دیگری را مطالعه می‌کرد و خواب خود را با شستن رویش از میان می‌برد و می‌فرمود: خواب از حرارت و گرمی است، از این رو با آب از میان برده می‌شود.

عصام بلخی موقعی که در حضور استاد، قلمش شکست یک قلم را به یک دینار طلا خرید تا از درس استاد محروم نشود:

عصام بن یوسف بلخی، فقیه حنفی و محدّث بلخ، که وفاتش در سال ۲۱۵ هجری قمری است، موقع نوشتن درس استاد، قلم او شکست. گفت: قلم را به یک دینار طلا می‌خرم تا از شنیدن درس استاد باز نمانم، برای اینکه عمر کوتاه است و علم بسیار است و شایسته‌ی دانشجو نیست که وقت او ضایع شود، باید وقت و ساعت و شب و روز و اوقات خلوت همه را غنیمت بشمارد و صحبت مشایخ را مغتنم بداند، زیرا هرچه از دست رفت، تدارک آن ممکن نیست.

وَ لَسْتُ بِمدرک مافات مِنّی　　　بِلَهْفَ ولا بِلَیْتَ ولا لَوْ أنّی

«و نمی‌توانم آنچه را که از دست داده‌ام با افسوس خوردن و کاشکی گفتن و نه هم با اگر چنین کرده بودم، به دست آورم». زیرا هرچه از دست رفت دوباره به دست نمی‌آید و عمر عزیز است و بر پایه‌ی نَفَس شمردن قرار دارد و نمی‌توان لحظه‌ای از آن را ضایع کرد.

محمدبن سلام بیکندی به آواز بلند گفت: قلم را به یک دینار طلا می‌خرم:

محمدبن سلام بیکندی، شیخ امام بخاری که در سال ۲۲۷ هجری قمری وفات یافت در زمان دانشجویی قلم او شکست. موقعی که در مجلس املای استاد نشسته بود، دستور داد به آواز بلند بگویید: قلم را به یک مثقال طلا می‌خرم. چند قلم سوی او پرتاب شد. شیخ ابو محمد عینی، امام حافظ، این حکایت را آورده است. در حقیقت قلمی که در آن زمان ارزان بود به گرانی آن قیمت نبود، مگر از جهت قیمت وقت شناختن. این عالم متعلّم از جمله کسانی است که قیمت و ارزش وقت را می‌دانسته‌اند، این بود که طلا و دینار در برابر حفظ وقت نزد ایشان قیمتی نداشت.

دانشمند محدّث کبیر، عُبَید بن یعیش، سی سال خواهرش لقمه را به دهن او می‌گذاشت تا حدیث را بنویسد:

امام حافظ ذهبی در کتاب ارجمند خود «**سِيَرُ أعلام النُبَلاء**» در شرح زندگی محدّث کبیر عُبَیدبن یعیش، شیخ امام بخاری و امام مسلم، نوشته است: «**هو الحافظ الْحُجَّة الأوحد ابومحمد عُبَيد بن يعيش الكوفى المحاملى العطار**». بخاری و مسلم در صحیحین از او حدیث روایت کرده‌اند. و نسائی به واسطه‌ی او روایت نمود و ابوزُرعَه رازی و محمد بن ایوب بَجَلي و جمعی از محدّثین از او روایت کرده‌اند. او در رمضان سال ۲۲۹ درگذشت.

عمّار بن رجاء گفت که از عُبیدبن یعیش شنیدم که می‌گفت: مدت سی سال به دست خود در شب خوراکی نخوردم؛ خواهرم لقمه را در دهنم می‌گذاشت و من حدیث می‌نوشتم.

دانشمند بزرگ در علم حدیث، یحیی بن معین، به شیخش گفت: از بَز (حفظ) املاء نما که می‌ترسم دوباره تو را نبینم:

امام احمد و امام ابوعیسی هر دو آن را روایت نموده‌اند. امام احمد در مسند ۳: ۲۶۴ و

ترمذی در کتاب «الشمائل المحمدیّه» ص ٦٠ در باب «**ماجاء فی لباس رسول‌الله**ﷺ» و در این جا لفظ روایت ترمذی آورده‌ایم:

قال الترمذی: **حدّثنا عبدبن حمید، قال حدّثنا محمد بن الفضل، قال حدّثنا حمّاد بن سلمة، عن حَبیب بن الشهید، عن الحسن البصری، عن انس بن مالک رضی الله تعالی عنه أنّ النبیﷺ خرج من بیته ـ و هو فی مرض موته ـ یتّکیء علی أُسامة بن زید و علیه ثوب قِطریّ قد توشّح به فصلّی بهم.**

ترمذی گفت: عبدبن حمید به ما خبر داد و گفت: محمد بن الفضل به ما خبر داد و گفت: حمّاد بن سلمه به ما خبر داد و گفت: از حبیب بن الشهید روایت دارم و او از حسن بصری روایت می‌کند و او از انس بن مالک‌رضی الله عنه روایت می‌کند که پیغمبرﷺ در بیماری‌اش که در آن بیماری رحلت فرمود از خانه بیرون آمد در حالی که تکیه بر اُسامَه بن زید داشت و لباسی به تن داشت که در آن مس یا آهن مذاب به‌کار برده شده بود و خود را به آن پوشانیده بود و به مسجد آمد و امامت نمود و نماز را با مردم خواند. (قِطری: منسوب به قِطْر است که به معنای مس یا آهن مذاب است و تَوَشَّحَ به: یعنی خود را به آن پوشانیده بود).

ترمذی بعد از روایت این حدیث گفت: که عَبد بن حُمَید که شیخ ترمذی است گفت که محمد بن الفضل گفت: نخستین باری که یحیی بن معین پیش من برای روایت حدیث نشست درباره‌ی این حدیث از من پرسید؛ گفتم: حمّاد بن سلمه این حدیث را به من گفت. یحیی بن معین گفت: اگر کتابی که از آن روایت می‌کنی این جا بود خوب بود. محمد بن الفضل گفت: برخاستم تا کتابم را بیاورم، یحیی بن معین دامن جامه‌ام را چسبید و گفت: از بَرّ این حدیث را اِملاء نما، برای اینکه می‌ترسم مرگم فرا رسد و تو را نبینم. حدیث را بر او املاء کردم و بعد کتابم را آوردم و از روی کتاب برایش خواندم. ببین که چقدر وقت را گرامی می‌دانست که می‌ترسید در فاصله‌ی بلند شدن محمد بن الفضل برای آوردن کتابش، حیاتش وفا نکند؛ یعنی هیچ لحظه از حیات‌شان را دست کم نمی‌گرفتند و برای حفظ وقت‌شان حساب هزار احتمالات را می‌کردند.

امانت یحیی بن معین در حدیث:

امام حافظ ذهبی در شرح حال یحیی بن معین در کتاب «سِیَر اَعلام النُبلاء» چنین نوشت: **هوالامام الحافظ الجِهْبِذْ سیّد الحُفّاظ و مَلِکُ الحُفّاظ شیخ المحدّثین، ابو زکریا، یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بِسطام.** او از عرب نبود ولیکن به موالات او با بنی مُرّ لقب مرّی یافت. او در بغداد به دنیا آمد و در بغداد بزرگ شد. تولد او در بغداد به سال ۱۵۸ هجری قمری بود. در ده سالگی شروع به نوشتن و تألیف نمود. پدرش مَعین از نویسندگان باکفایت عبدالله بن مالک بر خراج رَی بود. و بعد از خود یک میلیون درهم برای پسرش یحیی به میراث گذارد. یحیی بن معین همه‌ی آن ثروت هنگفت را در تحصیل حدیث خرج نمود تا جایی که پولی نداشت که نعلین (کفش) برای خود بخرد و پا برهنه راه نرود.

او حدیث را از عبدالله بن مبارک و هُشَیم بن بشیر و اسماعیل بن عیّاش و سفیان بن عُیَیْنَه، و عبدالرزاق صنعانی در یمن، و وکیع بن جرّاح و یحیی بن سعید قَطّان و عبدالرحمن بن مهدی و جمعی از علماء در عراق و شام و جزیرة و مصر و حجاز فراگرفت.

از جمله روایت کنندگان او عبارتند از: امام احمد بن حنبل و امام بخاری و امام مسلم و ابوداود و عبّاس دُوری بغدادی که راویه‌ی علم اوست. و ابوزرعه رازی و ابوحاتم رازی و عثمان بن سعید دارمی و ابویَعلیٰ موصلی و جمعی که از شمار بیرونند.

حدیث نوشتن یحیی‌بن‌معین به تعداد یک میلیون حدیث و پنجاه بار نوشتن هر حدیث:

علی بن مدینی گفت: علم مردم به یحیی بن معین پایان پذیرفت. عبدالخالق بن منصور گفت: از یکی از علمای حدیث شنیدم که احادیث را به روایت یحیی بن معین روایت می‌کرد و می‌گفت: حدّثنی من لم تطلع الشمس علی اکبر منه: حدیث را از کسی روایت می‌کنم که آفتاب ـ در این زمانه ـ بر بزرگوارتر از او طلوع نکرده است. ابن رومی گفت: از چه به شگفت آمده‌ای؟ از علی بن مدینی شنیدم که می‌گفت: من در مردم مثل یحیی بن معین

ندیدم. کسی را نمی‌شناسم که از عهد آدم تا کنون حدیث را به قدر یحیی بن معین نوشته باشد.

محمد بن نصر مَرْوزی گفت: از یحیی بن معین شنیدم که می‌گفت: به دست خط خودم یک میلیون حدیث را نوشتم. امام ذهبی فرمود: قصدش نوشتن حدیث مکرّر است. نمی‌بینی که می‌گوید: اگر هر حدیث را پنجاه بار نمی‌نوشتیم آن را فهم نمی‌کردیم. روی این اصل است که گفته شده است:

(**کُلّ حدیثٍ لایعرفه ابن معین فلیس بحدیث**)؛ «هر حدیثی که یحیی بن معین آن را نشناسد، حدیث نیست». امام احمد فرمود: هر حدیثی که یحیی بن معین آن را نشناسد حدیث نیست. یحیی بن معین مردی است که خدا او را برای حدیث آفرید. او مُشت هر دروغگویی را باز کرد. و دروغ دروغگویان در حدیث را آشکار و بر مَلا نمود.

وقتی که یحیی بن معین می‌فرماید: یک میلیون حدیث را به دست خود نوشتم، اولاً قصد حدیث مکرّر است که هر حدیثی را پنجاه بار می‌نوشت. ثانیاً علمای حدیث هر خبر یا هر کلمه‌ای از کلام رسول الله ﷺ و هر سخن صحابی یا تابعی یا هر لفظ غریبی را تفسیر می‌کردند و هر لفظ مبهمی که آن را روشن می‌ساختند همه‌ی این‌ها را حدیث می‌دانستند وقتی که آن را با سَنَد می‌آوردند. بنابراین عدد یک میلیون به همین معنی است.

ابوحاتم رازی گفت: هر بغدادی راکه دیدی محبت امام احمد بن حنبل دارد بدان که او از اهل سُنّت است و هر بغدادی که دیدی بُغض یحیی بن معین دارد، بدان که باغض یحیی بن معین و کذّاب است. از گفته‌های یحیی بن معین است رحمه‌الله:

(**إذا کتبتَ فَقَمِّش و إذا حدَّثتَ فَفَتِّش**)

یحیی بن معین صاحب منهج عظیم و طریق مستقیم است. در تَلَقّی و فراگرفتن علم بدین صورت بود که این عبارت را گفت؛ یعنی موقعی که می‌نویسی هرچه شنیدی بنویس، اما موقعی که روایت می‌نمایی خوب وارسی کن تا چیزی را روایت نمایی که صدق و مفید

است تا سودمندی‌اش به عنوان آثار خیرت بماند. و گفته‌ی شاعر به همین معنی است:

می‌کوش بهر ورق که خوانی — تا معنی آن تمام دانی
یک دسته گل دماغ پرور — از خرمن صد گیاه بهتر
کم‌گوی و گُزیده گوی چون دُر — تا زاندک تو جهان شود پُرْ

کتاب‌های بسیاری که یحیی‌بن معین بعد از خود به یادگار گذاشت:

و عادت یحیی بن معین این بود که اگر به حج می‌رفت، اول به مدینه‌ی منوره می‌رفت و از مدینه احرام به حج می‌بست. و هر وقت که از حج بر می‌گشت از مکه‌ی مکرمه به مدینه‌ی منوره می‌آمد و از مدینه به شهر خود باز می‌آمد و موقعی که به سال ۲۳۳ هجری قمری به قصد حج آمد در اواخر ذیقعده‌ی همین سال به مدینه داخل شد و در مدینه بیمار شد و در بیست و سوم ذیقعده وفات یافت. و مردم به همدیگر گفتند که یحیی بن معین وفات یافته است. «بنی هاشم» همان سریری که رسول الله ﷺ بر آن شسته شده بود بیرون آوردند و یحیی بن معین بر همان سریر شسته شد و مردم بر او نماز خواندند و در مقبره‌ی بقیع مدینه به خاک سپرده شد و مردم می‌گفتند که این کسی بود که نمی‌گذاشت دروغ را به پیغمبر ﷺ نسبت دهند.

بیان مسأله‌ای که میان یحیی بن معین و شیخ او محمد بن الفضل پیش آمد:

در اینکه یحیی بن معین این حدیث را از شیخش محمد بن الفضل گرفته است چند فایده‌ی گران بها است. از این جهت که یحیی به معین که قسمتی از شرح حالش را در شرح زندگی‌اش خواندیم، از شیخش محمد بن الفضل سروسی بصری مُلَقَّب به عارم خواست تا این حدیث را همین که نزد شیخش نشست برایش روایت نماید. هنگامی که محمد بن الفضل شروع کرد به روایت حدیث و گفت: حدّثنا حمادبن سلمه، یحیی بن معین گفت: اگر

حدیث را از کتاب روایت می‌کردی خوب بود. و قصد یحیی این بود که زیادت اعتماد بر این حدیث برایش حاصل شود وگرنه محمد بن الفضل در حدیث حافظ و مورد اعتماد و معروف به راستی بود ولیکن یحیی می‌خواست زیادت اعتماد به دست آورد.

و پیش از اینکه مدارس ساخته شود، عادت محدثین در قرن پنجم هجری این بود که شیخ در مسجد به شاگردانش درس حدیث می‌داد. و هرگاه مسجد جا نداشت و کوچک بود در محلی که میدان وسیعی بود درس می‌داد. و هرگاه عدّه‌ی طلاب اندک بود، جلو دَر خانه‌اش به طلاب درس می‌داد. و محمد بن الفضل به یحیی بن معین جلو درِ خانه‌اش درس می‌داد. موقعی که محمدبن الفضل برخاست تا داخل خانه برود و کتاب خود را بیاورد و از روی کتاب به یحیی‌بن معین درس بدهد، یحیی بن معین ترسید که در این مدّتی که محمد بن الفضل به داخل خانه‌اش می‌رود ممکن است موانعی رخ دهد و نتواند برگردد و از درس حدیث محروم بماند. این بود که محمد بن الفضل کاملاً برنخاسته بود که یحیی دامن جامه‌ی او را گرفت، پیش از اینکه برود و کتاب را از داخل خانه بیاورد و مانع از رفتنش به داخل خانه شد. و از او خواست تا حدیث را از حفظ درس دهد و به او گفت: از حفظ درسم بده که می‌ترسم تو را ملاقات نکنم، برای اینکه زندگی دارای اسبابی است که عمر را قطع می‌کنند. روی این اصل می‌ترسم میان من و تو موانعی پیش آید که همدگر را نبینیم. محمد بن الفضل اول از حفظ درس حدیث را گفت و بعد به داخل خانه رفت و کتاب را آورد و دوباره از روی کتاب همان حدیث را به وی درس داد. این واقعه به ما می‌فهماند که یحیی بن معین چقدر حریص بود بر وقت و چقدر بر تحصیل علم محافظت داشت. و چقدر پرهیز می‌کرد از وقت به وقت کردن در تقیید علم و منتهای کوشش خود را در استفاده از علم و نگه‌داشتن خویش از آنچه ناگهان زندگی را قطع می‌نماید به کار می‌برد. و به همین واقعه‌ی کوچک دانستیم که یحیی بن معین تا چه حد در حفظ وقت و زمان می‌کوشید. و دانستیم که او از راه اغتنام فرصت و حفظ وقت توانسته بود یک میلیون حدیث را بنویسد و در شهرها

برود و از شیوخ بسیار بشنود و آنچه شنیده است به هزارها محدّث و طالب علم حدیث بیاموزد.

و یحیی بن معین در این زمینه تنها نبود، بلکه امام علی بنِ مدینی و امام احمد بن حَنْبَل و امام بخاری و امام مسلم و امام ابوداود و امام ترمذی و امام نسائی و امثال شان همه مانند یحیی بن معین بودند.

و اینکه گفتیم یحیی بن معین یک میلیون حدیث نوشت، قصد از آن نوشتن به طریق مختلف است و نوشتن یک حدیث به چند بار است که هر بار یک نوع استفاده از حدیث بنماید، چنانکه امام بخاری یک حدیث را چندین بار تکرای می‌کند؛ هر باری برای مطلبی. و امام جلال الدین سیوطی در کتاب عظیم خود یکصد هزار حدیث جمع نموده و مراجع خود را یادآور شده است و هنوز کسی نیامده است که آن را به دویست هزار حدیث برساند، چه رسد به یک میلیون. ازاین‌رو وقتی گفته می‌شود کتاب خود را از میان ششصد هزار حدیث تألیف نموده، به معنی طُرُق حدیث است که یک حدیث از چند طریق روایت شده و به معنی تکرار یک حدیث است که در چند مورد از آن اقتباس شده است.

حرص جاحظ و فتح بن خاقان و اسماعیل قاضی بر علم:

خطیب بغدادی در کتاب خود «تقیید العلم» از ابی العباس مُبَرِّد روایت نمود که مبرّد فرمود: کسی را حریص‌تر بر علم از سه کس ندیدم: عمروبن بحر، جاحظ، امام اهل ادب که به سال ۱٦۳ تولد یافت و به سال ۲۵۵ وفات یافت.

و فتح بن خاقان، ادیب و شاعر و یکی از تیزهوشان دنیا از شاهزادگان که متوکل خلیفه‌ی عباسی او را برادر و وزیر خود نمود. و کتابخانه‌ای برای خود ترتیب داد که یکی از بزرگترین کتابخانه‌های دنیا بود و به سال ۲۴۷ وفات یافت.

و اسماعیل بن اسحاق، قاضی، امام، فقیه مالکی بغدادی که به سال ۲۰۰ هجری متولد شد و به سال ۲۸۲ وفات یافت.

اما جاحظ هر کتابی که به دستش می‌رسید از اول تا آخر آن را می‌خواند و دکان‌های ورّاقان، یعنی کتاب فروشان را کرایه می‌کرد و شب در دکان می‌خوابید تا آن کتاب‌ها را مطالعه نماید.

و اما فتح بن خاقان: او کتاب را در آستینش می‌نهاد و موقعی که از نزد متوکل برای حمّام و یا نماز بیرون می‌رفت، کتاب را از آستین بیرون می‌آورد و همان طور که راه می‌رفت کتاب را مطالعه می‌کرد تا به حمام و یا مسجد برسد و موقع مراجعت همچنان با حال راه رفتن کتاب را مطالعه می‌کرد تا به مجلس متوکل خلیفه‌ی عباسی برسد. و اگر متوکل برای کاری از مجلس بیرون می‌رفت کتاب را از آستین بیرون می‌آورد و مطالعه می‌کرد تا وقتی که متوکل به مجلس برگردد.

و اما اسماعیل بن اسحاق قاضی، مبرّد درباره‌ی وی می‌گوید: من هیچ وقت بر او داخل نشدم، مگر اینکه می‌دیدم مشغول مطالعه‌ی کتاب است یا از بین کتاب‌ها در جستجوی کتابی است که آن را بیرون بیاورد و مطالعه نماید.

ابن سحنون، کنیزش شام او را لقمه به لقمه به دهنش می‌نهاد و او مشغول تألیف بود و خبر نداشت:

در کتاب «ترتیب المدارک» تألیف قاضی عیاض در شرح حال فقیه مالکی، امام مُحَدِّث محمد بن سُحنون قیروانی، آمده است که محمد بن سحنون کنیزی داشت که نامش اُمّ مُدام بود. روزی نزد کنیز نام برده‌اش بود و مشغول تألیف بود تا شب شد، کنیزش خبرش داد که خوراک آماده است و اجازه خواست تا شام او را بیاورد. ابن سحنون گفت: من اکنون مشغولم. کنیزش وقتی که دید غذا سرد می‌شود و بی‌مزه می‌گردد، شروع کرد لقمه لقمه در دهن او نهادن. و ابن سحنون مشغول تألیف بود تا اینکه اذان صبح گفته شد. ابن سحنون به کنیزش گفت: ما امشب مشغول شدیم، اگر خوراکی داری بیار. کنیز گفت: به خدا سوگند که

شامت را به دهانت گذاشته‌ام. ابن سحنون گفت: ولی من باخبر نشده‌ام.

این یک نمونه از غفلت علمای قدیمی ما از خوراک و آب است که این قدر در علم مستغرق می‌شده‌اند که خبر نداشته‌اند وقت غذا یا خواب است. و مانند همین داستان است آنچه برای امام محدّثین در عصر خود روی داد: امام مسلم بن حجّاج نیشابوری متولد سال ۲۰۴ و متوفی سال ۲۶۱ هجری است. در کتاب «تهذیب التهذیب» تألیف امام ابن حجر عسقلانی در جلد دهم صفحه‌ی ۱۲۷ در شرح حال او آمده است: حاکم گفت: من از ابوالفضل محمد بن ابراهیم شنیدم که گفت: از دوست و رفیق امام مسلم در سفر از نیشابور تا بلخ و تا بصره از احمدبن‌سلمه شنیدم که گفت: مجلسی برای مذاکره‌ی حدیث برای امام مسلم ترتیب داده شد، در آن مجلس حدیثی یاد شد که مسلم آن را به یاد نداشت. او از آن مجلس برخاست و به خانه رفت؛ موقع شب بود، در جلو او سبدی از خرما نهادند، او به دنبال حدیث می‌گشت و دانه دانه خرما به دهن می‌نهاد و شب را به صبح آورد، آنگاه حدیث را یافت و سبد خرما تمام شده بود بدون آنکه بداند. یک سبد خرما خورده بود بدون اینکه احساس خرما خوردن نماید. و در نتیجه، خوردن یک سبد خرما باعث وفات او شد!

ثعلب نحوی قبول دعوت می‌کرد به شرط اینکه وقت برای مطالعه‌ی کتابش به او بدهند:

ابوهلال عسکری در کتابش «اَلحَثُّ علی طلب العلم و الإجتهاد فی جمعه/ تشویق نمودن برای طلب علم و کوشش برای گرد آوردن علم» می‌آورد که از ثَعْلَب، احمد بن یحیی شیبانی کوفی بغدادی، یکی از پیشوایان نحو و لغت و ادب و حدیث شریف و قراءات که در سال ۲۰۰ هجری به دنیا آمد و به سال ۲۹۱ هجری درگذشت، حکایت شده است که او هیچ وقت از کتابش جدا نمی‌شد و همیشه مشغول مطالعه بود. اگر کسی او را دعوت به ناهار می‌کرد، مثلاً شرط او این بود که جای یک بالشی که به آن تکیه می‌کنند برای او در نظر بگیرند تا کتابش را در آن بنهد و بخواند.

ثعلب در کوچه راه می‌رفت و مشغول مطالعه بود، اسبی با او تصادف کرد و او را به گودالی انداخت و مُرد:

سبب وفات ثعلب رحمه الله این بود که روز جمعه بعد از عصر از مسجد جامع بیرون آمد و دچار کری شده بود و نمی‌شنید مگر به زحمت. او در راه مشغول مطالعه بود و با آن گوش سنگین اسبی با او تصادف کرد و او را به گودالی انداخت؛ وقتی او را از گودال بیرون آوردند سخن دَرهم برهم می‌گفت، مثل کسی که حواسش پرت شده باشد؛ او را به خانه‌اش رساندند و در همان حالت از سردرد می‌نالید و در دومین روز درگذشت. این خبر وفات او از کتاب «وفیات الأعیان» ابن خلکان ۱: ۱۰۴ نقل شده است.

شیخ المفسّرین ابن جریر طبری نمی‌گذاشت لحظه‌ای از وقتش بدون فایده بگذرد و تصمیم گرفته بود تفسیر قرآن را در سی هزار ورق بنویسد:

امام ابوجعفر محمد بن جریر طبری شیخ محدّثان و مفسّران و مؤرّخان و امام مجتهد بزرگ است. او آیتی از آیات خدا در حفظ وقت و استفاده از آن و پُر کردن وقت به فراگرفتن علم و آموختن آن و نوشتن و تألیف بود، تا جایی که شماره‌ی تألیفات او با ابتکار علمی و تحقیق به عددی شگفت آور رسید.

علّامه یاقوت در کتابش: «معجم الأُدَباء» شرح حال ارزشمندی درباره‌ی امام ابن جریر طبری نوشته که به ۵۶ صفحه رسیده است. همچنین امام حافظ خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» شرح حالی از امام ابن جریر طبری نوشته است که ما در اینجا از هر دو کتاب گلچینی می‌کنیم و از نوشته‌ی هر دو به طوری که با هم تلخیص کنیم جمله‌هایی می‌آوریم:

«علیّ بن عبیدالله لُغَوی سمسمی از قاضی ابو عمر عبیدالله بن احمد سمسار و ابی‌القاسم بن عقیل ورّاق نقل می‌نماید که: ابوجعفربن جریر طبری به یارانش گفت: نشاط و شوق دارید برای نوشتن تفسیر قرآن؟ گفتند: به چه اندازه‌ای است؟ (چند برگ است). فرمود: بسیار،

هزار ورق. گفتند: چنین تفسیری عُمر به آخر می‌رسد و نوشته نمی‌شود. ابن جریر آن را در سه هزار ورق مختصر نمود و آن را در هفت سال املاء نمود، از سال ۲۸۳ تا سال ۲۹۰ هجری قمری.

ابن جریر تصمیم گرفت تاریخ را در سی هزار ورق بنویسد:

پس از اینکه به یارانش گفته بود می‌خواهید تفسیر قرآن را در سی هزار صفحه بنویسید و گفتند: عمر به آخر می‌رسد و نوشته نمی‌شود. به آنان گفت: آیا حاضر هستید تاریخ عالم را از عهد آدم تا امروز بنویسید؟ گفتند: در چه حدودی؟ گفت مانند آنچه در خصوص تفسیر به آنان گفته بود: در (سی هزار ورق) آنان نیز همان جواب قبلی را گفتند: عمر به آخر می‌رسد و نوشته نمی‌شود. فرمود: **إنّالله! ماتت الهمَمُ**؛ همّت‌ها مردند. بلند همّتی باقی نماند. تاریخ را نیز مختصر کرد همان گونه که تفسیر را مختصر کرده بود. (در سه هزار ورق) و فارغ شد از تصنیف آن و عَرضِ آن، یعنی خواندن بر او تا اگر جایی تصحیح بخواهد انجام دهد؛ فارغ شد از تصنیف و عرض کتاب در تاریخ بیست و هفتم ماه ربیع الاول سال ۳۰۳ هجری قمری و به پایان آورده بود در سال ۳۰۲ هجری.

ابن جریر هر روز چهل ورق از تصنیف خود می‌نوشت:

خطیب بغدادی گفت: شنیدم از سمسمی که می‌گفت: چهل سال ابن جریر هر روزی چهل ورق می‌نوشت. و دانش‌آموز او، ابومحمد عبدالله بن احمد بن جعفر فرغانی، در کتاب خودش که معروف است به «الصلة» و در آن تاریخ ابن جریر را به کتاب خود وصل نموده و به تاریخ ابن جریر ادامه داده است، نوشته است که جماعتی از دانش‌آموزان ابن جریر اوراق تألیفات ابن جریر را بر سال‌های عمر او که هشتاد و شش سال بود تقسیم کردند، دیدند که به این حساب او هر روزی از عمر خود از تولّد تا وفاتش چهارده ورق نوشته است. بنابراین اگر

عمر او را ۷۲ سال حساب کنیم، به حساب هر روزی چهارده ورق، مجموع تصنیفات ابن جریر ۳۵۸۰۰۰ ورق می‌شود! و تاریخ و تفسیر او که هر کدام بیش از سه هزار ورق است حساب کرده‌اند که مجموع اوراق آن دو به هفت تا هشت هزار ورق می‌رسد. و تاریخ او در یازده جلد قطور به چاپ رسیده و تفسیر او در سی جزء بزرگ که هر کدام یک مجلد می‌تواند باشد به چاپ رسیده‌اند. شما با این حساب باقی تألیفات این دانشمند بزرگوار که ۳۵۱۰۰۰ ورق است، حساب کنید که چند جلد می‌شود. تألیفات این امام به منزله‌ی یک مجمع علمی پهناوری در انواع علوم است؛ و بسیاری از تألیفات او به منزله‌ی منبعی برای نشر کتاب است. در حالی که او یک نفر است و به دست خود می‌نویسد و برای خود می‌نویسد. و تألیفی که می‌نماید بر کاغذهایی است که او خودش تهیه کرده است و به صورت کتاب در اختیار مردم می‌گذارد تا برای آنان همانند عسلی شیرین و کره‌ای دلنشین باشد. و هیچ گاه این همه تألیفات و آن همه آثار گران‌بها برای او میسّر نمی‌شد، اگر قدر وقت را نمی‌دانست. و همین وقت‌شناسی و استفاده از وقت بود که او را به این مقام ارجمند علمی رسانید.

ابن جریر چگونه اوقات و اعمال خود را تنظیم می‌نمود؟

قاضی ابوبکر بن کامل فرمود که: احمدبن کامل شجری، دانش‌آموز ابن جریر و همکار او، اوقات و اعمال ابن جریر را نظم بندی و مرتّب می‌ساخت.

و عادت ابن جریر این بود که در کیسه‌ای می‌خوابید که با رشته‌های محکم، ولی نازک بافته شده بود. هنگام گرما در همین کیسه که از کتان بافته شده بود به سبب خُنکی کتان بر بدن می‌خوابید. و جامه‌ی آستین کوتاه می‌پوشید که از صندل و گلاب رنگ‌آمیزی شده بود.

پس از خواب نیمروز، بیدار می‌شد و نماز ظهر را در خانه می‌خواند، سپس تا عصر شروع می‌کرد به نوشتن کتابی که تصنیف می‌کرد. آنگاه از خانه بیرون می‌رفت و در مسجد

نماز عصر را با جماعت می‌خواند و بعد از نماز عصر برای مردم می‌نشست تا تعلیم دهد و کتاب‌هایی بر او خوانده شود تا مغرب. و بعد از نماز مغرب طلاب برای آموختن فقه و درس جلو او می‌نشستند تا نماز عشاء و بعد از نماز عشاء به خانه می‌رفت. در حالی که شب و روز خود را تقسیم بندی نموده بود برای مصالح خودش و دینش و مردم، آن چنانکه خدا موفّقش می‌فرمود.

ابن جریر قبل از ساعتی از وفاتش چیزی را که شنید نوشت:

استاد محمد کُردعلی در کتاب «کنوز الاجداد» در شرح حال امام ابن جریر نوشته است: (**و ما أُثِرعنه أنّهَ أضاعَ دقيقةً من حياتِهِ في غيرِ الإفادة و الإستفادة**)؛ «و نگفته‌اند که او دقیقه‌ای از زندگی‌اش را بدون فایده رساندن و فایده بردن تباه کرده باشد». مُعافی بن زکریّا از بعضی از مردان معتبری که ساعتی قبل از وفاتش نزد او بودند روایت می‌کند که به ابوجعفربن جریر گفتند که: این دعایی است که از امام جعفر صادق روایت شده است. ابن جریر قلم و کاغذی درخواست نمود و همین که قلم و کاغذ را آوردند آن دعا را نوشت. به او گفته شد: در چنین حالتی می‌نویسی؟ فرمود: شایسته است که انسان اقتباس و استفاده‌ی علم را تا لحظه‌ی مرگ از دست ندهد. خدا او را از علم و دین و دنیا جزای خیر دهاد.

همان‌گونه که تألیفات و آثار ابن جریر جاودانی است نام او هم همیشه پایدار است:

این اشاره‌ی مختصری بود به تألیفات امام ابن جریر طبری رحمه الله بدون شمردن آنها و بدون آوردن نام آن تألیفات و بدون بیان کردن موضوع‌های آن‌ها. و تا امروز که ۱۱۲۲ سال از وفات او می‌گذرد قسمتی از کتاب‌های او زنده و مورد استفاده است. ابن‌الجوزی رحمه الله فرمود: کتاب عالم فرزند جاویدان اوست، برای اینکه فرزندان اگر به صد تا هم برسند باز هم در اندک زمانی به گوشه‌ی فراموشی انداخته می‌شوند و نه نامی از آنان می‌ماند و نه نشانی، اما

کتاب سودمند او می‌ماند. کتاب‌های نافع و سودمند ابن جریر رحمه‌الله معروف و مشهودند، اما فرزندان او کجا هستند؟ قاموس فیروزآبادی مانده است، اما فرزندان او کجا هستند؟ کتاب «متن‌الغایة و التقریب» ابوشجاع جاودانی است، ولی فرزندان او کجا هستند؟ شیخ ابواسحاق شیرازی و امام نووی زن نگرفتند و معلوم است که دارای اولاد هم نشدند، اما کتاب‌هایشان نام‌شان را بر صفحات روزگار پایدار ساخته است. البته کتاب وقتی می‌ماند که نافع و همراه با اخلاص باشد.

ابن‌الخیّاط نحوی در کوچه و راه هم مشغول مطالعه بود وگاه بی‌خبر به گودال می‌افتاد:

ابوهلال عسکری در کتابش «الحث علی طلب العلم و الاجتهاد فی جمعه» نوشته است: امام محمد بن احمد بن منصوربن الخَیّاط نحوی، سمرقندی الاصل، مقیم بغداد که به سال ۳۲۰ هجری وفات یافت، همه وقت مشغول خواندن و مطالعه بود، حتی در کوچه که راه می‌رفت نمی‌گذاشت لحظه‌ای از اوقاتش به هَدَر برود، سرش در کتاب بود و جلو پایش نگاه نمی‌کرد و گاه در گودال می‌افتاد یا حیوانی او را لگد می‌زد و او خبر نداشت که گودال یا حیوان جلو اوست.

حاکم شهید، ابوالفضل مروزی با کسانی که به دیدارش می‌آمدند سخن نمی‌گفت، چرا که مشغول تألیف بود:

در کتاب «الأنساب» تألیف سمعانی در شرح حال حاکم شهید ابوالفضل محمد بن محمد بن احمد مَروزی بلخی حنفی که قاضی و وزیر سلطان بود و در سال ۳۳۴ هجری قمری به شرف شهادت رسید و عالم مَرو و امام اصحاب امام ابوحنیفه در عصر خودش بود، چنین آمده است:

ابوعبدالله پسر حاکم شهید فرمود: به خاطر دارم که حاکم شهید دوشنبه و پنجشنبه روزه

می‌گرفت و نماز شب را نه در حضر و نه در سفر ترک نمی‌کرد. و موقعی که می‌نشست سبدی از کتاب و قلمدان جلوش بود؛ او وزیر سلطان بود و اجازه‌ی ورود تنها به کسانی می‌داد که ناگزیر بود، اما بعد از اجازه‌ی ورود، مشغول تصنیف کتاب می‌شد. و تازه وارد وقتی که می‌دید ابوالفضل در فکر او نیست و در فکر تصنیف کتاب است، پس از مدتی نشستن بر می‌خاست و بیرون می‌رفت. ابوالعباس بن حَمُّویَه از دست او شکایت کرد که ما می‌رویم پیش او، اما او سخن با ما نمی‌گوید و قلمْ می‌گیرد و مشغول نوشتن می‌شود و ما را در گوشه‌ای از اتاق رها می‌کند.

باید دانست که نزد محدّثین، حافظ لقب کسی است که یکصد هزار حدیث از بر دارد. و حاکم لقب کسی است که خیلی بیش از یکصد هزار حدیث از بر دارد.

حاکم ابوعبدالله، صاحب کتاب «المُستَدرَک» فرمود: شب جمعه‌ای به مجلس املاء ابی‌الفضل حاضر شدم و امیر ابوعلی بن ابی‌بکر بن المظفّر وارد مجلس ابی‌الفضل شد. اما ابوالفضل از جای خود تکان نخورد و به امیر گفت: ای امیر برو که حالا روز آمدن تو نیست.

واقعاً عجب دانشمندی بود که در مجلس املاء حدیث به احترام حدیث رسول‌الله ﷺ برای کسی که می‌آمده اگرچه امیر و فرمانروا بوده است، درس حدیث را رها نکرده و برای کسی از جای خود بلند نمی‌شده‌اند و احترام حدیث نزد ایشان خیلی مهم‌تر بوده از احترام امیر. خدا رحمت کناد آنان را که چقدر در طاعت خدا ثابت قدم بوده‌اند و چقدر در پیروی از رسول الله ﷺ متمسّک بوده‌اند. رحمهم الله تعالی رحمةً واسعةً.

تألیفات بسیار امام محدّث حافظ بن شاهین:

امام حافظ محدّث ذهبی درکتاب «تذکرة الحفّاظ» ۳: ۹۸۷ در شرح حال ابن شاهین متولد سال ۲۹۷ و متوفی سال ۳۸۵ در عمر ۸۸ سالگی چنین فرمود:

«هو الحافظ الامام المفید المکثر، محدّث العراق، ابوحفص عمر بن احمد بن عثمان بغدادی، الواعظ المعروف بابن شاهین». ابوالحسین بن المهتدی بالله، دانش‌آموز ابن شاهین فرمود: که ابن شاهین به ما فرمود که من سیصد و سی تصنیف دارم. از آن جمله است: تفسیر کبیر، هزار جلد. و المسند، هزار و سیصد جزء. و تاریخ صد و پنجاه جزء و زهد، صد جزء. واقعاً خیلی است، مثلاً تفسیر او سی هزار صفحه می‌شود، خدا می‌داند در تحریر آن چقدر متحمل رنج و زحمت شده است! باید دانست که جزء در آن زمان برابر بود با سی صفحه از قطع متوسط و معمولی امروز.

ابن شاهین در قیمت مداد (مرکب) هفتصد درهم پرداخت:

محمدبن عمر داوُدی قاضی فرمود: از ابن شاهین شنیدم که می‌فرمود: آنچه مرکب خریده‌ام تا امروز حساب کرده‌ام به هفتصد درهم رسیده است. ابن ابی الفوارس فرمود: هیچ کس به قدر ابن شاهین کتاب تألیف ننموده است.

منذر مروانی نحوی، لقب «المذاکرة» یافت به سبب شدّت تعلق او به مذاکره در نحو:

از پیشوایان زبان عربی، کسی لقب «المذاکرة» را می‌یافت که زیاد علاقه به مذاکره و بحث در علوم عربی می‌داشت و با هر یک از علماء که ملاقات می‌نمود به بحث و مذاکره می‌پرداخت. امام حافظ ابن‌حجر درکتاب «نُزهَة الألباب فی الألقاب» فرمود: اَلمُذاکَرَة: منذر بن عبدالرحمن بن معاویة بن محمد بن عبدالله بن المنذر بن عبدالرحمن بن معاویة بن هشام بن عبدالملک اندلسی مروانی می‌باشد. او لقب المذاکرة داده شد، برای اینکه علاقه‌ی شدید

به علم نحو داشت و خود یکی از ائمّه و پیشاهنگان علم لُغت بود و هر وقت عالمی را ملاقات می‌نمود می‌گفت: می‌خواهی در بابی از علوم عربی بحث و مذاکره نمائیم؟ روی این اصل لقب المذاکرة یافت، ابن حزم فرمود که: «المذاکرة» در سال ۳۹۳ درگذشت. شاید یکی از اسباب اطلاع واسع او همین مذاکره باشد که گفته‌اند: کار نیک کردن از پُر کردن است.

ابونعیم اصفهانی در کوچه و راه نیز کتاب بر او می‌خواندند:

امام حافظ، شمس الدین ذهبی در کتاب «تذکرة الحُفّاظ» در شرح حال امام حافظ، ابونعیم اصفهانی که نامش احمد بن عبدالله مورّخ محدّث صوفی است و به سال ۳۳۶ به دنیا آمد و به سال ۴۳۰ درگذشت نوشته است: احمد بن مردویه فرمود: در زمان ابونعیم اصفهانی از همه جا طُلّاب علم برای کسب علم نزد او می‌رفتند و در هیچ جای دنیا از او حافظ‌تر و داناتر به اسناد حدیث نبود. حُفّاظ دنیا نزد او اجتماع می‌نمودند و هر روز نوبت یکی از آنها بود که از صبح تا ظهر نزد او باشند و آنچه می‌خواهند بر او بخوانند تا صحت و یا سُقم آنچه می‌خوانند به آنان بفهماند و موقعی که از محل درس بلند می‌شد و به خانه‌اش می‌رفت، گاه بود که در راه جزیی بر او خوانده می‌شد و او خسته نمی‌شد، گوییا غذای او شنیدن حدیث و تألیف کردن در آن بود.

ابوریحان بیرونی موقعی که در حال جان کندن بود مسأله‌ای در میراث می‌آموخت:

محمد بن احمد خوارزمی، امام بلند مرتبه و دانشمند کم نظیر در علم فلک و ریاضیّات و دانشمند تاریخ و ادب و جامع انواع علوم معروف به ابوریحان بیرونی متولّد به سال ۳۳۶ و متوفی به سال ۴۳۰ است که نود و چهار سال عُمر کرد. همیشه کوشا در تحصیل علوم و مشغول به تألیف کتب بود. هیچ وقت قلم از دست نمی‌نهاد، مگر در دو روز نوروز و

مهرگان (نوروز اول فرودین و مهرگان پانزدهم مهرماه) که در این دو روز هم مایحتاج زندگی از خوراک و لباس تهیه می‌کرد. دانشمندی فرزانه که ابتکار اعداد از طریق به کار بردن زوایای هندسی هم شکل عربی اعداد: ۱ ـ ۲ ـ ۳ ـ ۴ ـ ۵ ـ ٦ ـ ۷ ـ ۸ ـ ۹ و هم شکل اعدادی که غربی‌ها گرفته‌اند: 9 - 8 - 7 - 6 - 5 - 4 - 3 - 2 - 1 از اوست. دانشمندی که با داخل کردن صِفر در اعداد توانست اعداد را از شمار بیرون ببرد و با نوشتن یک و بیست و چهار صفر از راست آن که اگر کسی از اوّل عمر تا آخر عمر به شمردن آن بپردازد به آن نمی‌رسد. و به این طریق مردم را از اعداد یونانی نجات داد.

1 - 11 - 111 - 1111 - Δ - ΔI - ΔII - ΔIII - ΔIIII - X - XI - XII

از یک تا دوازده که هنوز در صفحه‌ی ساعت دیواری دیده می‌شود آن وقت همین علامت، از طلوع آفتاب تا طلوع آفتاب ۲۴ ساعت، از زوال آفتاب تا زوال آفتاب ۲۴ ساعت، از غروب آفتاب تا غروب آفتاب ۲۴ ساعت، از نصف شب تا نصف شب ۲۴ ساعت، قبلاً در کشورهای اسلامی از غروب آفتاب تا غروب آفتاب ۲۴ ساعت حساب می‌گرفتند و در غرب از زوال آفتاب تا زوال آفتاب ۲۴ ساعت معمول می‌داشتند و امروزه همه جا تقریباً از زوال تا زوال معمول شده است. و کلمه‌ی بیرونی به مناسبت بیرون بُخارا اطلاق شده است؛ همین دانش پرور نابغه در سالی فقط دو روز برای تهیّه‌ی حوائج زندگی قلم راکنار می‌گذاشت و در غیر این دو روز قلم از دستش نمی‌افتاد. ببیند که از شوق علم در حال جان کندن هم از تحصیل علم فارغ ننشست.

فقیه دانشمند، ابوالحسن علی بن عیسی الوَلْوالجی فرمود که: داخل شدم بر ابوریحان بیرونی در حالی که او جان می‌داد و سینه‌اش تنگ شده بود و در عمر ۷۸ سالگی بود. در چنین حالتی به من گفت: چه می‌گویی درباره‌ی جدّه‌هایی که جدّه‌های فاسده[1] هستند؟ یعنی میراث نمی‌برند و از طرف مادر هستند. من از روی رَحم آوردن بر او گفتم: در چنین حالتی

۱. جدّه‌ی فاسده: مادر پدر مادر است که میراث نمی‌برد و از ذوی‌الارحام است.

آیا جای بحث علمی و تحقیق مسأله‌ای در میراث است؟ فرمود: یا هذا! آیا از دنیا بروم و دانا به این مسأله باشم، بهتر از آن نیست که از دنیا بروم و این مسأله را ندانم؟ آن مسأله را اعاده نمودم و او از برکرد و آنچه وعده کرده بود به من داد و من از نزد او بیرون رفتم؛ به کوچه رسیدم که فریاد بستگان او بلند شد و معلوم شد که به رحمت حق تعالی انتقال یافته است. اینان هستند که اسلام را در دنیا سر بلند نگاه داشتند و خود را وقف علم نمودند. و علم برای ایشان، یعنی همه چیز و همه خوشی. خدا از ایشان راضی باد که بهترین سرمشق جوانان بودند.

همین امام نابغه پنج زبان را به خوبی می‌دانست: عربی، فارسی، سریانی، سنسکریت و هندی. یکصد و بیست تألیف گرانبها را از خود بر جای گذاشت. مستشرق سخاو درباره‌ی او گفت: بیرونی بزرگترین خردمندی است که تاریخ دیده است. مستشرق سارطون گفت: بیرونی از بزرگترین بزرگان اسلام و از بزرگترین دانشمندان جهان است[1].

سلیم رازی یا نسخه برداری می‌کرد یا درس می‌داد یا می‌خواند یا تلاوت قرآن می‌نمود:

امام علّامهٔ حافظ ابن عساکر درکتاب «تبیین کذب المفتری» و تاج الدین سُبکی در کتاب «طبقات الشافعیة الوسطی» در شرح حال امام سُلَیم رازی از پیشوایان شافعیّه در عصر خود و متوفی به سال ۴۴۷ هجری مطالبی نوشته‌اند. تاج‌الدین سبکی نوشته است: «امام سلیم رازی بر جانبی عظیم از ورع و پرهیزگاری بود. با خود حساب وقت می‌نمود که امروز وقت خود را چگونه گذرانیده و چه طاعت و خدمتی را انجام داده است. نمی‌گذاشت هیچ لحظه‌ای از وقتش بدون فایده بگذرد. او یا نسخه برداری می‌کرد، یعنی کتاب می‌نوشت یا درس می‌داد و یا کتاب می‌خواند. و در نَسّاخی به بسیاری می‌نوشت. امام حافظ ابن عساکر فرمود: شیخ ما ابوالفَرَج اسفرائینی به من خبر داد که روزی سُلَیم به خانه‌ی او آمد و برگشت. سُلَیم به او

۱. ن.ک به کتاب «تراث العرب العلمی فی الفلک و الریاضیات».

گفت: من در راه آمدنم جزیی از کتاب خواندم. ابوالفرج گفت: مؤمّل به من خبر داد که روزی سلیم را دید که قلمش نیاز به قَط زدن دارد. در فاصله‌ی قط زدن قلم، زبانش را به حرکت درآورد تا وقتی که قلم را قَط می‌زند زبانش رابه یاد خدا مشغول دارد. برای اینکه هیچ لحظه نمی‌خواست بیهوده از دست بدهد. آفرین بر او که چه خوب می‌دانست چگونه از وقت استفاده نماید!

خطیب بغدادی حتی موقعی که در کوچه راه می‌رفت کتاب به دستش بود و مطالعه می‌کرد:

حافظ شمس الدین ذهبی در کتاب «تذکرة الحُفّاظ» در شرح حال خطیب بغدادی مورخ بغداد و محدّث بغداد که به سال ۳۹۲ به دنیا آمد و به سال ۴۶۳ جهان را بدرود گفت نوشته است: خطیب بغدادی راه می‌رفت و در دستش کتابی بود که از روی آن مطالعه می‌نمود. این طریقه و روش برای این است که محافظت بر وقت نماید و لحظه‌ای از عمرش بی‌فایده از دستش نرود. این است که موقع راه رفتن هم وقت را غنیمت می‌شمرد.

امام الحرمین خوراک و خوابش هم اضطراری بود، نه عادی:

حافظ ابن عساکر در کتاب «تبیین کذب المفتری» در شرح حال امام الحرمین، ابوالمعالی عبدالملک بن عبدالله الجُوَینی النیسابوری، شافعی، فقیه اصولی، متکلم نَظّار، متبحّر در انواع علوم، شیخ امام غزالی که به سال ۴۱۹ هجری به دنیا آمد و به سال ۴۷۸ درگذشت، چنین نوشت: عبدالغافر فارسی در کتابش «سیاق نیسابور» راجع به امام الحرمین فرمود: «**امام الحرمین، فخر الاسلام، امام الأئمة علی الاطلاق، حبر الشریعة، المجمع علی امامته شرقاً و غرباً من لم‌تر العیون مثله و لاتری بعده...**» از او شنیدم که در اثنای سخنش می‌گفت: خواب خوراک من نه به حسب عادت است، نمی‌خوابم مگر وقتی که خواب بر من غالب شود، در آن موقع

می‌خوابم، روز باشد یا شب. و خوراک وقتی می‌خورم که اشتهای آن داشته باشم، هر وقت باشد. یعنی با غالب شدن خواب می‌خوابم و آن هم کمتر از یکساعت در روز و شب؛ و خوراک وقتی می‌خورم که گرسنگی بر من غالب شود و آن هم اندک و روز و شبی یک بار. و لذّت او و خوشی او همه در مذاکره‌ی علم و به دست آوردن فواید علم از هر نوع بود.

امام الحرمین در سنّ پنجاه سالگی شاگرد یک عالم نحوی می‌شود:

و شنیدم از شیخ ابوالحسن علی بن فَضّال بن علی مجاشعی قیروانی نحوی که در سال ۴۶۹ نزد ما آمده بود و امام الحرمین او را نزد خود پذیرفته بود و از او پذیرایی و بزرگداشت فرموده بود. آنگاه در نزد او شروع به خواندن درس نحو کرد و دانش‌آموز او شد، بعد از اینکه خود در آن زمان امام الائمه بود و عمرش به پنجاه سالگی رسیده بود. با این حال هر روز ابوالحسن را به خانه‌ی خود می‌برد و کتاب «اکسیر الذهب فی صناعة الادب» تألیف ابوالحسن را نزد او می‌خواند. ابوالحسن مجاشعی می‌گفت: من ندیده‌ام کسی را که مانند امام الحرمین عاشق علم باشد و علم را فقط به خاطر علم بخواهد. خودتان فکر کنید که این شخصیّت بزرگ علمی چگونه عمر خود را وقف علم نموده است و از خوراک و خواب دست برداشته تا بتواند در علم پیش برود و شاگردان و آثاری گران‌بها را از خود به یادگار بگذارد.

یعقوب نجیرمی در حال راه رفتن کتابش را مطالعه می‌کرد:

در کتاب «إنباه الرواة علی أنباه النُّحاة» در شرح حال محمد سعیدی بن برکات نحوی بَصْری مِصری که به سال ۴۲۰ به دنیا آمد و به سال ۵۲۰ درگذشت، آمده است که گفت: در وقتی که کودک بودم، دیدم ابویوسف یعقوب بن خُرَّزاد نجیرمی را که در راه قرافه ـ در قاهره‌ی مصر ـ راه می‌رفت در حالی که پیرمرد گندم‌گون ریش بلند بود و دستار گردی به سر

داشت و در دستش کتابی بود و او در حال راه رفتن آن کتاب را مطالعه می‌کرد. بنابراین می‌توان دانست که تا چه اندازه در فکر قدرشناسی عُمر خود بودند و عُمر را همین وقت می‌دانسته‌اند که در حفظ آن منتهای کوشش را داشته‌اند.

ابن عقیل و ابن‌الجوزی در حفظ وقت در غایت و منتهای کوشش بوده‌اند که لحظه‌ای بیهوده نگذرانند:

این دو امام جلیل القدر حنبلی مذهب در محافظت و نگهداری وقت و در شناخت ارزش زمان و گرانبهایی آن و حرص بر پُر کردن اوقات خود به کارهای شایسته و استفاده از لحظه‌های زندگی در اوج مقام علمی بودند. و به طوری قدر وقت می‌دانستند که آنچه در ذهن شان خطور می‌کرد، فوراً می‌نوشتند تا خاطرات خود را از دست ندهند. در این جا از سیرت این دو امام و وقت‌شناسی ایشان چند سطری می‌نویسیم.

ابن عقیل یکی از تیزهوشان بنی آدم:

امام ابوالوفا، ابن عقیل حنبلی یا علی بن عقیل بغدادی. حافظ، ابن رجب حنبلی، در ذیل کتاب «طبقات الحنابلة» در شرح حال ابن عقیل عباراتی مبسوط و ترغیب کننده در علم و دانش از صفحه‌ی ۱۴۲ جلد ۱ تا صفحه‌ی ۱۶۲ آورده که مُلَخَّص آن چنین است:

علّامه ابن عقیل رحمه الله به سال ۴۳۱ به دنیا آمد و به سال ۵۱۳ وفات یافت. او رحمهما الله از افاضل جهان، و از تیزهوشان بنی آدم بود. بسیار تیزهوش و دریایی خروشان در علوم بود.

ابن عقیل هیچ ساعتی از عمر خود را ضایع نمی‌کرد:

او خودش می‌گفت: برای من روا نیست که ساعتی از عمرم را ضایع بسازم، حتی وقتی که زبانم از مذاکره و مناظره بازماند، فکر خودم را در حالی که دراز کشیده‌ام و آسوده هستم به

کار می‌گیرم. و از جای خودم بر نمی‌خیزم، مگر در حالی که خاطره‌ای در ذهنم خطور کرده و بخواهم آن را به رشته‌ی تحریر درآورم. و من در سنّ هشتاد سالگی می‌بینم که حرصم بر علم از ایّامی که جوان و بیست ساله بودم بیشتر است.

اختیار ابن عقیل و ترجیح دادن کاک آب گرفته بر نان برای استفاده از وقت:

ابن عقیل می‌فرمود: منتهای کوششم را به کار می‌برم تا وقت خوراک را اندک نمایم تا جایی که کاک‌تر شده و آن را با آب فرو بردن بر نان ترجیح می‌دهم، به خاطر تفاوتی که میان خوردن نان و دندان زدن به آن است و فرو بردن کاک به آب که حاجت به دندان زدن ندارد. این کار را برای به دست آوردن وقتی که در مطالعه‌ی کتاب و یا نوشتن خاطره‌ای بکار برم انجام می‌دادم. و گرامی‌ترین تحصیل نزد عاقلان به اتفاق علماء همان وقت است. و همین وقت است که غنیمتی است برای به دست آوردن فرصت. برای اینکه تکالیف زندگی بسیار است و زمان هم خیلی زودگذر است.

شیخ ابن الجوزی فرمود: امام ابن عقیل همیشه مشغول تحصیل علم بود و خاطره‌های خوب و ارزنده‌ی آن دانشمند و بحث و جستجوی او درباره‌ی مسایل پیچیده و دقیق است. او کتابش را که به نام «الفنون» موسوم ساخت، محلّی برای خاطرات و پیشامدهایش قرار داد.

تنوّع علوم ابن عقیل و تنوّع تصنیفات او:

او دارای تألیفات بسیار در انواع علوم است و تألیفات او به بیست عنوان می‌رسد. بزرگترین تألیفات او کتاب «الفنون» است که کتاب بسیار بزرگی است و در آن فایده‌های بسیار است. «الفنون» در موضوعات وعظ، تفسیر قرآن، فقه، اصول فقه، اصول دین، نحو، دستور زبان، شعر، تاریخ و حکایات است. و در همین کتاب بحث و مناظره و مجالس و

همنشینی‌هایی که برایش پیش آمده و خاطره‌ها و نتیجه‌های فکر و تجارب خود را آورده است.

گفته‌اند: کتاب «الفنون» او هشتصد جلد بوده و آن یکی از کتاب‌هایش بوده است:

حافظ ذهبی فرموده است که در دنیا بزرگتر از این کتاب نبوده است. او می‌گوید: کسی که بعد از جلد چهارصدم دیده است به من خبر داد که ابن رجب حنبلی گفته است: بعضی گفته‌اند: «الفنون» هشتصد مجلد بوده است. انتهی: سخن ذهبی به پایان رسید. بنده‌ی داعی فکر می‌کنم ـ والله اعلم ـ هشتصد جلد مانند هزار جزء ابن شاهین باشد که هر جلدی سی صفحه بوده است. و یک جلد به نام الفنون که به چاپ رسیده آن همه موضوع و معلومات ندارد. و تاج الدین سبکی که در علم حدیث از شاگردان حافظ ذهبی است. می‌گوید: شمس الدین ذهبی با آنکه استاد ماست، اما عادت دارد هر کسی که حنبلی است او را بزرگ جلوه می‌دهد و با آب و تاب از او تعریف می‌کند، هر چند فردی کوچک باشد. و در شرح علماء بزرگ مذهب شافعی سهل انگاری می‌کند. این بود کلام علّامه تاج الدین سبکی رحمه الله در کتاب «طبقات الشافعیّة الکبری»».

بهترین چیزی که صرف وقت و نزدیک شدن به خدا در آن حاصل می‌شود طلب علم است:

ابن عقیل رحمه الله در مقدمه‌ی کتاب الفنون که به چاپ رسیده گفته است: «بعد از حمد خدا و درود بر رسول الله صلی الله علیه و سلم بهترین چیزی که وقت صرف آن می‌شود و انسان به آن مشغول می‌گردد و به وسیله‌ی آن خود را به خدای عزّوجلّ نزدیک می‌سازد طلب علمی است که انسان را از تاریکی جهل و نادانی بیرون می‌آورد و به نور شریعت اسلام می‌رساند. و من همیشه خود را به همین مشغول ساختم و وقت خود را صرف آن نمودم. من همیشه آنچه را

که از گفتار علماء استفاده می‌کنم و آنچه از درون کتاب‌ها بیرون می‌آورم و آنچه به ذهنم می‌سپارم می‌نویسم. و آنها را از بحث و مناظره با علماء و از اقتباس از تألیفات دانشمندان و از همنشینی با بزرگان به دست می‌آورم، به طمع اینکه قسمتی از فضل و بزرگی‌شان در دلم جای بگیرد و مرا از جهل دور سازد و تا شاید به مقامی برسم که بزرگان پیش از من به آن مقام رسیده‌اند.

و اگر آن نوشتن‌ها و به خاطر سپردن‌ها فایده‌ای نداشته باشد، مگر پاک کردن دل از حماقت‌های نفسانی که بیشتر اوقات عوام با آنها می‌گذرد، باز هم کفایت است. و خدا راهنمای راه راست است و او مرا کفایت می‌کند و چه خوب کفایت کننده‌ای است خدای تبارک و تعالی.» انتهی: سخن ابن عقیل به پایان رسید.

ابن عقیل موقع وفاتش می‌گوید: مرا به حال خود بگذارید تا خوش باشم بِلِقاء الله:

ابن الجوزی فرمود: موقعی که هنگام وفات ابوالوفاء ابن عقیل رسید و حالت جان دادن به او دست داد، زنان گریان شدند، اما او گفت: بگذارید خوشوقت باشم به ملاقات خدایی که پنجاه سال از طرف او توقیع و امضاء می‌نمودم، یعنی پنجاه سالی که فتاوی را امضاء می‌نمود. او فکر می‌کرد که امضاء کردنش زیر فتوی و بیان احکام شریعت به نمایندگی از طرف خداست. ابن القیّم رحمه الله کتابی دارد به نام «إعلام الموقّعین عن ربّ العالمین / با خبر ساختن امضاء کنندگان از طرف پروردگار جهانیان»، یعنی باید کمال احتیاط را به کار ببرند. ابن‌الجوزی در اینجا چنانکه ذکر شد، چقدر تعریف و تمجید از ابوالوفا ابن عقیل نموده است و خیلی هم کار به جایی کرده است. امام ابوالوفاء ابن عقیل بعد از خودش چیزی به میراث نگذاشت، مگر کتاب‌هایش و لباس بدنش که کفایت تجهیز او از غسل و کفن و دفن و پرداخت بدهی او نمود.

بنابراین خواننده‌ی گرامی، ببین حفظ خاطر و نگهداری وقت و غنیمت شمردن آن

چگونه اَثَر نمود و چگونه ثمربخش شد که کتابی مثل الفنون هشتصد مجلد و کتابهای دیگری که بعضی از آنها ده مجلّد است، بعد از او به یادگار بماند و همه دست خط یک نفر باشد. خدایش بیامرزاد که در حفظ وقت و غنیمت شمردن عُمر در راه علم و خیر و شایسته کاری سرمشقی برای دیگران بود.

اندک اندک بسیار شود و دریا از قطره‌های جمع شده پدید آمده است؛ قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود:

چه راست و زیباست گفته‌ی بهاءالدین ابن النَّحاس حلبی نحوی که نام او محمّدبن ابراهیم است و به سال ۶۹۸ درگذشت و گفتار او این معنی را می‌رساند که از جمع اندک با اندک و مداومت بر آن است که بسیار به دست می‌آید و از جمع شدن قطره‌های باران است که سیل و دریاهای عظیم پیدا می‌شود. امام جلال الدین سیوطی رحمه الله در کتاب «بغیة الوعاة» که درباره‌ی شرح حال نُحاة، یعنی علمای نحو تألیف نموده آورده است که بهاء الدین ابن النّحاس فرمود:

الیوم شیءٌ و غداً مثلُه	من نُخَب العلم الّتی تُلتَقَطْ
یحصّل المرءُ بها حکمةً	و إنّما السیلُ اجتماعُ النُّقَط

امروز چیزی و فردا نیز همانند آن چیز از برگزیده‌های علمی که برگرفته می‌شود، شخص از جمع آنها حکمتی به دست می‌آورد. و در حقیقت سیل از اجتماع قطره‌های باران جاری شده است.

یعنی با حفظ وقت و جمع انواع علم و حکمت، معلومات بسیار حاصل می‌شود، چنانکه از قطره‌های باران سیل به راه می‌افتد.

تألیفات ابن جوزی به سبب نگهداری وقت از پانصد تألیف گذشت:

امام ابوالفَرَج بن جوزی، عبدالرحمن بن علی حنبلی بغدادی، به سال ۵۰۸ به دنیا آمد و به سال ۵۹۷ درگذشت و تألیفات او از پانصد کتاب بیشتر بود.

لزوم دانستن ارزش وقت و پُر کردن آن به بهتر و بهتر:

قسمتی از وقت او را به شما نشان می‌دهیم تا بدانید چگونه قدر وقت را می‌دانست. اگر وقتی مهمانانی نزد او بودند یا اشخاصی بیکار به حضورش می‌آمدند، می‌دانست چه کاری کند که هم آنان را راضی نگه دارد و هم وقت خود را ضایع نکند. ببینید خودش در این باره در کتابش «صیدالخاطر» چه می‌گوید:

و شایسته است که انسان ارزش زمانش و قدر وقتش را بداند و هیچ لحظه‌ای از وقتش در غیر طاعت خدای متعال به‌کار نبرد. و همیشه هر کاری که بهتر و شایسته‌تر است مقدّم بدارد و هرگفتاری که مفیدتر است به جلو بیندازد. و نیّت و قصدش در خیر باشد، بدون سستی و به طوری که بدن از آن عاجز نماند. چنانکه در حدیث شریف است: **(نیّةُ المؤمن خیر من عمله و عمل المنافق خیر من نیّته)**. رواه الحافظ ابن حجر الهیثمی و نسبه الی الترمذی فی کتابه «الفتاوی الحدیثیّة». بسیاری از پیشینیان می‌کوشند تا هیچ لحظه‌ی ضایع نسازند، چنانکه از عامر بن عبدقیس نقل کرده‌اند: ـ عامر بن عبدقیس یکی از تابعین زاهد و عبادتکار بود ـ وقتی کسی به او گفت: با من سخن بگوی. عامر گفت: آفتاب را از حرکت بازدار؛ یعنی همانگونه که آفتاب از حرکت نمی‌ایستد، من هم به وظیفه‌ی خود مشغولم و وقت صحبت بی‌فایده کردن را ندارم.

بیشتر مردم اوقات خود را بیهوده تلف می‌کنند:

ابن الجوزی فرمود: عموم خلایق را دیدم که دفع الوقت عجیبی دارند. اگر شب دراز بود صرف در گفت و گویی می‌کنند که بی‌فایده است یا خود را مشغول کتابی می‌کنند که درباره‌ی غزل است و شب نشینی: فلان دختر زیباروی با عاشقش چه گفت و گویی نمود. و فلان ثروتمند چه نوع شب نشینی دارد. و بدین صورت وقت را تلف می‌کنند و عمر را به هیچ به باد می‌دهند. و اگر روز دراز بود آن را به خوابیدن به سر می‌برند یا در کنار دجله یا در بازار. ـ ابن الجوزی در بغداد زندگی می‌کرد. او مردم را شباهت می‌داد به کسانی که در کشتی نشسته و با هم صحبت می‌کنند و خبری از حرکت کشتی و نزدیکی مقصد ندارند. و گفته است: افرادی نادر را دیدم که فهم زندگی کرده‌اند و درصدد تهیه‌ی توشه‌ی سفر و آمادگی برای انتقال از دنیا و روانه شدن به سوی آخرتْ دارند. بنابراین، الله الله: از خدا بترسید در حفظ عمر و البدارَ البدارَ: بشتابید بشتابید برای رسیدن به مقصود پیش از فوت وقت و از دست رفتن مقصود. و با زمان همچشمی کنید، یعنی همان‌گونه که زمان بی‌رحمانه به سرعت می‌گذرد، به سرعت در به دست آوردن رضای خدای تعالی بکوشید.

ابن الجوزی پناه می‌برد به خدا از صحبت افراد بیکار:

و پناه می‌برم به خدا از صحبت مردم بیکار. بسیاری از مردم را دیدم که از روی عادت کارهایی می‌کنند از قبیل دید و بازدید زیاد و آن را خدمت می‌دانند. و وقتی که جایی رفتند طول می‌دهند به نشستن و بازگو کردن صحبت‌های مردم و گفت و گوهای بی‌معنا و بیهوده و در اثنای سخن به غیبت مردم پرداختن. و امروزه بسیاری از مردم این روش را دنبال می‌کنند. و شاید هم کسی که نزد او می‌روند این روش را دوست بدارد و شوق داشته باشد که مردم نزد او بروند و پشت سر این و آن حرف بزنند و از تنهایی ناراضی باشد. و مخصوصاً روزهای که در آن‌ها به یکدیگر تبریک می‌گویند، مانند ایام عید و عروسی؛ می‌بینید که آن

مردم نزد همدگر می‌روند و اکتفا نمی‌کنند به سلام و تبریک گفتن، بلکه از هر دری صحبتی بیهوده به میان می‌آورند و وقت و عمر خود را تباه می‌سازند.

ابن‌الجوزی در چنان اوقاتی کارهایی می‌کرد که هم زایران را راضی نگه دارد و هم وقت خود را حفظ کند:

موقعی که دیدم زمان و وقت گران‌بهاترین چیزی است که انسان باید آن را به کارهای خیر اختصاص دهد، صحبت با آنان برایم خوشایند نبود و میان دو کار قرار گرفته بودم: اگر رفتارشان را انکار نمایم، نگرانی و دشمنی پیش می‌آمد، به سبب بریدن مألوف و عادت‌شان. و اگر با آنان بسازم، وقتم ضایع خواهد شد. روی این اصل تا آن جا که می‌توانستم از ملاقات‌شان عذرخواهی می‌نمودم تا مرا معذور دارند و نیایند و وقتم را ضایع نکنند. و موقعی که می‌دانستم نمی‌توانم آنان را نپذیرم، سخن را کوتاه می‌کردم تا هرچه زودتر از آنان جدا شوم و به کار خودم بپردازم. پس از آن کارهایی را آماده ساختم که مانع گفت‌وگو نمی‌شود تا آن کارها را در وقت ملاقات‌شان انجام بدهم و وقتم بیهوده نگذرد. بنابراین کارهایی مثل چیدن کاغذ، قط زدن قلم و بسته بندی دفترها را می‌گذاشتم برای اوقات ملاقات‌شان، برای اینکه این کارها نیازی به فکر و حضور قلب ندارد. و همین کارها را در وقت آمدن‌شان انجام می‌دادم تا چیزی از وقتم ضایع نشود.

ارزش و گران‌بهایی وقت را افراد موفّق می‌دانند:

و به چشم خود می‌دیدم مردمی را که معنی زندگی نمی‌دانند؛ از آن جمله هستند کسانی که خدا آنان را ثروتمند ساخته و حاجتی به کسب و کار ندارند؛ اینان بیشتر اوقات روز در بازار می‌نشینند برای نظرکردن به مردم؛ و چه بسیار بود آفت و منکری که از نظرشان می‌گذشت. و از آن جمله مردمی که خلوت داشتند تا با دوستان‌شان بازی بیهوده کنند؛ و از آن جمله مردمی هستند که زمان را به حکایات پیشامدهای سلاطین و صحبت گرانی و

ارزانی می‌گذرانند. از این‌رو دانستم که خدای عزّوجل بر ارزش وقت و گران‌بهایی عمر آگاه نمی‌سازد، مگر بندگانی راکه توفیق قدرشناسی وقت و غنیمت شمردن عمر را به ایشان عطا فرموده است، چنانکه در آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی فصلت فرمود: (**و مایلقّاها إلّا ذوحظٍّ عظیم**)؛ «و رسانیده نمی‌شود به این نعمت، مگر کسی که حظ و بخت بزرگی داشته باشد». از خدای عزّوجل خواهانیم که ارزش اوقات عمر را به ما بفهماند و ما را موفّق فرماید برای غنیمت شمردن عمر و پرداختن به‌کارهایی که در دنیا و آخرت به رضای او باشد.

محافظت سلف بر وقت و خودداری از ضایع کردن آن:

پیشینیان وقت را خیلی گرامی می‌داشتند و پرهیز می‌کردند از اینکه وقت‌شان ضایع شود. فُضیل بن عیاض فرمود: من می‌شناسم کسی راکه سخن خود را از این جمعه تا جمعه‌ی دیگر می‌شمرد. یعنی آنان وقت خود را به تدریس علوم و تألیف کتب و قراءت قرآن و صلوات بر رسول و آل اطهار و صحب اخیارش صرف می‌کردند و وقتی برای سخن بی‌فایده نداشتند و فارغ نبودند که حرف زیادی بزنند. مردمی از عوام بر یکی از پیشینیان داخل شدند و گفتند: شاید ما تو را مشغول ساختیم و تو را از کارت بازداشتیم. گفت: راستش به شما می‌گویم: مشغول قراءت قرآن بودم و به خاطر شما از قراءت دست کشیدم. و مردی عبادتکار نزد سرّی سقطی آمد و دید گروهی از مردم نزد او نشسته‌اند، گفت: محلی شده‌ای برای نشستن بیکاران! این راگفت و رفت و ننشست. وقتی شخصی از آمدن دیگران به نزد خود خوشش بیاید، کسانی که نزد او آمده‌اند به نشستن نزد او طول می‌دهند و در این نشستن طولانی از غیبت و پشت سرگویی مردم به سلامت نمی‌ماند. جماعتی نزد معروف کرخی آمدند و به مدت طولانی نشستند؛ معروف گفت: فرشته‌ای که آفتاب را می‌راند از گرداندن آفتاب باز نمی‌ماند، چه وقت می‌خواهید بلند شوید و بروید؟ یعنی وقت به سرعت درگذر است و نمی‌توانم وقت خود را با شما در سخن بی‌فایده ضایع سازم، بروید و مرا رهاکنید تا به کار خود برسم.

نمونه‌هایی عالی از محافظت پیشینیان بر وقت‌شان:

جماعتی از سلف آن قدر به وقت خود اهمیت می‌دادند که نمی‌گذاشتند لحظه‌ای از وقت‌شان بی‌فایده بگذرد. داود طایی، یکی از صالحان، ریزه‌های نان را بر زبان می‌نهاد و با آب آن را فرو می‌برد و می‌گفت: میان جویدن نان و با آب خوردن ریزه‌ی نان قراءت پنجاه آیه از قرآن است. اینان با حفظ وقت و انجام دادن کارهای ثمربخش، هم وقت خود را حفظ می‌کردند و هم طاعت خود را بیشتر می‌نمودند و هم به کارهای خیر عمومی بهتر می‌رسیدند و هم تندرستی خود را حفظ می‌نمودند، برای اینکه صحّت در کم‌خوری و همه نوع امراض در پرخوری است.

عثمان با قلّاوی هیچ وقت زبانش از یاد خدا نمی‌ایستاد؛ همیشه زبانش به یاد خدا بود و می‌گفت: وقت خوراک خوردن، روحم می‌خواهد بیرون آید به سبب مشغول شدن به خوراک و باز ماندن از یاد خدا. و یکی از صالحان به دوستانش می‌گفت: وقتی که از نزد من بیرون رفتید از هم جدا شوید، برای اینکه از هم که جدا شدید، ممکن است قرآن بخوانید یا به یاد خدا مشغول شوید، اما اگر با هم باشید به سخن گفتن با همدگر مشغول می‌شوید. و بدانید که زمان و وقت، گرامی‌تر از آن است که بیهوده تلف شود، برای اینکه در جامع ترمذی ۵: ۵۱۱ در باب دعوات، و در مستدرک حاکم ۱: ۵۰۱ در باب دعاء، از جابربن عبدالله رضی الله عنه از رسول‌الله صلی الله علیه و سلم آمده است که فرمود: **(من قال سبحان الله العظیم و بحمده، غرست له نخلة فی الجنة)**؛ «کسی که گفت: سبحان الله العظیم و بحمده، درخت خرما برای او در بهشت کاشته می‌شود». یعنی با هر بار گفتن این کلمه درختی در بهشت برایش کاشته می‌شود. ترمذی درباره‌ی این حدیث فرمود: «حدیث حسن غریب» و حاکم گفت: «صحیح علی شرط مسلم» بنابراین حدیث در جامع ترمذی و مستدرک حاکم است. بنابراین گفته‌ی ابن الجوزی که می‌گوید: «فی‌الصحیح»، درست نیست، برای اینکه کلمه‌ی فی الصحیح به گمان می‌آورد که در بخاری و یا در مسلم است و این درست نیست. ابن الجوزی کتابی در

موضوعات دارد، بسیاری از احادیث که در بخاری یا مسلم است، می‌گوید که موضوع است. و این خلط و خبط او در اثر این است که هر کتابی که می‌نوشت مراجعه نمی‌نمود و مشغول کتابی دیگر می‌شد. و در کتاب «صید الخاطر» خیلی خودستایی دارد و نسبت به ابوالوفاء ابن عقیل مطالبی می‌نویسد و نسبت به امام الحرمین و امام غزالی زبان درازی می‌نماید؛ آن هم بناحق و عجیب اینکه با اعتراضش بر امام غزالی ناگزیر شده از اینکه کتاب عظیم «احیاء علوم الدین» امام غزالی را مختصر نماید و نامش بگذارد: «منهاج القاصدین». و نسبت به متنبی و ابومسلم خراسانی، قصدش این است که هیچ کدام مثل خودش نیستند. و این ادعا از شخصی مثل او خیلی بی‌جاست.

الحاصل: انسان چقدر ساعت‌ها که بی‌فایده از دست می‌دهد در حالی که می‌توانست در همان ساعت‌ها ثواب‌های بسیار به دست آورد. و زندگی و روزهای آن مانند کشتزار است، باید در آن همه تخم نیکی بکارد. آیا با این حال درست است که سستی نماید یا از کِشت دست بردارد؟

بیان آنچه بر قدرشناسی زمان و اغتنام فرصت کمک می‌کند:

چیزی که به غنیمت شمردن فرصت و قدردانی از وقت کمک می‌کند، تنهایی و عُزلت از خلق است تا آنجا که ممکن باشد. و با مردم اکتفا کردن بر سلام و علیک و کار ضروری با کسانی که ملاقات می‌شوند. و کم خوراکی، برای اینکه پرخوری باعث خواب زیاد و ضایع کردن شب می‌شود. و هرکس در رفتار و سیرت صالحان نظری بیفکند و ایمان به جزاء داشته باشد، این مسأله را که یاد کردیم برای او روشن می‌شود.

بلند همتی دانشمندان پیشین و برتری تألیفاتشان:

دانشمندان پیشین بسیار بلند همّت بودند. و همّت بلندشان از تألیفات‌شان پیداست. و

همین تألیفات‌شان خلاصه و نتیجه‌ی عمرهای ایشان است. افسوس که بیشتر تصنیفات‌شان که بسیار مفصّل بود از بین رفته است. و علتش این است که دانشجویان، بلند همتی را از دست دادند و درصدد کتاب‌های مختصر شدند. و شوق فراگیری و حفظ کتاب‌های بزرگ را نداشتند. این است که کتاب‌های بزرگ نوشته نشد و از بین رفت.

بنابراین راه موفقیّت دانشجویان طالب کمال این است که بر کتاب‌های مفصل آن دانشمندان آگاهی بیابند و بسیاری از آن‌ها را مطالعه نمایند. برای اینکه مطالعه‌ی کتاب‌های‌شان روح بلند پروازی را در او می‌دمد. و تصمیم او را بر جدیّت تقویت می‌نماید و هیچ کتابی خالی از فایده نیست.

و پناه می‌بریم به خدا از رفتار طلاب علم در زمان ما، برای اینکه در میان آنان نه بلند همتی است که مبتدیان به او اقتداء کنند و نه پرهیزگاری است که طلاب به او نظر کنند و راه تقوی و صلاح را در پیش بگیرند. بنابراین ای دانشجویان طالب اطلاع واسع و تحقیق علم، بر شما لازم است مطالعه‌ی بسیار کتاب‌های دانشمندان پیشین و دیدن تصنیفات‌شان و بررسی سیرت و رفتارشان و اینکه چگونه خود را وقف علم نمودند و چگونه سرآمد علمای جهان شدند و چگونه آثاری از خود به یادگار گذاشتندکه هزار سال از آن گذشته و هنوز در آسمان علم می‌درخشد!

حرص ابن الجوزی بر علم و شدّت علاقه‌اش به کتاب:

من خبر می‌دهم از حال خودم. از مطالعه‌ی کتاب سیر نمی‌شوم. و هرگاه کتابی دیدم که پیشتر از آن ندیده بودم، مثل این است که گنجی یافته‌ام. و در فهرست کتاب‌های وقف شده در مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد نظر کردم. دیدم کتابخانه‌ی آن دارای ششصد هزار جلد کتاب است. ـ معلوم است که نظامیّه نام دانشگاه‌هایی است که خواجه نظام الملک در بغداد و نیشابور و جاهای دیگر ساخته است ـ و نظر کردم در فهرست کتاب‌های ابوحنیفه و

کتاب‌های حُمَیدی و کتاب‌های محمدبن فتُّوح اندلسی بغدادی، رفیق ابن‌حزم، و کتاب‌های شیخ ما عبدالوهاب انماطی و کتاب‌های ابن ناصر و کتاب‌های ابی محمد خَشّاب که حمل چند شتر بود و غیر آن‌ها از هر کتابی که به دست می‌آوردم. مقصودش این است که فهرست آن کتابخانه‌ها را دیدم و کتاب‌های آن‌ها را مطالعه نمودم و خواندم. در حقیقت ششصد هزار جلد کتاب خواندن خود کرامات است، اگر مقصود دیدن مطالب آن‌ها باشد صعوبتی ندارد، اما خواندن آن کتاب‌ها از اول تا به آخر خیلی دشوار است. و خودش هم می‌فرماید: اگر بگویم بیست هزار جلد را مطالعه کرده‌ام باز هم مطالعه‌ام بیشتر از آن است و هنوز هم در جست و جوی کتابی هستم که بخوانم، پس معلوم شد که شش هزار نبوده و فقط فهرست و مطالب آن‌ها را ملاحظه فرموده است.

و با نظر کردن در آن کتاب‌ها این استفاده‌ها را نمودم که بر سیرت مؤلفین آن کتاب‌ها و اندازه‌ی همّت‌شان و حفظ‌شان و عبادات و علوم غرایب آنان و غرایب علوم‌شان وقوف یافتم، به طوری که اگر آن کتاب‌ها را مطالعه نمی‌نمودم آن استفاده‌ها را نمی‌بردم. و از این رو بود که مردم را در بی‌سوادی خوار می‌دیدم و همّت طلاب را حقیر می‌شمردم. و همه‌ی ستایش‌ها برای خداست.

هر نفسی یک کتابخانه است؛ بپرهیز از این که کتابخانه‌ات خالی از کتاب باشد:

ابن‌جوزی‌رحمه‌الله در کتابی که برای نصیحت فرزندش نوشته و نام آن را «لفتة الکبد فی نصیحة الولد» گذاشته است، فرزند خود را نصیحت فرموده که وقت خود را حفظ کند. عبارت کتابش به این معنی است:

«و بدان ای پسر عزیزم که روزها قسمت می‌شوند به ساعت‌ها و ساعت‌ها قسمت می‌شوند به نَفَس‌ها و هر نفسی حکم کتابخانه‌ای دارد. بنابراین بپرهیز از این که نَفسی به هیچ بگذرد و روز قیامت کتابخانه‌ات را خالی از کتاب بیابی و باعث ندامت و پشیمانی‌ات شود.

و بنگر به هر ساعتی از ساعت‌های عمرت که بر چه چیزی مصرف می‌شود. بنابراین در هر ساعتی، گرامی‌ترین چیز را در آن به ودیعت بسپار. و اهمال نکن که در فکر آن نباشی. و انجام دادن بهترین و زیباترین و خوبترین کار را عادت خودت قرار بده. و به سوی صندوق قبرت چیزی را بفرست که روز رسیدن به آن تو را شادمان گرداند.»

ابن‌الجوزی در هر روز و شبی ۴ کرّاس یعنی ۱۶ برگ یعنی ۳۲ صفحه می‌نوشت:

حافظ ابن رجب حنبلی در کتاب «الصلة» که دنباله‌ی کتاب «طبقات الحنابله» است، در شرح حال ابن الجوزی چنین نوشت: ابن الجوزی در هر فنی از فنون علم تألیفی دارد. و موقعی که از ابن الجوزی راجع به عدد تألیفاتش پرسیده شد، فرمود: سیصد و چهل تألیف. از آن جمله تألیفی است که بیست مجلّد است. و تألیفی است که چهار کرّاس، یعنی ۳۲ صفحه است. و موفّق عبداللطیف فرمود: ابن الجوزی از زمان و وقتش هیچ لحظه‌ای را ضایع نمی‌کرد. هر روزی چهار کرّاس، یعنی ۳۲ صفحه می‌نوشت. و هر سالی از این نوشتن چهار کراس مداوم، پنجاه مجلّد یا شصت مجلد به دست می‌آورد.

ابن‌الجوزی به سبب حفظ وقت به دست خود دو هزار جلد نوشت:

ذهبی در کتاب «تذکرة الحفّاظ» و ابن رجب در کتاب «ذیل طبقات الحنابلة» نوشتند که ابوالمظفر، پسر دختر ابن جوزی، گفت: که از پدرِ مادرم شنیدم که روی منبر مسجد می‌فرمود و آن هم در اواخر عمرش که: من به همین دو انگشتم دو هزار جلد نوشته‌ام. ابن الوردی در کتاب: «تتمة المختصر فی اخبار البشر» نوشته است: گفته شده که کرّاس‌هایی را که ابوالفرج، ابن جوزی نوشته بود جمع کردند و مدت عمرش را هم حساب کردند. آن وقت نوشته‌ها را بر مدت عمرش تقسیم کردند، دیدند هر روزی ۹ کرّاس، یعنی هر روزی ۳۶ ورق برابر با ۷۲ صفحه نوشته است.

ابن‌جوزی وصیّت کرد که با آنچه از قط زدن قلم‌ها جمع کرده است آب غسل او را گرم کنند:

قُمی در کتاب «الکنُی و الألقاب» نقل نموده است که تراشیده‌های قط زدن قلم‌هایی که ابن جوزی با آن‌ها حدیث می‌نوشت؛ جمع آوری شد و بنا به وصیّت ابن الجوزی آب غسل او را بعد از وفاتش با آن‌ها گرم کردند، کفایت کرد و زیاد هم شد.

استاد عبدالحمید عَلوَجِی کتابی به نام «مؤلّفات ابن الجوزی» تألیف نموده و وزارت فرهنگ و ارشاد عراق آن را در سال ۱۳۸۵ هجری قمری در بغداد به چاپ رسانید. او نام مؤلّفات ابن جوزی را شمرد و به ۵۱۹ کتاب رسید، از کتاب‌های ده جلدی تا کتاب چند صفحه‌ای و باز هم نام کتاب‌هایی از او فوت شد.

ابن تیمیّه گفت: تألیفات ابن الجوزی بیش از هزار تألیف است:

ابن تیمیّه در صفحه‌ی ۴ از مقدمه‌اش نقل نمود که حافظ ابن رجب حنبلی در کتاب «ذیل طبقات الحنابلة» نقل نمود که امام ابن تیمیّه در کتاب «الأجوبة المصریّة» فرمود که: شیخ ابوالفرج، ابن‌جوزی کتاب‌های بسیاری را تصنیف نمود و من آن‌ها را شمردم و دیدم بیش از هزار تصنیف است. این عبارت که ابن تیمیّه در مقدمه از ابن رجب حنبلی نقل نمود، عبارت درستی نیست، برای اینکه ابن تیمیّه قبل از ابن رجب بوده و این عبارت تصحیح می‌خواهد.

نشناخته‌ام کسی را که به قدر ابن الجوزی تألیف داشته باشد:

حافظ ذهبی در کتابش «تذکرة الحفّاظ» بعد از اینکه قسمتی از تألیفات ابن الجوزی را نام برده است فرموده است: ندانسته‌ام که هیچ یک از علماء به قدر ابن الجوزی کتاب را تألیف کرده باشد. آنگاه از موفّق عبداللطیف نقل نمود که ابن الجوزی چیزی از وقتش را ضایع نمی‌کرد و هر روزی چهار کرّاس یعنی ۳۲ صفحه می‌نوشت. گذشته از مشغولیت تدریس و

فتوا برای پرسندگان و مشارکت در هر علم.

به نظر این داعی امام حافظ جلال الدین سیوطی بیش از امام ابن الجوزی کتاب نوشته است، برای اینکه بیش از هزار و صد تألیف دارد و همه مقبول اهل علم و مفید است. خدای متعال همگی آن علمای کرام را به رحمتش شاد فرماید.

عبدالغنی مقدسی و محافظت بر اوقاتش و تنظیم آن‌ها

در کتاب تذکرة الحفاظ ذهبی در شرح حال حافظ عبدالغنی مقدسی متولد سال ۵۴۱ و متوفی سال ٦٠٠ هجری قمری رحمه الله چنین آمده است: امام محدّث اسلام تقی الدین ابومحمد عبدالغنی بن عبدالواحد مقدسی جَمّاعیلی دمشقی صالحی حنبلی که دارای تألیفات است به روایت از ابی طاهر سِلَفی شافعی هزار جزء نوشت. و نوشته‌هایش از بسیاری به وصف نمی‌آید و تا روزی که از جهان رفت مشغول نسخه برداری از کتب و مشغول تألیف و تدریس حدیث و عبادت خدای متعال بود.

دانش‌آموز اوضیاء مقدسی گفت: هیچ قسمت از وقت خود را ضایع نمی‌کرد. نماز صبح می‌خواند و پس از آن قرآن را تعلیم می‌داد و بعضی اوقات به تعلیم حدیث می‌پرداخت، پس از آن بر می‌خواست و سیصد رکعت نماز می‌خواند و در هر دو رکعت فاتحه و قل أعوذ برب الفلق و فاتحه و قل أعوذ برب الناس می‌خواند تا قبل از اذان ظهر. اندکی می‌خوابید و دوباره مشغول به درس حدیث و یا نسخه برداری می‌شد تا مغرب ـ که نماز عصر میان درس حدیث و نسخه برداری می‌خواند ـ اگر روزه بود افطار می‌نمود و نماز مغرب می‌خواند و میان دو نماز مغرب و عشاء مشغول بود. نماز عشاء می‌خواند و می‌خوابید تا نصف شب یا بعد از آن. دوباره وضو می‌گرفت و نماز می‌خواند، بار دیگر وضو می‌گرفت و نماز می‌خواند تا نزدیک فجر.

و بعضی اوقات میان نصف شب تا فجر هفت بار وضو می‌گرفت و می‌گفت: نماز به دلم

خوش است، مادامی که اعضای وضویم تر است. آن وقت اندکی می‌خوابید تا اذان فجر. و همیشه این عادتش بود. او بعد از خود بیش از چهل کتاب از تصنیف خود به یادگار گذارد. کتاب‌هایی گران‌بها و پر از مطالب سودمند. کسی که بخواهد شرح حال مفصل او را بخواند به کتاب «ذیل طبقات الحنابله» تألیف ابن رجب صفحه و جزء - ۲/۵ - تا ۳۴ مراجعه کند.

کسی که در علوم متعدد معروف به امام است:

محمدبن عمر، فخرالدین رازی، علّامه‌ی متبحر در فنون متعدد خصوصاً در اصول فقه و تفسیر و علم کلام و طب تأسّف می‌خورد بر وقتی که صرف خوراک خوردن می‌نمود.

او به سال ۵۴۳ به دنیا آمد و به سال ٦۰٦ هجری رحلت فرمود. افرادی مثل علّامه‌ی محقّق، سعدالدین تفتازانی، هرگاه قولی را از اقوال این بزرگوار نقل می‌نماید، می‌فرماید: **قاله الامام قدّس الله سرّه.** ایشان از جمله افرادی هستند که در تمام ساعات شبانه روز یک ساعت کامل نخوابیده‌اند و در دل شب هر مسأله‌ی مشکلی راکه حلّ می‌نمود می‌فرمود:

کجا هستند ابناء ملوک از این لذّتی که ما داریم! یعنی شاهزادگان و ثروتمندان لذت‌شان لذت جسمی است که زودگذر است؛ وقت را می‌گذراند و عمر را ضایع می‌سازد و هیچ دستشان نمی‌گیرد مگر پساخیز گناهان، در حالی که لذّت ما لذّت معنوی است، می‌ماند و در بطون کتب جاویدان می‌گردد و ثواب آن نزد پروردگار جهانیان بر قرار است. تفسیر او «مفاتیح‌الغیب» از تفسیرهای کم نظیر است و کتاب‌های ایشان در اصول، معروف خاص و عام است. با این که در عمر ٦۳ سالگی درگذشت، بیش از دویست تألیف محقّقانه دارد که تدریس و مطالعه‌ی آن همیشه متداول است. در شرح زندگی‌شان کتاب مخصوص تألیف شده است. او می‌فرمود: والله من افسوس می‌خورم از وقتی که به سبب خوراک خوردن از مشغول شدن به علم باز می‌مانم. او از نوشتن اقوال متعدد و بیان ضعیف و قوی آن‌ها باز متأسف بود و می‌خواست شخص عالم چیزهایی بنویسد که چکیده‌ی تحقیق باشد و نیازی

به نقل اقوال نداشته باشد. در حالی که تحقیق مستلزم بررسی اقوال علماست. او از بی‌وفایی دنیا و دست به دست شدن مقام و منصب‌ها درس عبرتی می‌دانست تا هر دانشمند آخرت را وجهه‌ی همّت خود قرار دهد. و کاری کند که نامش به نیکی جاویدان بماند و مثل افرادی نباشد که بر کوه رفتند و پایین آمدند و از بین رفتند و کوه بر جای خود پابرجا ماند.

فرمود:

نهـــاية اقــدام العــقول عــقال | و غــاية ســعی العالمین ضـلال
و لم نستفد من بحثنا طول عـمرنا | سوی أن جمعنا فـيه قـيل و قـالوا
و أرواحنا فی غُفْلَة مـن جسـومنا | و حـاصل دنـيانا أذی و وبـال
و کم من رجال قـد رأيـنا و دولة | فـبادوا جميعاً مـسرعين و زالوا
و کم من جبال قد عـلا شرفـاتها | رجـال فـزالوا والجـبال جـبال

پایان اقدام عقل پای بندی است بر پای او. و منتهای کوشش جهانیان سردرگمی و حیرت است؛ زیرا نمی‌دانند چگونه قدر عمر را بدانند و کوشش خود را در راه رضای خدا بکار برند.

و استفاده نکردیم از بحث و مجادله‌مان در طول عمرمان؛ زیرا عمر گرامی‌تر از آن است که در مجادله صرف شود. و حاصل از بحث و مجادله جز جمع کردن قول ضعیف و قیل و قالوا نبود.

و روح‌های ما در پای‌بند جسم‌های ما هستند. و برآوردن خواسته‌های جسم، روح را از پرواز باز می‌دارد. و محصول دنیای ما آزار است و محنت.

و چه بسیار مردان و دولت‌ها را دیدیم که به سرعت از میان رفتند و منصب و دولت‌شان را از دست دادند.

و چه بسیار کوه‌ها که مردانی بر قله‌های آن‌ها بالا آمدند و از بین رفتند، در حالی که کوه‌ها همان کوه‌ها هستند و بر جای خود استوارند.

این ابیات برای ما حکم درسی آموزنده دارد تا بدانیم که در دنیا هیچ چیز دوام ندارد. و به قول شاعر:

ای خواجه اگر مال و اگر فرزند است | پیداست که مدّت بقایش چند است

و باز هم به قول شاعر:

خُنکْ آن قوم که در بند سرای دگرند | این سرایی است که البته خلل خواهد یافت

دنیا بسیار خوب است، اگر کشتزار آخرت گردانیده شود. و علم سرآمد تمام نعمتهاست بعد از ایمان صحیح، اگر برای طاعت خدا و نفع و خیر رسانی به خلق خدا باشد. مال اگر از طریق حلال باشد، بهترین کمک برای مؤمنین شایسته کار است. زن و فرزند، زینت دنیا و آخرتند، اگر صالح و خداشناس باشند. اشخاص خواه فرمانروا، خواه دانشمند، خواه ثروتمند، خواه مستمند باشند، باید بدانند که سعادت در معنویّات است نه در مادیّات. مادّه ماده است، اعتباری ندارد و آنچه به کسی از دنیا داده می‌شود به شرط فنا داده می‌شود. و تا وقتی که فنا نیافته شرط تغیّر با آن همراه است. نبینی که نه شیرخوارگی دوام دارد نه کودکی. نه سنّ بلوغ دوام دارد نه زینت جوانی. نه میانسال می‌ماند نه بزرگسال. آغاز و پایان همه یکسان است. همه برهنه به دنیا می‌آیند و همه مثل هم برهنه از دنیا می‌روند. وقتی که در قبر نهاده شدند چه شاه و چه گدا، چیزی به کارشان نمی‌آید مگر عمل نیکشان. به قول شاعر:

یـاد داری کـه وقت زادن تـو | همه خندان بُدَند و تـو گـریان
آن چنان زی که وقت رفتن تو | همه گریان بُوند و تـو خـندان

قصد امام رازی قدس الله سرّه، این است که در طلب علم کوشش شود و علم از هر چیز دیگری مقدّم دانسته شود که لذّت علم و اطلاع واسع و حل مشکلات علمی با هیچ لذّت جسمانی قابل مقایسه نیست. و این که انسان درس عبرت بگیرد از کسانی که آن همه مقام و منصب دنیوی داشتند و هیچ کدام به کارشان نخورد و وقتی که رفتند اثر خیری از ایشان نماند. اما امام رازی رحمه الله از طریق تعلیم و تدریس و از راه تصنیف و تألیف و از لحاظ نفوذ در اجتماع و از روش اخلاص لرّب العالمین، کاری کرد که نام نیکش جاویدان ماند و آثار خیرش برقرار ماند و تألیفات او همه مقبول و مطبوع دانشمندان و از کتاب‌های درسی در قسمتی از جهان است.

امام‌ابن سُکَیْنَه و حفظ وقت و تنظیم و پر کردن آن به اعمال شایسته:

حافظ مورخ، کسی که دانش‌آموز امام ابن سُکینه است در کتاب «ذیل تاریخ بغداد» ۱: ۳۵۴ـ۳٦۸ و حافظ ذهبی در کتاب «سیر اعلام النبلاء» ۲۱: ۵۰۲ـ۵۰۵. هر دو در شرح حال امام ابن سیکنه گفته‌اند: **الشیخ الامام العالم الفقیه المحدّث الثقة المعمَّر القُدوَة الکبیر شیخ الاسلام و مفخرالعراق ضیاءالدین ابواحمد؛ عبدالوهاب بن علی بن سُکینة البغدادی الصوفی الشافعی، رضی الله عنه.** او به سال ۵۱۹ به دنیا آمد و به سال ٦۰۷ چشم از جهان پوشید. او در علوّ اسناد و در معرفت و اتقان و زُهد و عبادت و حُسن هیئت و موافقت سُنّت و سلوک طریق سلف صالح شیخ زمان خود بود. خدای متعال در عمر او برکت قرار داد تا او توانست بارها همه‌ی مرویّات خود را برای طلاب علم حدیث روایت نماید. و طلاب علم از همه طرف برای کسب علم به خدمتش می‌آمدند. و اوقات او همه محفوظ بود؛ هیچ لحظه به هدر نمی‌رفت. و کلمات سخن او معدود بود و سخن زیاد و پرحرفی از او سر نزده بود. هیچ ساعتی از وقت او نمی‌گذشت مگر در قراءت قرآن یا ذکر یا تهجُّد یا خواندن مردم بر او. و مردم را منع می‌فرمود از اینکه در مجلس او سخن بیهوده یا غیبت کسی یا سخن بی‌فایده بگویند. و از خانه بیرون نمی‌رفت مگر برای نماز جمعه یا نماز عید یا نماز جنازه. و به خانه‌ی اهل دنیا نمی‌رفت، نه در عروسی و نه در عزاء.

ابن‌النجّار، دانش‌آموز او گفت: من به شرق و غرب سفر کرده‌ام و ائمه و علماء و زُهّاد بسیار دیده‌ام و با این حال ندیدم کسی که کامل‌تر باشد از ابن سکینه و نه بیشتر از او در عبادت و نه بهتر از او در هیئت و متانت. من بیست سال شب و روز با او بودم و پیش او ادب آموختم و او را خدمت نمودم و قرآن را نزد او به همه مرویات و قراءات خواندم. و از او بیشتر مرویّاتش را در حدیث شنیدم. و بر او کتاب‌های بزرگ را خواندم و از او بسیار استفاده بردم.

فرموده‌ی ابن سکینه به شاگردانش که وقتی می‌آیید بیشتر از «سـلام عـلیکم» چیزی نگویید:

یحیی بن قاسم، مدرس مدرّسه‌ی نظامیّه‌ی بغداد فرمود: ابن سُکینه عالمی عامل به علمش بود. و هیچ از وقت خودش ضایع نمی‌کرد و موقعی که بر او داخل می‌شدیم می‌فرمود: بیش از «سلامٌ علیکم» چیزی نگویید، برای اینکه حریص بود بر مباحثه و روشن کردن مسایل، به همین سبب به سخن بیشتر از آن راضی نمی‌شد. انتهی: سخن یحیی بن قاسم پایان یافت.

این دستور ابن سیکنه مبنی بر اینکه سلام را مختصر کنند، خیلی تـعجب آور است و می‌رساند که این نابغه چقدر می‌خواهد وقت را مغتنم بشمارد که به شـاگـردانش دسـتور می‌دهد در تعارف داخل نشوند و همین که آمدند سلام علیکم بگویند و فوراً مشغول درس و مباحثه شوند تا وقت از دست نرود. چنین افرادی بودند که علم را ترقّی دادند و شاگردان را تربیت کردند بر اکتفاء به سلام مسنون و مشغول شدن به درس تا راه تعارف و مجامله بسته شود و از پرحرفی جلوگیری گردد.

مجدالدین ابوالبرکات عبدالسلام بن عبدالله بن تیمیة الحرّانی الحنبلی:

و از جمله کسانی که محافظت بر وقت به شکل عجیبی می‌نمود ابن تیمیّه الجد است که نام او یاد شد. او به سال ۵۹۰ به دنیا آمد و به سال ٦٥۳ وفات یافت.

حافظ ابن رجب حنبلی در کتاب «ذیل طبقات الحنابلة» در شرح حال ابن تـیمیّة الجـدّ نامبرده فرموده است: **الامام الفقیه المُقری المحدّث المفسر الاصولی النحوی شیخ الاسلام و فـقیه الوقت و أحد الأعلام.** شیخ ما ابوعبدالله بن‌القیم گفت که: برادر شـیخ مـا عـبدالرحـمن بـن عبدالحلیم بن تیمیّه به من خبر داد که پدرش هرگاه به مستراح می‌رفت به من می‌گفت: این کتاب را بخوان و آوازات را بلند کن تا بشنوم. ابن رجب گفته است: این روش اشـاره بـه حرص او بر علم و به دست آوردن و نگه‌داری وقت است که در آن حالت هم از شنیدن و استفاده‌ی علم محروم نشود.

امام حافظ عبدالعظیم منذری به دست خود نود مجلّد نوشت و هفتصد جـزء از تألیف غیر خودش:

امام نووی رحمه الله در آخر کتابش «بُستان العارفین» راجع به فضایل جماعتی از بزرگان علماء که افراد متفوّق در علم بودند، زیر عنوان «باب فی حکایات مستطرفه / بابی در حکایت‌های طُرفَه و شیرین» مَنقِبت و تمجیدی که از شیخش شنیده برای شیخش امام حافظ منذری که در قاهره به سال ۵۸۱ به دنیا آمد و به سال ٦٥٦ وفات یافت، چنین یاد فرمود:

شنیدم از شیخ و آقای ما امام جلیل، سیّد نبیل، حافظ محقّق، مقتبس مدقّق، ضابط مُتقِن، مشفق محسن، ورع زاهد، مجتهد عابد، بقیّة الحفّاظ، المفتی، شـیخ الأئـمّة و المـحدّثین، ضیاءالدین ابا اسحاق ابراهیم بن عیسی المرادی که می‌گفت: در روز چهارشنبه ششم شوّال سال ٦٥٨[1] در مدرسه بادرائیه دمشق ـ خدا آن را در پناه خود آورد و آن را نگه دارد ـ شنیدم از شیخ عبدالعظیم رحمه الله که می‌فرمود: به دست خودم نود مجلّد کتاب و هـفتصد جزء از تألیف دیگران نوشتم.

حافظ منذری در حال خوراک خوردن هم مشغول علم می‌شد:

شیخ ما فرمود: ندیدم و نشنیدم کسی را که بیشتر از حافظ منذری مشغول علم باشد. او همیشه در شب و روز مشغول به علم بود. شیخ ما فرمود: همسایه‌ی امام حافظ منذری شدم در مدرسه در قاهره، در حالی که خانه‌ام بالای خانه‌ی او بود، دوازده سال با او هـمسایه بودم. هیچ گاه بیدار نشدم در شبی از شب‌ها و در ساعتی از ساعت‌های شب، مگـر ایـنکه می‌دیدم چراغ او روشن است و او مشغول به علم است، حتی در حال خوراک خـوردن کتاب‌ها نزد او بود و در آن‌ها مشغول می‌شد.

---

۱) رحمت‌های خدا بر امام نووی که برای زیادت ضبط و اتقان مسموعات خود را بـه سـال و مـاه و روز تاریخ‌گذاری می‌فرمود.

حافظ منذری از خانه بیرون نمی‌رفت، نه برای شادی و نه برای عزاء:

و شیخ ما یاد می‌فرمود از تحقیق حافظ منذری و شدّت بحث و کنجکاوی‌اش و تَفَنُّن او در عبارت‌هایش تا جایی که من از تعبیر آن عاجزم. او از مدرسه بیرون نمی‌رفت، نه برای شادی و نه برای عزاء و نه برای گردش و نه برای غیر آنها، مگر برای نماز جمعه که از مدرسه بیرون می‌رفت. و در همه اوقات غرق در علم بود. رضی الله تعالی عنه و عن والدنیا و المسلمین. انتهی: سخن امام نووی پایان یافت.

حافظ منذری پسرش مرد و فقط تا دروازه‌ی مدرسه دنبال او رفت:

امام تاج الدین سبکی در کتاب عظیم خود «طبقات الشافعیّة الکبری» در شرح حال حافظ منذری چنین فرمود: در آخر کار حافظ منذری در «دارالحدیث کاملیّة» درس می‌داد. و از آن جا بیرون نمی‌رفت، مگر برای نماز جمعه. تا جایی که فرزندی داشت فاضل و نجیب و محدّث و یکی از تیزهوشان و نابغه‌های حُفّاظ به نام رشیدالدین ابوبکر محمد. خدا او را پیش از پدرش از دنیا برد تا حسنات پدرش چندین برابر شود. حافظ منذری در مدرسه نماز بر پسرش خواند و تشییع جنازه‌ی پسرش نمود تا دروازه‌ی مدرسه، در آن جا چشمانش پر از اشک شد و گفت: فرزندم به خدا سپردمت و از او جدا شد و از مدرسه بیرون نرفت.

ابن مالک یا نماز می‌خواند، یا قرآن تلاوت می‌کرد یا کتاب می‌نوشت و یا مطالعه می‌کرد:

و از جمله بزرگان ائمّه که بر ساعت‌ها و لحظه‌ها، حتی وقتی که در حال جان دادن و ترک زندگی بودند محافظت نمودند و تا اندکی پیش از مردن علاقه به تحصیل علم نشان دادند، امام ابن مالک محمد بن عبدالله نحوی است که به سال ٦٠٠ به دنیا آمد و به سال ٦٧٢ درگذشت. او صاحب «الفیّه» و غیر آن از کتاب‌های بسیار مهم در نحو است. در کتاب «نفح‌الطیب» مَقَّری ۲: ۲۲۲ و ۲۲۹ شرح حال او چنین آمده است:

او بسیار مطالعه می‌کرد. و سرعت مراجعه به‌کتاب داشت به طوری که هیچ چیز از حفظ نمی‌نوشت تا اول به‌کتاب مراجعه بنماید و مطلبی که می‌خواهد در محل آن بیابد. این عادت علمای بزرگ با اعتماد است. و او دیده نمی‌شد، مگر در حالی که یا نماز می‌خواند یا قرآن می‌خواند یاکتاب تألیف می‌کرد و یاکتاب می‌خواند.

و حکایت کرده‌اند که روزی او و یارانش در دمشق به گردش رفتند؛ وقتی که به مقصدشان رسیدند ساعتی از او غافل شدند؛ پس از آن به جست و جوی او بر آمدند و او را نیافتند؛ پس از مدتی دیدند که او مشغول اوراقی است که به همراه داشته است.

ابن مالک قبل از وفاتش هشت بیت که به او گفته شد از بَر کرد:

و شگفت‌تر از آن این که او فوق‌العاده عنایت به علم داشت و روز وفاتش هشت بیت که پسرش به او می‌گفت از حفظ نمود. بنابراین راست گفته‌اند: **«بقدر ماتتعنی، تنال ما تتمنی»**؛ یعنی به قدر کوشش و زحمت کشیدنت به دست می‌آوری آنچه آرزوی آن داری. خدای متعال او را جزای خیر دهد از این بلند همّتی. او در دمشق به سال ٦٧٢ درگذشت و بالای کوه قاسیون به خاک سپرده شد و قبر او در آن جا معروف است.

امام نووی دو سال پهلوی خود را بر زمین ننهاد:

حافظ ذهبی در کتاب «تذکرة الحفّاظ» در شرح حال امام نووی، یحیی بن شرف حَورانی، چنین فرموده است: «او امام حافظ، یگانه پیشوای علماء، شیخ الاسلام، عَلَم اولیاء، محیی‌الدین ابوزکریّا، یحیی بن شرف مُرّی حِزامی حورانی شافعی، صاحب کتاب‌های سودمند و پر فایده است. او به سال ٦٣١ در شهر نَوا از منطقه‌ی حَوران به دنیا آمد و در سال ٦۴٩ به دمشق آمد و در مدرسه‌ی رواحیّه اقامت گزید و غذای مدرسه می‌خورد. او خودش گفت: در دو سال از سال‌های تحصیل علم، پهلو بر زمین ننهادم.

کتاب «تنبیه» در چهار ماه و نیم از بَر کرد و حفظ نمود و در هفت ماه و نیم بقیه‌ی آن سال، ربع کتاب «مهذّب» را بر دست شیخش، اسحق بن احمد از حفظ خواند.

این شرح حال را ذهبی در «تذکرة الحفاظ» ۴: ۱۴۷۲، و ابن قاضی شُهبَه در «طبقات الشافعیة» ۲: ۱۹۴ آورده‌اند.

امام نَوَوی هر روزی دوازده درس می‌خواند با به خاطر سپردن مطالب درس و نوشتن آن:

دانش‌آموز او، شیخ ما، ابوالحسن عطّار درباره‌ی امام نووی چنین فرمود: شیخ محیی الدین به من گفت که هر روزی دوازده درس با شرح و تصحیح نزد مشایخش می‌خواند. یک درس در کتاب «وسیط» در فقه و یک درس در «مهذب» باز در فقه و درسی در «الجمع بین الصحیحین» در علم حدیث و درسی در صحیح مسلم و درسی در کتاب «اللُمَع» تألیف ابن جنّی در نحو و درسی در کتاب «اصلاح المنطق» در علم لغت. و درسی در علم صرف و درسی در اصول فقه، گاهی در کتاب «اللُمع» تألیف ابو اسحق شیرازی و گاهی در کتاب «المُنتَخب» تألیف امام رازی و درسی در اسماء رجال و درسی در اصول دین و درسی در نحو. امام نووی فرمود: و من آنچه مربوط به آن درس‌ها بود از قبیل شرح هر مشکلی و روشن کردن هر عبارت سختی و نیز ضبط لُغت به شکل آن و بیان معنی آن یادداشت می‌کردم. یعنی همه‌ی این دروس را از روی تحقیق می‌خواندم و هر مشکلی که در آن‌ها بود شرح می‌دادم و هر عبارتی در صورت نیاز روشن می‌کردم و کلمات را به شکل نهادن و وزن آن معین کردن روشن می‌ساختم. و خدا برکت در وقتم قرار داده بود و به همه می‌رسیدم.

امام نووی در هر روز و شبی فقط یک بار خوراک می‌خورد:

ابوالحسن عطار فرمود: شیخ ما (امام نووی) به من گفت که هیچ وقتی در شبانه روز ضایع

نمی‌کرد و همه‌ی وقت را در مشغول بودن به علم می‌گذراند، حتی در راه رفتن مشغول تکرار درس و مطالعه می‌شد و بر این حال شش سال گذراند. پس از آن شروع کرد در کتاب نوشتن و فایده به طلاب رسانیدن و نصیحت کردن و حرف حق گفتن. و در هر روز و شبی یک بار خوراک می‌خورد و آن هم بعد از نماز عشاء. و هر روز و شبی یکبار آب می‌آشامید و آن هم در وقت سحر، و خودداری می‌کرد از خوردن میوه و خیار، و می‌فرمود: می‌ترسم اگر میوه و یا خیار بخورم، رطوبت به جسمم بدهد و خواب بیاورد. و او زن نگرفت.

زهد امام نووی در تقشّف و خشک‌خوری و خشن‌پوشی و زندگی ساده و بدون تجمّلات:

امام نووی رحمه الله همیشه مشغول تألیف و نشر علم و عبادت و اوراد و روزه داری و ذکر بود. و بر زندگی ساده و خشک خوری و خشن پوشی و زهد و قناعت به حدّی صابر بود که بیش از آن ممکن نبود. لباسش از خام و دستارش، یعنی عمامه‌اش کوچک بود. و در سن ۴۵ سالگی به سال ٦٧٦ به رحمت حق پیوست، بعد از اینکه آن همه کتاب‌های بزرگ و بسیار و محقّقانه و پُر نفع از خود به یادگار گذاشت. و وقتی ورق‌های کتاب‌هایش را تقسیم بر مدّت عمرش نمودند، نتیجه این بود که هر روزی چهار کرّاس، یعنی ۷۲ صفحه نوشته است.

امام نووی در مذهب شافعی جزو سه نفری است که همه‌ی تألیفات علمای شافعی مذهب را که تعداد آنان و تألیفات‌شان زیاد بود از نظر گذراندند و خلاصه‌ی آن همه کتاب را با تحقیق و بیان معتمد در اختیار شافعی مذهبان گذاشتند. این سه نفر یکی امام محمد غزالی است که تمام کتاب‌های فقهی علماء را در چهار کتاب «بسیط»، «وسیط»، «وجیز» و «خلاصه» تلخیص نمود و «خلاصه‌ی» محقّقانه را در اختیار شافعی مذهبان گذارد. «بسیط» هنوز به دست نیامده و اگر هست چاپ نشده است. «وسیط» در ده جلد چاپ شده است.

وجیز در یک جلد است، اما همین یک جلد حاوی هر چهار مذهب اهل سنّت است. زیرا در مسأله‌ای که یاد می‌کند، اگر امام ابوحنیفه در آن مخالف است «ح» را در وسط عبارت می‌آورد تا دانسته شود که امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله در این مسأله خلاف مذهب شافعی فرموده است. و اگر در مسأله‌ای امام مالک‌رحمه‌الله برخلاف است «م» در وسط عبارت می‌آورد تا دانسته شود امام مالک‌رحمه‌الله در این مسأله بر خلاف مذهب شافعی فرموده است. و اگر در اقوال علمای مذهب، وجهی باشد واهی و ضعیف «و» را در پرانتز می‌نویسد. و بعد از امام غزالی، امام ابوالقاسم رافعی و امام نووی هستند که مدار معتمد در مذهب امام شافعی به عهده‌ی این دونفر می‌باشد. رضی الله عنهم و أرضاهم.

طبیب ابن النفیس امامی است در طبّ و فقه و حفظ وقت:

او از جمله دانشمندان بزرگ و طبیبان فرزانه و خیراندیش است که در حفظ وقت می‌کوشیدند و حتی از ضایع کردن یک لحظه هم پرهیز می‌نمودند، حتی در وقت و ساعت‌های غیر عادی. و هر چه مفید بود می‌نوشتند، حتی آنچه به فکرشان می‌آمد و یا در دلشان خطور می‌کرد. در معرفی ایشان در کتاب «قیمة الوقت عندالعلماء» چنین آمده است: امام فاضل، حکیم علاءالدین ابن النفیس، علی بن ابی حَزم قَرشی، منسوب به قَرش که نام شهری در ماوراءالنهر است. او تقریباً به سال ٦١٠ هجری در دمشق به دنیا آمد و به سال ٦٨٧ هجری در قاهره درگذشت. رحمه الله تعالی رحمةً واسعةً.

ابن النفیس در علم طب یگانه‌ی روزگار بود. و در علم طب تألیفاتی بسیار عالی و سودمند دارد. او کتاب «الشامِل» در طبّ نوشت و از فهرست این کتاب دانسته می‌شود که این کتاب سیصد جلد بوده است. این را بعضی از دوستان ابن النفیس یاد نموده‌اند که ابن النفیس هشتاد جلد آن را پاکنویسی نمود. و کتاب «المُهَذَّب» در سُرمه و علاج چشم نوشت و بر «قانون» ابن سینا در چندین جلد شرح نوشت. و غیر از این‌ها کتاب‌های دیگری نیز در

طب دارد.

برای دانستن نام کتاب‌ها و مؤلفات این دانشمند به کتاب «ابن النفیس طلیعة العهد العلمی فی‌الطب» تألیف دکتر بُول غلیونجی صفحات ۱۴۱ تا ۱۴۸ مراجعه بفرمایید. این کتاب را وزارت ارشاد و انباء کویت به چاپ رسانید. و برای اینکه بدانید او دستگاه گردش خون را کشف نمود مراجعه کنید به کتاب «الطبیب العربی ابن النفیس» تألیف دکتر سلمان قَطایَه، چاپ بیروت، سال ۱۹۸۴ در ضمن سلسله‌ای از مؤلفات که عنوان آن: «أعلام الطبّ العربی» است و المؤسسة العربیة للدراسات و النشر» در بیروت آن را انتشار داده است. ابن النفیس در علم منطق نیز اطلاع دارد و در این زمینه کتاب مختصری نوشت و بر کتاب «الهدایة» تألیف ابن سینا در منطق شرح نوشت. و در اصول فقه، فقه، علوم عربی، حدیث و غیر ازاین‌ها نیز تألیف دارد. و بر کتاب «التنبیه» در فقه، تألیف امام عَلّامه ابواسحق شیرازی از اول آن تا باب «سجود السهو» شرح نوشت. کتاب تنبیه در فقه مذهب شافعی است و می‌رساند که ابن النفیس از علمای بزرگ مذهب شافعی است. او شرح خوبی بر کتاب تنبیه نوشت. او در مدرسه‌ی مسروریّه در قاهره مدرّس بود.

امام برهان الدین ابراهیم رشیدی فرمود: عادت علاءالدین ابن النفیس این بود که هر وقت کتابی را تألیف می‌کرد، قلم‌های قط زده را برایش می‌گذاشتند. او قلم و کاغذ می‌گرفت و رو به دیوار از حفظ کتابی که می‌خواست می‌نوشت. و در شتاب نوشتن مانند حرکت سیل و دریا بود. و هر وقت که قلم نیاز به قط زدن داشت آن را می‌انداخت و قلمی دیگری می‌گرفت تا وقتش در قط زدن قلم نگذرد. و آنچه می‌نوشت از بَر می‌نوشت و در حال تألیف نیاز به مراجعه‌ی کتابی نداشت.

شب‌نشینی ابن‌النفیس و بحث با قاضی ابن واصل تا اذان صبح:

در قاهره، سدید دمیاطی حکیم که دانش‌آموز ابن النفیس بود فرمود: شبی ابن‌النفیس و قاضی جمال‌الدین ابن واصل با هم نشستند. و من آن جا نزدیک ایشان خوابیده بودم. وقتی که از نماز عشاء فارغ شدند شروع کردند در بحث علمی و منتقل می‌شدند از علمی به علم دیگر. علاءالدین ابن‌النفیس بحث می‌کرد به آرامی بدون سر و صدا. و قاضی جمال‌الدین از کوره بیرون می‌رفت و آوازش بلند می‌کرد و چشمانش سرخ می‌شد و رگ‌های گردنش باد می‌کرد و آن دو به بحث خود ادامه دادند تا اینکه صبح روشن شد.

وقتی که از هم جدا شدند، قاضی جمال الدین فرمود: ما چند مسأله و چند نکته و چند قاعده را می‌دانیم، اما تو ای شیخ علاءالدین، گنجینه‌ی علما نزد توست.

ابن‌النفیس بعضی از مسایل طبی را که در حال بدن شستن به خاطرش می‌آمد می‌نوشت:

دیگری گفت: که ابن‌النفیس داخل به حمّامی شد، که در باب الزّهومة، است. وقتی که قسمتی از بدن خود شسته بود از حمام بیرون آمد و قلم و کاغذ خواست و شروع کرد به نوشتن مقاله‌ای در خصوص نَبض، و وقتی که از آن مقاله فارغ شد برگشت به حمام و بدن شستن خود راکامل کرد. ابن‌النفیس دارای خوی جوانمردی بود، هیچ وقت از فایده رسانی خودداری نمی‌کرد، نه به روز و نه به شب. و در خانه‌ی او گروهی از امراء و فرمانروایان جمع می‌شدند. و مهذَّب الدین بن ابی حُلَیقه، رئیس اطباء، و شرف الدین صغیر و بزرگان اطباء همه در مجلس او جمع می‌شدند و مردم به حسب منزلت‌شان می‌نشستند. و طبیبان مصر و قاهره بر دست ابن‌النفیس و عمادالدین نابلسی به مقام ارجمند طبابت رسیدند. ابن‌النفیس خانه‌ای ساخته بود که فرش آن از مرمر کرده بود حتی ایوان خانه. و موقعی که ابن‌النفیس بیمار شد، بعضی از دوستانش از اطباء نظر دادند که ابن‌النفیس خمر بخورد تا

بهبود بیابد، برای این که ادعاء داشتند که خمر برای بیماری‌اش مفید است. اما ابن‌النفیس این نظرشان را مردود شمرد و از نوشیدن خمر خودداری کرد و فرمود: دوست نمی‌دارم خدا را ملاقات نمایم در حالی که در شکمم چیزی از خمر باشد. او ازدواج نکرد. و همان خانه‌اش و همه‌ی کتاب‌هایش و اموالش را وقف بیمارستان منصوری نمود.

علّامه عبدالفتاح ابوغده، کتابی نوشته است به نام «العلماء الغراب الذین آثروا العلم علی الزواج»، یعنی دانشمندانی که زن نگرفتند و خدمت به علم را مقدّم دانستند بر ازدواج. او فرمود: فراموش کردم که اسم ابن‌النفیس را در آن کتاب بنویسم و اسم او را در آن کتاب می‌نویسم. ان شاءالله تعالی.

ابن‌النفیس دستگاه گردش خون را هفت قرن پیش از این کشف کرد:

فی الجمله ابن‌النفیس رحمه الله امامی بزرگ بود و بسیاری از دانشمندان او را ابن سینای دوم نامیده‌اند. انتهی

و نباید فراموش کنید که ابن‌النفیس کاشف دستگاه گردش خون در بدن است که آن کشف بزرگ را در هفت قرن پیش در عالم طب به دست آورد.

عبدالفتاح ابوغده فرمود: ابن‌النفیس با این فضل عظیم و نبوغ آشکار در طبّ و غیر آن، همیشه تواضع و فروتنی داشت، در گواهی که برای استفاده کنندگان و گواهینامه یافتگان که زیر دست او طبیب می‌شدند، می‌نوشت: «المُتَطَبِّب»، یعنی کسی که ادعای دانایی در طب دارد. در حالی که او امام طب و اطبّاء در عصر خود بود، چنانکه نمونه‌ای از خط زیبای او در کتاب «الأعلام» تألیف خیرالدین زِرِکْلی می‌توانید ببینید.

شیخ ابن تیمیّه به سبب حفظ وقت، بعد از خود کتاب‌هایی به یادگار گذارد که بی‌شمار است:

و عجیب‌تر از آن، شیخ الاسلام ابن تیمیّه، ابی‌العباس احمد بن عبدالحلیم حرّانی دمشقی حنبلی است که به سال ٦٦١ هجری به دنیا آمد و به سال ۷۲۸ در عمر ۵۷ سالگی جهان را بدرود گفت و ۵۰۰ تألیف را به یادگار گذاشت؛ زیرا نمی‌گذاشت هیچ ساعت و لحظه‌ای از وقت او بدون تعلیم و یا تألیف و یا عبادت بگذرد. تا جایی که تألیفات او به صدها رسید یا از شمار بیرون رفت که خودش شمار آن ها را نمی‌دانست.

ابن شاکر کتبی در کتاب «فوات الوفیات» در شرح حال ابن تیمیه‌ﷺ آورده است که تألیفات ابن تیمیّة به سیصد مجلّد می‌رسد. و ذهبی فرمود: بعید نیست که تألیفات ابن تیمیّه تا امروز به پانصد رسیده باشد. انتهی: سخن ابن شاکر به پایان رسید.

ابن‌القیم، دانش‌آموز ابن تیمیّة در رساله‌ای که درباره‌ی نام‌های کتاب‌های ابن تیمیّه نوشته است، نوشتن تعداد کتاب‌های او به ۲۲ صفحه رسیده است و در این ۲۲ صفحه نام ۳۵۰ تألیف آورده است، شامل کتاب بزرگ و رساله کوچک و قاعده. شیخ ابن‌القیّم در کتابش به نام «الوابل الصیّب من الکلم الطیّب» فرموده است: فایده‌ی شصت و یکم ذکر خدا این است که یاد خدا، قوّت می‌دهد به کسی که خدا را یاد می‌نماید تا جایی که با آن ذکر و یاد خدا کارهایی می‌تواند که هیچ‌گاه بدون ذکر، قدرت آن کارها را نداشت. و من به چشم خودم از قوّت شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیّه در روش و سخن و اقدام و نوشتن، چیز شگفت‌آوری را دیدم تا جایی که در یک روز مقداری می‌نوشت که نویسنده از روی آن و نسخه‌برداری از آن در یک هفته یا بیشتر نمی‌توانست بنویسد. انتهی: به پایان رسید سخن ابن‌القیم دانش‌آموز ابن‌تیمیّه. و گفته‌اند که در شمار تألیفات ابن تیمیه صحیح آن، این است که حافظ ابن رجب‌ﷺ در کتاب «ذیل طبقات الحنابلّة» فرمود: اما تألیفات ابن تیمیّه شهرها را پر کرد و از حدّ بسیاری گذشت و نمی‌توان آن‌ها را به شمار آورد. انتهی: سخن ابن رجب

به پایان رسید.

خواننده‌ی گرامی این است حاصل کوشش یک نفر که قدر وقت را دانست. یکی از دانشمندان با وقت‌شناسی توانست این قدر کتاب را بنویسد که آگاهان به حال او گفتند: تألیفاتش از شمار بیرون است. بنابراین تا می‌توانی قدر وقت را بدان و فرصت را غنیمت بشمار که شاعر در این باره راست گفت:

نگهدار فرصت که عالم دمی است　　دمی پیش دانا به از عالمی است
سکندر به آن روز و قدرت که داشت　　در آن دم که می‌رفت و عالم گذاشت
میسر نبودش کزو عالمی　　ستانند و فرصت دهندش دمی

ابن تیمیه در حال سفر و بیماری مطالعه می‌نمود و تقریر علم می‌کرد:

عبدالفتاح رحمه الله گفت: که سبب این زیادی تألیفات این است که شیخ ابن تیمیّه هیچ‌گاه از مطالعه و سخنوری در علم و شرح آن فارغ نمی‌نشست، چه در حضر و چه در سفر و چه در تندرستی و چه در بیماری. دانش‌آموز او ابن القیم در کتابش «روضة المحبّین» فرمود: شیخ من ابن تیمیّه به من خبر داد که بیماری‌ام آغاز شد و طبیب به من گفت: مطالعه در علم بیماری‌ات را زیاد می‌کند. به او گفتم: من نمی‌توانم از مطالعه و تعلیم دست بکشم. و من برای داوری در این مسأله علم تو را به حَکَمیَّت می‌طلبم. آیا نه این است که روح وقتی که شاد و مسرور شد نیروی بدنش می‌افزاید و دفع مرض می‌کند؟ گفت: بله. گفتم: پس روح من به علم شاد می‌شود و با شاد شدن جسمش نیرومند می‌شود و من به وسیله‌ی آن آسوده می‌شوم. طبیب گفت: این رَویّه از طب ما بیرون است، یعنی خودت بهتر دانسته‌ای و به علم خودت عمل کن که زودتر بهبود می‌یابی. والله سبحانه و تعالی اعلم.

علّامه ابوالثناء شمس‌الدین اصفهانی خیلی اندک می‌خورد تا وقتش با رفتن به مستراح ضایع نشود:

امام حافظ ابن حجر در کتابش «الدرر الکامنة» ٦: ۸۵ و شوکانی در کتابش «البدرالطالع» ۲: ۲۹۸ در شرح حال امام علّامة ابی‌الثناء محمود بن عبدالرحمن بن احمد الاصبهانی، شافعی، اصولی، فقیه، مفسّر، که به سال ٦۷۴ در اصفهان به دنیا آمد و به سال ۷۴۹ در قاهره درگذشت نوشته‌اند: وی در شهر خود اصفهانی که آن روز از مراکز علوم در دنیا بود و همه اهل سنّت بودند در انواع علوم مهارت یافت و بر اقران خود سبقت یافت. و بعد از زیارت بیت المقدس در صفر سال ۷۲۵ به دمشق آمد و فضائل او دل‌ها را روشن کرد و مردم را به محبت او واداشت. و تقی‌الدین، ابن‌تیمیّه سخنان او را شنید و در تعظیم او مبالغه نمود. و به مردم گفت: خاموش باشید تا سخنان این دانشمند را بشنویم که به این شهر دانشمندی مثل او نیامده است. بعد از اقامت در دمشق به قاهره رفت و در آنجا درگذشت. رحمه الله تعالی.

از عادات پسندیده‌ی او این حکایت است که خوراک اندک می‌خورد و بسیار خوراک نمی‌خورد تا آب نخورد و حاجت به مستراح نداشته باشد و وقتش ضایع نشود. انتهی: سخن ابن حجر و شکوکانی به پایان رسید. ببینید برای اینکه وقت را از دست ندهند و وقتشان همه درکارهای سودمند و طاعت باشد از خوراک مگر در وقت ضرورت امتناع می‌نموده‌اند. بی جهت نیست که نامشان در صفحات تاریخ مثل ستاره می‌درخشد.

دانش‌آموز او تاج الدین سبکی شرح حال او را در کتاب در «طبقات الشافعیّة الکبری» آورده است. وقتی در کتاب‌های حکماء و اصولیّین نام اصبهانی یاد شود، مقصود اُصفهانی است که شرح حال او گفته شد. او صاحب «العقیدة الاصبهانیة» است که شیخ الاسلام ابن تیمیّه در آخر جلد پنجم «الفتاوی الکبری» آن را در ۱۵۱ صفحه شرح داده است. با دانستن سیرت این دانشمندان بزرگ می‌توان فهمید که چقدر وقت را با ارزش و گرانقدر

می‌دانستند. و با ارزش و گرانقدر دانستن وقت به خاطر این بوده که علم را با ارزش و گرانقدر می‌دانسته‌اند. «لله دَرُّه» چه بصیر و بینا بوده‌اند به ارزش علم و وقت حصول آن. جزاهم الله علی ذلک خیر الجزاء.

شَوکانی در روز و شبی سیزده درس داشت:

دانشمند فاضل محمد بن علی شوکانی به سال ۱۱۷۳ در شهر شَوکان در یمن به دنیا آمد و به سال ۱۲۵۰ درگذشت. او از جمله دانشمندانی است که خودشان شرح حال خود را نوشته‌اند. او شرح حال خود را به صیغه‌ی خبر از غایب نوشته است. دروس او در روز و شبی به سیزده درس می‌رسید. از آن جمله درس‌هایی بود که خودش نزد مشایخ می‌آموخت. و دروسی به دانش‌آموزان تعلیم می‌داد و مدتی بر این منوال گذراند تا این که دست از تَلَقِّی از شیوخ برداشت تا بیشتر به تدریس طلاب برسد. و طلاب علم در هر روز بیش از ده درس در علوم متعدد نزد او فرا می‌گرفتند و بعضی اوقات این درس‌ها همه با هم جمع می‌شد: تفسیر، حدیث، اصول، نحو، صرف، بیان، معانی، منطق، فقه، جدل و عروض. عبارت کتاب «البدر الطالع» به پایان رسید.

او مفتی اهل صنعاء و غیره در یمن بود و از سال ۱۲۲۹ قاضی صنعاء شد و تا روز وفاتش ۲۱ سال وظیفه‌ی قضاوت داشت. او دارای ۱۱۴ تألیف است که نام بسیاری از آن‌ها را در شرح حال خودش در «البدر الطالع» آورده است.

آلوسی تألیف خود را در شب می‌نوشت و در سیزده درس به طلاب می‌آموخت:

ابوالثناء شهاب‌الدین محمود بن عبدالله آلوسی بغدادی. به سال ۱۲۱۷ هجری به دنیا آمد و به سال ۱۲۷۰ هجری وفات یافت. رحمه الله تعالی. او مفسّری زبردست و مفتی بغداد بود.

محمود بن عبدالله آلوسی در ابتداء شافعی مذهب بود و بعد منتقل به مذهب امام ابوحنیفه شد و بعد از اینکه در دربار خلفای عثمانی منزلتی یافت، نسبت به مذهب شافعی خیلی راه بی‌وفایی گرفت، بدین صورت که وقتی صبحت از امام رازی می آورد، قال امامهم می‌گوید. و امام رازی در خصوص بسم الله الرحمن الرحیم و لزوم گفتن آن در خواندن سوره‌های قرآن، هفده دلیل آورده است، یکی از آن‌ها این که شخص مسلمان اگر می‌خواهد خوراک بخورد می‌گوید، بسم الله الرحمن الرحیم. همچنین اگر می‌خواهد آب بیاشامد، اگر می‌خواهد لباس بپوشد، اگر می‌خواهد به خانه داخل شود، اگر بخواهد کتابی شروع نماید. و خلاصه اینکه شخص مسلمان هر کاری که می‌خواهد انجام دهد با گفتن بسم‌الله الرحمن الرحیم شروع می‌نماید و ابتدای هر تألیف به بسم الله الرحمن الرحیم شروع می‌نماید، چگونه سوره‌ی فاتحه راکه خدای عزّوجل آغازش را بسم الله الرحمن الرحیم نوشته است، بدون آن می‌خواند. اما آلوسی روی اصل تعصب نشسته است و همه‌ی هفده دلیل را به حساب خودش رد کرده است. پدرم سلطان العلماء ـ طاب ثراه ـ در پایین تفسیر او نوشته‌اند: (لَوکانَ لِلضَّلالَةِ أبٌ لکان التَّعَصُّبُ أباها)؛ «اگر گمراهی پدری داشت، پدرش تعصّب بود.» امام جلال‌الدین سیوطی‌رحمه‌الله در کتاب جلیل‌القدرش «قطف الأزهار المتناثرة فی الاحادیث المتواتره» از هفتاد تن از صحابه آورده است که همه بسم الله الرحمن الرحیم را در نماز جهریّه به آواز بلند می‌خوانده‌اند. علت رد او این است که بر آن اطلاع ندارد، لیکن تعصّب او مانع از این است که به آن اعتراف نماید.

علّامه عبدالفتاح ابوغدّه‌رحمه‌الله نوشته است که آلوسی بسیار حریص بر این بود که هیچ لحظه از وقت او بی‌فایده نگذرد. روزها به افتاء و تدریس می‌گذراند و اول شب برای همنشینی با کسی که نزد او آمده تا از او کسب استفاده نماید یا کسی که برای همنشینی نزد او می آمد اختصاص می‌داد و آخر شب اوراقی از تفسیر می‌نوشت و صبح به کسانی که آنان را موظف به پاکنویسی کرده بود می‌داد و آنان هم آن را در ده ساعت می‌نوشتند. او همچنین

در بیست و چهار درس تدریس می‌نمود. و روزهایی که مشغول تفسیر و فتوا می‌شد به سیزده درس اکتفاء می‌کرد. او از تألیف دست نمی‌کشید، حتی در بیماری اخیرش هم از تألیف دست بر نداشت. تفسیر او تفسیر خوبی است و جزء تفسیرهایی است که تفسیر به مأثور می‌نمایند، یعنی تفسیر قرآن را از احادیث اقتباس می‌نمایند و از علوم عربی مخصوصاً نحو مطالب سودمندی دارد و بر طریق تصوّف هم شرح و بسطی دارد و آن را من باب الاشاره می‌نویسد. خلاصه‌ی مطلب، تفسیر او تفسیر خوبی است و می‌توان از آن استفاده‌ی بسیار نمود. و انتقال او از مذهب شافعی به مذهب حنفی هیچ اشکالی ندارد و مذاهب أربعه‌ی اهل سنّت همه در حکم یک مذهبند. جزاهم الله جمیعاً خیرالجزاء فی الدنیا و الآخرة.

عبدالحَی لَکْنَوِی در جوانی در عمر ۳۹ سالگی درگذشت، اما ۱۱۰ تألیف بعد از خود به یادگار گذاشت:

ما راه دور نمی‌رویم، این عبدالحیّ لکنوی از وفات او ۱۲۰ سال گذشته است. تألیفات او از ۱۱۰ تألیف گذشته است، شامل کتابی که چند مجلّد است و جلدهای قطور دارد و کتابی که چند صفحه است. اما همه‌ی این کتاب‌ها مشتمل بر بحث‌های مفید و دانستنی‌های مهم و مطالب ارزنده است. امام عبدالحی لکنوی توانست ثابت نماید که با قدرشناسی وقت می‌توان در مدت کوتاهی آثار علمی گرانقدری به یادگار گذاشت.

دانشمند گرانمایه، اشرفعلی تهانوی هندی که فقط شصت سال از وفات او می‌گذرد توانست با وقت‌شناسی یک هزار تألیف از خود به یادگار بگذارد.

شیخ الهند، مولانا أشرفعلی تهانوی که وفات او به سال ۱۳۶۲ است و در عمر ۸۱ سالگی درگذشت، توانست بیش از هزار جلد کتاب بنویسد. و این فضل خداست که به هر کسی که بخواهد عطا می‌فرماید. و همه‌ی این آثار سودمند نتیجه‌ی وقت‌شناسی است. و در

حقیقت آنانی که قدر وقت را می‌دانند، می‌توانند از فضل خدا در عمری کوتاه آثاری جاویدان و بسیار به جامعه بسپارند.

تألیفات دانشمندان پیشین دلالت می‌دهد بر اینکه قدر وقت را می‌دانسته‌اند:

علّامه عبدالفتاح ابوغُدّه‌رحمه‌الله از شیخش محمد زاهد کوثری‌رحمه‌الله نقل می‌کند که او فرمود: این تفسیرهای قرآن، کلام الله مجید، که در صد و سیصد جلد و بیشتر تألیف شده است، دلالت دارد بر این که پیشینیان بر اثر حفظ وقت و قدرشناسی زمان توانسته‌اند تألیفاتی به جامعه بسپارند که تا روز قیامت نام‌شان را بر صفحات تاریخ جاویدان بگرداند.

تفسیر قرآن را برای مقاصد مختلف به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند. اولاً برای مقایسه، شما دو کتاب تورات و انجیل را از نظر بگذرانید، دو گروه یهود و نصاری به خاطر هر یک از دو کتاب‌شان هیچ خدمتی را انجام نداده‌اند، هیچ علمی را ابتکار نکرده‌اند. فقط در دو و سه قرن اخیر ترجمه‌ی آن دو به زبان‌های مختلف چاپ و انتشار داده‌اند. اما دانشمندان اسلامی به خاطر قرآن کلام الله انواعی از علوم را که اصلاً سابقه ندارد ابتکار کرده‌اند. اولاً از حیث اسباب نزول، تمام انواع آیات، از مکّی و مدنی از سفری و حضری از لیلی و نهاری و به این ترتیب از ناسخ و منسوخ و از حروفی که در آیاتی زیادتر از حروف دیگر آمده، از عموم و خصوص، مُطلق و مقیّد، امر و نهی، خبر و انشاء و ده‌ها مطالب دیگر به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند. در این میان تفسیری است که موادّ لغت را در نظر گرفته و آن را شرح داده است. و تفسیری است که قسمت نحو کلام الله مجید را شرح داده و به این ترتیب علم صرف، علم بلاغت، علم معانی، علم بیان، علم بدیع، علم اشتقاق و ده‌ها مطالب از این نوع را شرح داده‌اند. به کتاب عظیم «الإتقان فی علوم القرآن» بنگرید، چقدر علوم مختلف به خاطر قرآن، کلام الله مجید، در آن ابتکار شده است. و نیز به تفسیری که آیات قرآن را به آیات قرآن شرح می‌دهد و تفسیری که آیات قرآن را به احادیث صحیح و آثار صحابه

شرح می‌دهد. روی این اصل است که تفسیر امام محیی السنة وقامع البدعة، علّامه ابوالحسن اشعری، در هفتاد جلد آمده است و نام آن را «المختزن» (گنجینه) نامیده است. و تفسیر قاضی عبدالجبار همدانی در یکصد جلد است و نام آن را «المحیط» نامیده است. و تفسیر ابویوسف عبدالسلام قزوینی در سیصد جلد و نام آن را «حدائق ذات بهجة» گذارده است. و محلّ نگهداری آن را مسجد امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله در بغداد قرار داد که متأسفانه در فتنه‌ی وحشیان مغول از بین رفت. متذکر می‌شود روش بوش آمریکایی از چپاول کتابخانه‌ها، موزه‌ها، بانک‌ها و هدم و قتل بی‌گناهان کمتر از وحشیگری مغولیان نیست!

عبدالفتّاح ابوغُدَّه می‌فرماید که از بعضی از ادبای هند شنیده است که بخشی از تفسیر عبدالسلام قزوینی در فهرست بعضی از کتابخانه‌ها در هند دیده است.

و تفسیر امام حافظ در هزار جزء و تفسیر قاضی ابوبکر بن عربی به نام «انوار الفجر» در هشتاد هزار ورق معروف است که در کتابخانه‌های استانبول و ترکیه موجود است، اگرچه به آن دسترسی نیافته‌ام. و تفسیر ابن النقیب مقدسی که نزدیک به یکصد جلد بوده و بعضی از مجلّدات در بعضی از کتابخانه‌های استانبول گویا موجود است.

و بزرگترین تفسیر کاملی که امروز موجود است، تفسیر موسوم به «فتح المنّان» است که به تفسیر علّامی مشهور است و منسوب است به علّامه قطب الدین شیرازی. و آن چهل مجلّد است. و جلد اول آن در قاهره، در دارالکتب المصریّه موجود است. و در همین جلد روش مؤلف در تفسیر دانسته می‌شود. و باقی مجلدات این تفسیر در دو کتابخانه‌ی محمد اسعد و علی باشا (حکیم اوغلی) موجود است که می‌توان از آن‌ها یک دوره‌ی کامل تفسیر را ترتیب داد.

خلاصه این که علمای بزرگوار این اُمّت تفاسیری را به یادگار گذاشته‌اند که بزرگی و پرمغزی آن‌ها را می‌رساند که تا چه حد درصدد خدمت به قرآن کریم بوده‌اند و تا چه حد با قدر وقت‌شناسی تفاسیر عظیم را نوشته‌اند. علمای اسلام نه تنها در خدمت به قرآن اظهار

نبوغ فرموده‌اند، بلکه در حفظ حدیث و ضبط روایات آن خدمتی انجام داده‌اند که هیچ‌گاه فراموش شدنی نیست. اولاً هیچ پیغمبری نیست که تاریخ مدوّنی داشته باشد که شرح حال او در همه‌ی موارد از لحظه‌ی ولادت تا وفات به قلم آورده باشد. اما سیدنا رسول الله خاتم الانبیاء والمرسلین زمان حمل او، قابله‌ی او، مرضعه‌ی او، زمان ازدواج پدر و مادر او، پرورش او، زمان کودکی، جوانی و پیری‌اش و رفتار او در خانه، در بازار، در شهر، در سفر، شکل او، اخلاق او، رفتار او، همه نوع صفات مقدّسه‌ی او و رفتارشان با دوست با دشمن در زمان صلح و در زمان جنگ همه‌ی این‌ها مدوّن و مشهور است، به طوری که هیچ نقطه‌ی ابهامی در سیرت مطهّره‌ی ایشان نیست و از ولادت تا وفات کاملاً روشن و محفوظ است. انبیاء دیگر حتی قبرشان معلوم نیست. و این محمد رسول الله خاتم الانبیاء المرسلین است که تمام ادوار حیات مقدّسه شان به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند. و سنّت مطهره‌ی ایشان به طوری در حفظ آن کوشیده‌اند که یک هزار و چهارصد سال از رحلت ایشان گذشته و احادیث صحیح ایشان مثل آفتاب می‌درخشد. چقدر علوم برای حفظ سُنّت ابتکار شده است! علم اصول الحدیث، علم الرجال، اسباب ظهور حدیث، صحیح، حسن، ضعیف، ناسخ و منسوخ آن. و همه‌ی آنچه در خدمت به قرآن یاد شد در خدمت به حدیث نیز آمده است. البته آنچه در این جا یاد کردیم، قطره‌ای است از دریا وگرنه کتاب‌های حدیث از معجم و مسند و اجزاء و جامع آن، همه مشخّص و مدوّن و به بهترین وجهی محفوظ و مصون مانده است.

بنابراین تفاسیری که بر کلام الله مجید نوشته شده بر انواع و اقسام است و هر کدام امتیازی خاص دارد و عبارات: **لایغنی کتاب عن کتاب. و یوجد فی النهر مالا یوجد فی البحر** بر همه‌ی آن‌ها صدق دارد. خدای متعال جلّ جلاله همه‌ی علمای این امّت را جزای خیر دهاد که در خدمت به کتاب و سنّت هیچ کوتاهی نکردند و در نصیحت و اخلاص برای حفظ سعادت این امّت هیچ فروگذار ننمودند.

ائمه و پیشوایانی که تألیف بسیار نمودند:

دانشمند فقیه اصولی بَحّاثه، محمدحسن حجوی فاسی مغربیؒ در کتاب خود «الفکر السامی فی تاریخ الفقه الاسلامی» ۳: ۴۱ ـ ۴۵ چاپ مغرب و ۲: ۴۵ ـ ۴۸ چاپ نمتکانی کردی، در شرح حال امام ابوجعفر محمد بن جریر طبری اشاره به کسانی از علماء نموده است که تألیف بسیار دارند، مانند ابن جریر طبری و ابن الجوزی [و ابن حجر عسقلانی و جلال الدین سیوطی]. در این جا از نوشته‌ی او گلچینی می‌نمایم. و اگر چه در عبارتم تکرار آید ضرری ندارد. محمدحسن حجوی فرمود:

ابن جریر بزرگترین مؤلف در اسلام است. هم از لحاظ بسیاری تألیف و هم از نظر خوبی تصنیف. ابن جریر در تألیف گوی سبقت را ربود. در عبارت عربی می‌گویند: اَحْرَزَ قَصَبَ السَّبق. یعنی همان نَیْ که در آخر میدان مسابقه است به دست آورد. قَصَبْ، به معنی نَی که تو خالی است و آن را در آخر میدان مسابقه می‌کاشته‌اند تا از مسابقه دهندگان هر کدام آن را از زمین بیرون آورد و بگیرد او برنده باشد و اسبی را که بر دیگر اسبان سبقت می‌جسته است آن را: اَلْمُقَصِّب بر وزن مَحَدِّث می‌نامیده‌اند.

و گفته می‌شود پایان میدان که اسب سواران اسبان خود را می‌دوانیده‌اند تا زودتر به آن برسند با چوبی گَزْ می‌کرده‌اند و همان چوب را در آخر میدان به زمین فرو می‌کردند تا هر یک از مسابقه دهندگان که زودتر به آن برسد جایزه را از آن خود گرداند. و در فارسی گفته می‌شود: گوی سبقت را ربود. که مقصود از هر دو یکی است، اگرچه در معنی فرق دارد.

ابن جریرؒ : أحرز قصب السبق: گوی سبقت را ربود. هم از لحاظ بسیاری تألیف و هم از لحاظ اتقان و خوب نوشتن و هم از لحاظ عموم نفع. او در تألیفاتش ۳۵۰۰۰۰ ورق را بر جای گذاشت. و این غنی‌ترین تألیف است در آنچه به ما رسیده و پربارترین میراثی است که به ما رسیده است. فتبارک الله أحسن الخالقین. پر برکت شد خدایی که بهترین آفرینندگان است.

بنابراین ابن جریر برای خودش گرفت: المُعَلّی و الرقیب. باید دانست که چوب‌های قمار ده تا بوده است که هفت تای آن‌ها دارای سهم بوده‌اند و سه تا سهم و بهره‌ای ندارند. و آن سه تا را برای جلوه‌ی بیشتر افزوده‌اند. اول، فَذّ است که یک بهره دارد. دوّم، التوأم است که دو بهره دارد. سوّم، اَلرَّقیب است که سه بهره دارد. چهارم، اَلحِلس است که چهار بهره دارد. پنجم، اَلنَّافِس است که پنج بهره دارد. ششم، اَلمُسبِل است که شش بهره دارد. هفتم، المُعَلّی است که هفت بهره دارد و این بالاترین سهم و نصیب است. و اما سه تایی که بهره و نصیبی ندارند: السَّفیح و المنیح و الوَغْد نام دارد که نه بهره دارند و نه غرامت، اما آن هفت تا در بردنش بهره است و در باختنش خسارت است.

بنابراین کسی از پیشینیان در بسیاری تألیف همراه با خوب نوشتن و پُر نفع نوشتن به درجه‌ی او نرسیده است و تا امروز می‌توان او را بزرگترین مؤلّف نامید. رحمه الله تعالی رحمةً واسعة.

ابوبکر باقلّانی شب نمی‌خوابید تا این که سی و پنج ورق تألیف خودش را بنویسد:

در کتاب «الدیباج المذهب» آمده است که قاضی ابوبکر باقلّانی وِرد او در هر شب بیست رکعت نماز و نوشتن سی و پنج ورقه از حفظ خود بود.

تألیفات بسیار ابن ابی‌الدنیا و ابن عساکر و ابن شاهین:

ابن ابی‌الدنیا از خود یک هزار تألیف را بر جای گذاشت. و ابن عساکر تاریخ دمشق را در هشتاد مجلّد قطور تألیف، نمود که اگر به کتاب‌های کوچک تبدیل شود به هشتصد مجلد می‌رسد. و سیوطی فرمود: مُنتهای کثرت در تألیف برای ابن شاهین است که ۳۳۰ تألیف دارد. از آن جمله تفسیری در یک‌هزار جزء دارد و نیز مُسندی در حدیث در ۱۵۰۰ جزء. سیوطی فرمود: این همه تألیف در عمر کوتاه علامت طیّ زمان است، مثل طیّ مکان. و این از

میراث بردن طیّ زمان است که برای رسول‌الله ﷺ در شب اسراء و معراج دست داد و در یک شب توانست به آسمان‌ها عروج نماید. و مثل شب لیلة‌القدر که در یک شب ثواب یک هزار ماه به دست می‌آید. خدای عزّوجل برکت در وقت رسول الله ﷺ قرار داد و علمای امتش از آن برکت وقت، میراثی دریافت نمودند و طیّ مکان برای آن حضرت ﷺ فراهم شد، به‌گونه‌ای که در یک شب از آسمانی به آسمان دیگر نقل مکان فرمود. و صالحین اُمّت هم از آن برکت رسول الله ﷺ میراثی در طیّ مکان دریافتند. و همه‌ی این برکات برای صالحان و علماء از برکت قدر وقت دانستن فراهم آمد که هر لحظه در طاعت خدا و کارهای سودمند برای جامعه کوشیدند. رضی الله عنهم و أرضاهم.

تألیفات بسیار ابن حَزم و ابن ابی حاتم رازی:

امام ابومحمد، علی بن حزم چهارصد جلد تألیف نمود که مشتمل بر نزدیک هشتاد هزار ورق است. و امام ابومحمد، عبدالرحمن بن ابی حاتم تعدادی کتاب در فقه و حدیث و تاریخ تألیف نمود از آن جمله «المُسند» در حدیث در هزار جزء تصنیف نمود، چنانکه آن را در کتاب «الطبقات السبکیّه» آورد. و این‌ها همه از برکت قدر وقت دانستن و حتی یک لحظه وقت را به هدر ندادن است.

تألیفات بسیار حاکم نیسابوری:

ابوعبدالله الحاکم، معروف به ابن البَیّع، مؤلف کتاب «المستدرک علی الصحیحین» یک هزار و پانصد جزء تألیف نمود. از آن جمله است: «تخریج الصحیحین» و «العِلَل» و «الأمالی» و «فوائد الشیوخ» و «تاریخ نیسابور» و غیر این‌ها. که همه‌ی این موفقیّت‌ها به سبب فضل خدا و قدر وقت دانستن است که نگذاشتند لحظه‌ای از وقت شان بیهوده تلف شود.

تألیفات بسیار امام ابوالحسن اشعری:

امام ابوالحسن اشعری شخصیتی که توانست بدعت معتزله را درهم بکوبد و از نو احیای سنَّت نماید. تألیفات ایشان به پنجاه کتاب رسیده و بیشتر آن در ردّ گروه‌های گمراهان است. و این نوع تألیف دشوارترین انواع تألیف است، برای اینکه نیاز بـه زمـان طـولانی دارد و حاجت به مراجع بسیار دارد و تحقیق بسیار می‌خواهد که همه‌ی این‌ها برای این امام علّامه و واسع الاطلاع فراهم گردیده است.

تألیفات بسیار بیهقی و ابن تیمیّه و ابن‌القیم:

امام بیهقی هزار جزء تألیف نمود، همه محقَّقانه، کم نظیر و بسیار سودمند. و او سی سال کامل روزه دار بود. امام ابومحمد جوینی فرمود: هر شافعی مذهبی، امام شافعی برگردن او حقی دارد، مگر امام بیهقی که او برگردن امام شافعی حق دارد. تألیف بسیار او در تأیید مذهب شافعی و کتاب او به نام «معرفة السُنَن و الآثار» ازکتاب‌های بی‌نظیر است. و تقیّ‌الدین ابن تیمیه سیصد تألیف در فنون مختلف دارد که در ضمن پانصد مجلّد است. و دانش‌آموز او ابن القیّم پنجاه تألیف دارد، شامل کتاب‌های بزرگ و کتاب‌های کوچک. و همه‌ی این موفقیت‌ها به سبب قدرشناسی وقت است که نمی‌گذاشتند لحظه‌ای از وقت‌شان بـی‌فایده بگذرد.

تألیفات بسیار محمد بن سحنون مالکی:

محمد بن سحنون مالکی کتاب بزرگی در یکصد جزء در فقه و سِیَر و تاریخ و انواع علم از خود به یادگار گذاشت. و همچنین کتاب احکام القرآن و غیر آن ازکتاب‌های دیگر. و همه‌ی این آثار به سبب قدرشناسی وقت و ضایع نکردن هیچ لحظه از عمر به دست آورد.

تألیفات بسیار ابوبکر بن عربی معافری:

ابوبکر بن عربی دانش‌آموز امام محمد غزالی است و در فاس مغرب مدفون است. او تفسیر کبیر خود را در هشتاد جزء به آخر رسانید و تألیف‌های دیگری دارد که همه خوب و مفید و مقبول است، مثل شرح «ترمذی» و شرح «مُوطّا» و «احکام القرآن». احکام قرآن بزرگ و مفصل دارد و نیز احکام قرآن که کوچک و مختصر است. «العواصم من القواصم» و «المحصول» در اصول که همه‌ی این‌ها تألیفاتی است در بالاترین مرتبت. و چنین کتاب‌هایی غریب و کمیاب است. خداوند رحمت کناد امام ابن عربی را که او از أعلام و بزرگان بود. و این توفیق را به برکت قدر وقت‌شناسی به دست آورد.

تألیفات بسیار ابو جعفر طحاوی:

امام ابوجعفر طحاوی تألیفات بسیار دارد و در این مسأله که آیا حجّة الوداع رسول‌الله ﷺ حجّ افراد بوده است، بدین صورت که اول حج را به جا آورد و بعد عمره نمود، چنانکه مذهب امام شافعی بر آن است و حدیث مفصل جابربن عبدالله انصاری رضی الله عنهما در صحیح مسلم دلالت بر آن دارد. و یا اینکه حجّة الوداع رسول‌الله ﷺ تمتُّع بوده، بدین‌صورت که اول احرام به عمره بسته و بعد از فراغت از عمره در مکه‌ی مکرمه نشسته و هشتم ذیحجه احرام به حج بسته است، چنانکه مذهب مالك بر آن است. و یا اینکه حجّة الوداع رسول‌الله ﷺ قران بوده است، یعنی احرام به حج و عمره با هم بسته است، چنانکه مذهب امام اعظم بر آن است. امام ابوجعفر طحاوی حدیث حج رسول‌الله ﷺ را در هزار برگ شرح داده است. یک حدیث شرح کردن در هزار برگ، علامت طول عمر او و اطلاع واسع اوست. و کتاب‌های دیگری نیز دارد. بنده‌ی داعی کتاب عقیده‌ی طحاویّه را شرح نموده‌ام در یک جلد و نامش را «شکر النعم المتوالیة فی شرح العقیدة الطحاویة» گذاشتم، اما حج رسول‌الله ﷺ به عقیده این داعی حجّ افراد بوده

است، برای اینکه نام آن حجّة الوداع است و ثانیاً حدیث مفصل جابر در صحیح مسلم مؤیّد آن است. توفیق امام طحاوی در قدرشناسی او از وقت است.

تألیفات بسیار ابوعبیده و ابن سریج و ابن حبیب اندلسی:

تألیفات ابوعبیدة، مَعمّربن المُثَنّی به دویست کتاب در علوم مختلف رسیده است و تألیفات ابن سریج از بزرگان علمای شافعیه به چهارصد کتاب رسیده است. و تألیفات قاضی فاضل نویسنده و مشاور صلاح الدین ایوبی به صد کتاب رسیده است. و تألیفات عبدالملک بن حبیب عالم اندلس به هزار کتاب رسیده است، چنانکه «نفح الطیب» یاد نموده است. و توفیق همه‌ی این‌ها در قدر وقت‌شناسی ایشان است.

تألیفات بزرگ گروهی از علمای پیشین:

تألیفات ایشان هر کدام مجلّدها بود: «مرآة الزمان» در تاریخ، تألیف پسر دختر ابن‌الجوزی چهل مجلّد است. و «تاریخ بغداد» تألیف خطیب بغدادی چهارده مجلّد است. و کتاب «الأغانی» بیست مجلّد است، اما کتاب اغانی نباید همراه کتاب خطیب بغدادی یاد شود، برای اینکه درباره‌ی کتاب اغانی گفته‌اند: اکبر مَفْسَقَة إسلامیّة: بزرگترین کتاب اسلامی در فسق و فجور. و کتاب «الکامل» در تاریخ، تألیف علّامه ابن الاثیر دوازده مجلد است. و کتاب «شرح النبات» تألیف ابوحنیفه دینوری شصت مجلّد است. و تألیفات یعقوب بن اسحاق کندی، فیلسوف عرب، ۲۳۱ کتاب یا در واقع از سیصد کتاب بیشتر است و آن در فلسفه و طب و هندسه و علوم بسیار است. توفیق همه‌ی اینان بر اثر قدر وقت‌شناسی ایشان بوده است، لیکن وقتی گفته شد سیصد مجلّد، در بزرگی با هم تفاوت دارد. بعضی مجلّد آن‌ها ده ورق تا صد ورق است، اما باید دانست که در آن ایام مواد کتابت آن کتاب‌ها و موارد نقل از آن‌ها خیلی به دشواری به دست می‌آمده است.

علّامه محمدحسن حجوی می‌فرماید: تألیفات بسیار بعضی از متأخرین به تألیفات بسیار متقدمین نمی‌رسد و آنگاه مثال می‌آورد: امام حفّاظ عصر خودش، امیرالمؤمنین در حدیث، ابن حجر عسقلانی و امام علّامه شمس الدین ذهبی. و درباره‌ی جلال الدین سیوطی که می‌فرماید: تألیفاتش به چهارصد رسیده است و همه کوچک و صغیرالحجم است و یک ورق و دو ورق است. در حقیقت این فرموده‌ی علّامه محمدحسن حجوی ظلم خالص است. برای اینکه تألیف یک ورق و دو ورق از هیچ کدام از ایشان ندیده‌ایم؛ بنابراین یقیناً علامه محمد حسن حجوی بر تألیفات ایشان اطلاعی ندارد.

اکنون بیان واقع:

امام حافظ علّامه مورّخ الاسلام شمس الدین ذهبی به کثرت تألیفات و بزرگی کتاب‌هایی که تحریر فرموده معروف است. و امام حفّاظ احمد بن حجر عسقلانی که شوکانی درباره‌ی یک کتاب او که فتح الباری نام دارد و چهارده مجلّد قطور است گفته است: **لاهجرة بعد الفتح**؛ یعنی بعد از کتاب فتح‌الباری نیاز به کتاب دیگری نیست. و در حیات مؤلّف به چهارصد جنی فروخته می‌شد. و دعوتی که ایشان از علمای عصر برای نشر فتح الباری نمودند و اقبال ملوک آن دوره برای خرید بسیار آن در تاریخ کاملاً معروف است. و اما علّامه‌ی دنیا امام حافظ جلال‌الدین سیوطی ۱۱۰۰ تألیف دارد و تألیفات ایشان همه جامع، مانع، مفید و مقبول است. تفسیر جلالین در تمام خانه‌ها وجود دارد و در عالم اسلامی جلال‌الدین سیوطی در بسیاری تألیفات تک است و نظیر ندارد. از علّامه عبدالفتاح ابوغده چنین عبارتی خیلی نا به جا و نارواست. این سه امام هر سه شافعی مذهبند، چنانکه علمای حدیث هشتاددرصد آنها شافعی مذهبند: بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، و دارقطنی، طبرانی و الی آخر، همه شافعی مذهبند.

و اما شمس الدین ذهبی و بسیاری مؤلفات او از این جا دانسته می‌شود که ابن حجر عسقلانی آب زمزم می‌آشامید و دعا می‌کرد که خدا او را به درجه‌ی شمس الدین ذهبی

برساند. و خدا او را به آن درجه رسانید و تفوُّق و برتری هم به او داد. و جلال الدین سیوطی آب زمزم می‌آشامید و دعا می‌کرد که خدا او را به درجه‌ی ابن حجر عسقلانی برساند. خدا او را به آن درجه رسانید و برتری و تفوّق هم به او ارزانی داشت. و در عالم اسلامی تا امروز دانشمندی نیامده که در علم و تألیف به پایه‌ی جلال الدین سیوطی رسیده باشد.

نه در تألیفات علّامه ذهبی و نه در کتاب‌های نوشته‌ی ابن حجر و نه در تصانیف سیوطی کتابی که یک ورق باشد وجود ندارد. خدا رحم نماید که کتاب دو ورقی نزد عوام معنای مکروهی دارد. بگذریم و این حکایت را بشنویم: ابن معطی زواوی حنفی، الفیّه‌ای در نحو تألیف کرد؛ سپس ابن مالک جَیّانی اندلسی مالکی، الفیّه‌ای در نحو تألیف کرد و فرمود:

و تقتضی رضاً بغیر سخط　　　فائقةً الفیّة ابن معطی

سپس جلال الدین سیوطی الفیّه‌ای در نحو تألیف کرد و فرمود:

فائقةً الفیّة ابن مالک　　　لأنّها واضحة المسالک

سپس یکی از دانش‌آموزان سیوطی الفیّه‌ای در نحو نوشت و گفت: فائقةً الفیّة السیوطی. اما قسمت دوم و مکمّل این بیت به یادش نیامد. شب جلال الدین سیوطی به خواب او آمد و فرمود: بیت شعر را تکمیل ننمودی؟ گفت: به خاطرم نیامد. جلال الدین سیوطی به او فرمود: بنویس:

فائقةً الفیّة السیوطی　　　لأنّها من فاسق ولوطی

آخر الفیّه‌ای که تو نوشته‌ای از کجا بهتر از الفیّه‌ی من می‌شود!

تألیفات شیخ الاسلام ذهبی همه چندین جلد قطور است. به «تاریخ اسلام» تألیف ذهبی بنگرید، بیست جلد قطور است. به «فتح الباری» ابن حجر بنگرید؛ چهار جلد قطور است و همچنین «الاصابة فی معرفة الصحابة» و ده‌ها کتاب قطور دیگر. به «جمع الجوامع» سیوطی بنگرید؛ یکصد هزار حدیث در آن آورده است و همچنین «الدُّرُّ المنثور» او.

روی این اصل نباید عبارتی بدون تحقیق نوشت که در عالم اسلام علمای اعلام بسیارند و

همیشه وجود دارند تا نگذارند کسی به ساحت مقدّسه‌ی علمای اَعلام زبان درازی نماید. و خدا از فضل و کرمش ما را و شیخ عبدالفتاح ابوغده را و دیگر مسلمانان را بیامرزد.

محمد حسن حجوی فرمود: شیخ ابوالفیض محبّ‌الدین محمد مرتضی حسینی واسطی زُبیدی حنفی بیشتر از سیوطی تألیفات دارد. ولادت و بزرگ شدنش در هند بوده است و دو کتاب او «شرح قاموس» و «شرح احیاء علوم الدین» کفایت است بر استدلال گفتار ما مبنی بر اینکه نفع این دو کتاب عام است و مورد اقبال عالم اسلامی قرار گرفته است؛ به خاطر اینکه آن دو کتاب صحیح و به خوبی انجام یافته است. سخن علامه حجوی به اختصار به پایان رسید.

و عجیب است از مرحوم علّامه عبدالفتّاح ابوغده که گفتار بی‌دلیل و بیهوده‌ی محمد حسن حجوی را نقل می‌نماید و بر آن اعتراضی نمی‌کند. و ما بیان نمودیم که گفتار حجوی هیچ ثبوتی ندارد و می‌رساند که حجوی بدون مطالعه و تحقیق، آن مطالب را نوشته است. خدا از فضل و کرمش گناهان ما و حجوی و ابوغدّه و همه‌ی مسلمین را بیامرزد.

مثل اینکه مرحوم علامه عبدالفتاح ابوغده هم دانسته است که نوشته‌ی محمد حسن حجوی بدون تحقیق و تتبّع بوده است، چراکه می‌نویسد:

قال عبدالفتاح: هذه کلمة عجلی بشأن المکثرین من التألیف غیر محرّرة ولامستوفاة. کتبها العلّامة الحجوی رحمه الله تعالی استطراداً بدون تتبّع و استقراء بمناسبة ذکره کثرة مؤلّفات الامام ابن جریر الطبری.

عبدالفتاح گفت: این کلمه‌ای است که به عجله و شتاب نوشته شد در خصوص کسانی که بسیار کتاب نوشته‌اند، نه پاکنویسی شده و نه مطلب را به وفاء و تمام بیان کرده است. مرحوم علامه حجوی به طور استطرداد و بدون بررسی و استقراء به مناسبت اینکه حجوی بسیاری تألیفات امام جریر طبری را یاد نمود، نوشته است.

اما صحبت ما این است که وقتی عبدالفتاح فهمید که گفته و نوشته‌ی محمد حسن

حجوی از روی تحقیق و تتبع نیست، بهتر بود سخن او را نقل نکند. والله سبحانه و تعالی اعلم.

مراعات حفظ وقت عمر را طولانی می‌کند و بر آثار خیر می‌افزاید:

چیزی که باعث شد این جمله را بیاورم و حفظ وقت را از اسباب طول عمر بشمارم این عدد شگفت آور از کتاب‌های نوشته شده به وسیله‌ی علمای اعلام است که انسان به خود می‌گوید: چگونه این همه را نوشتند؟ چقدر از عمر خود را صرف نوشتن آن همه کتاب نمودند؟ چه وقت این همه کتاب جمع آوری شد؟ در حقیقت جواب همه‌ی این‌ها این است که وقت خود را حفظ کردند بدون آنکه ساعتی از وقتشان ضایع سازند. و به وسیله‌ی حفظ وقت بود که خدا برکت در وقتشان، در عمرشان و در آثارشان قرار داد: (**والله یؤتی فضله من یشاء**). اما باید دانست که متأخرین هر چند دارای کتاب‌ها و آثار شگرف باشند به متقدّمین نمی‌رسند، برای اینکه پیشینیان داناتر به شرع خدا و دین او هستند. اما نظر به اینکه سخن درباره‌ی سلف و پیشینیان اندک است و گفتار درباره‌ی خلف و پسینیان زیادتر است، شاید از این راه دچار اشتباه شویم. این بود که این اشاره به میان آمد.

سخنانی از گروهی از تابعین راجع به داناتری سَلَف از خَلَف:

۱ ـ تابعی جلیل، شیخ قاریان و مفسّران، حافظ، محدّث، امام، فقیه، مجاهد بن جبر مکّی که به سال ۲۱ هجری به دنیا آمد و به سال ۱۰۴ درگذشت رحمه الله فرمود: علماء رفتند و نماندند مگر دانشجویان. امروز کسی که در میان شما به عنوان مجتهد و بسیار کوشاست به نسبت پیشینیان بازیگری بیشتر نیست.

۲ ـ تابعی جلیل، بلال بن سعید اشعری دمشقی، امام ربّانی، واعظ، شیخ اهل دمشق و یکی از دانشمندان معتبر و از زاهدان عبادتکار که به سال ۱۲۰ هجری وفات یافت، فرمود:

زاهد شما مشتاق دنیاست و مجتهد شما مقصر است و دانایتان نادان است. و نادانتان مغرور است.

۳ ـ تابعی جلیل، حافظ ، امام، از علمای بلند نام، سرور دانشمندان و فقهای عصر خویش، ایّوب سِنْختْیانی متولد ۶۸ هجری، متوفی ۱۳۱ هجری است.رحمه الله حماد بن زید گفت که به ایّوب سِنحِتیانی گفته شد: امروز علم از سابق بیشتر یا کمتر است؟ فرمود: سخن امروز بیشتر است و علم پیشتر بیشتر بود.

۴ ـ ابوعمروبن العلاء بصری، تابعی جلیل، یکی از قاریان قرآن، از قرّاء سبعه، دانشمندترین مردم زمان خود در قرآن، قراءات، علوم عربی، ادب، شعر و نحو است. کتاب‌هایی که او درباره‌ی فصحای عرب نوشته بود ـ کسانی که ملاقات‌شان کرده و با آنان همنشینی داشته است ـ اتاقی را تا زیر سقف پر کرده بود. به سال ۷۰ هجری به دنیا آمد و به سال ۱۵۴ وفات یافت. او فرمود: ما نسبت به دانشمندان پیش از ما مثل سبزه‌ای هستیم که زیر درخت‌های خرما بُن استوار کاشته شده باشد.

این چهار تابعی که از شهرهای دور از هم بوده‌اند مضمون سخنان‌شان یکی است و آن اعتراف به این که دانشمندان متقدم بر دانشمندان متأخر تفوق و برتری دارند؛ چه رسد به دانشمندان زمان ما که نسبت به سابقان خیلی فرق دارند. و من در این جا کلام علّامه ابن رجب حنبلی نقل می‌نمایم:

فرمود: بسیاری از متأخرین از این لحاظ که سخن بسیار می‌گویند گمان کرده‌اند که هرکس سخنش بیشتر و مجادله و دشمنی بیشتر دارد، داناتر است از کسی که زبان درازی ندارد و این نادانی خالص است. شما بنگرید به بزرگان صحابه و دانشمندان‌شان، مثل ابوبکر و عمر و عثمان و علی و معاذ و ابن مسعود و زید بن ثابت، اینان سخن‌شان از ابن عباس کمتر است، در حالی که آنان از ابن عباس داناترند.

بزرگان تابعان، سخن‌شان از صحابه بیشتر است، در حالی که صحابه از تابعان داناترند. و

همچنین اتباع تابعین سخن‌شان از تابعین بیشتر است، در حالی که تابعین از آنان داناترند. و در حقیقت علم به بسیاری روایت و به بسیاری گفتار نیست. بلکه علم نوری است که خدا آن را در دل هر کسی که بخواهد می‌اندازد. و به وسیله‌ی همین نور است که خدای عزّوجل دل‌ها را به آن روشن می‌سازد. و به وسیله‌ی همین نور است که بنده حق را می‌شناسد و جدایی میان حق و باطل را می‌داند. و تعبیر از آن به عبارات مختلفه آمده است که همه کوتاه و پرمغز و رساننده به مقاصد خیر است. رسول‌الله ﷺ جوامع کلمه به ایشان داده شد و سخن برای او مختصر شده بود. روی این اصل است که رسول‌الله ﷺ از پُر حرفی منع فرمود و از بسیار کردن قیل و قال پرهیز داشت.

در این زمانه ما دچار مردم نادانی شده‌ایم که گمان می‌کنند هر قدر شخص بیشتر پُر حرفی کند، علم و دانشش بیشتر است. و به جایی در این نادانی پیش رفته‌اند که یاوه گویان پرحرف را از علمای مشهور پیشینیان که گروهی از علماء پیرو آنان هستند، برتر می‌دانند. هر چه کسانی پیشتر بوده‌اند سخنان‌شان اندک‌تر بوده است و هر چه بعدتر آمده‌اند، پرحرفی داشته و سخنان بیشتر گفته‌اند. اما وقتی که میزان فضل بر پرحرفی و یاوه گویی قرار داده شود، اساءه‌ی ادب نسبت به سلف صالح می‌شود. و لاحول ولاقوة إلا بالله. پایان پذیرفت سخن علّامه ابن رجب. اشرف‌الدین رشتی صاحب مجلّه‌ی حبل‌المتین نوشته بود که: ایرانیان در قدیم کلاه‌شان دراز بوده و ریش‌شان و زبان‌شان دراز بوده است. رژیم پهلوی که آمد کلاه و ریش دراز را از آنان گرفت و در نتیجه زبانشان درازتر و درازتر شد. و همین زبان درازی است که همیشه مایه‌ی محنت می‌گردد. و به فرموده‌ی سعدی علیه الرحمة:

زبان بریده به کُنجی نشسته صُمٌّ بکم   به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

شاعر گفته است: زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد.

و به قول جامی علیه الرحمه:

لاف از سخن چو دُر توان زد   آن خِشت بود که پر توان زد

کم گوی و گُزیده گوی چون دُر / تا زاندک تو جهان شود پُر
یک دسته گل دماغ پرور / از خرمن صد گیاه بهتر

علّامه عبدالفتاح گفته است:

و من سخنم را درباره‌ی دانشمندانی که رعایت اوقات و نگهداری لحظه‌ها و استفاده از وقت می‌نمودند و بهترین ثمر وقت‌شناسی را به دست می‌دادند، به آوردن شرح حال مختصری از امام حافظ ابن عساکر دمشقی پایان می‌دهم، برای این‌که در شرح زندگانی او مطالبی است که خُفته را بیدار می‌سازد و افراد سست عنصر را به تصمیم و تکان دادن همّت و عزم وا می‌دارد.

امام حافظ و دانشمند خستگی‌ناپذیر، ابوالقاسم علی بن‌حسن معروف به ابن عساکر دمشقی، متولد به سال ۴۹۹ در دمشق و متوفی به سال ۵۷۱ در دمشق است. او حتی از ضایع شدن لحظه‌ای از وقت خود پرهیز می‌کرد و در نتیجه این قدرشناسی وقت کتاب‌هایی را به مراکز علمی اسلامی اهداء نمود که مراکز امروز از چاپ کردن آن‌ها باز مانده‌اند، در حالی که او به تنهایی آن کتاب‌ها را به دست و به قلم خودش نوشت. و آنچه نوشت بر میزان تحقیق قرارداد و پایه‌های آن‌ها را محکم نمود و برگزیده‌ی آن‌ها را منظم و مرتب نمود. و کتاب‌هایی به دست داد که نشانه‌ی فضل و بزرگی اوست و اعجوبه‌ی اعاجیب به شمار می‌رود. در داشتن حافظه‌ی زیاد و وفور معرفت و بلندی همّت در تألیف و بسیاری تصنیفات محیّر العقول است. و در این جا من قسمت بسیار مختصری از شرح حال او که از سه کتاب گرفته‌ام بیان می‌نمایم و از بین آثار ایشان آنچه تعلق به کثرت جهانگردی او در طلب علم و بسیاری تألیفات او و زیادت سخت‌گیری او بر حفظ وقت است به رشته تحریر می‌آورم:

۱ ـ دانشمند برجسته و قاضی مورخ در کتاب نامی خود «وَفَیَات الأعیان» در شرح حال امام حافظ ابن عساکر چنین فرمود:

مُحدِّث شام در وقت خود و از بزرگان فقهای شافعیّه، نظر به این که علاقه‌اش بیشتر به حدیث رسول‌الله ﷺ بود به علم حدیث بیشتر معروف شد، اگر چه او در تمام علوم متداول دانا بود. او در طلب حدیث رسول‌الله ﷺ زیاد کوشش نمود و رنج سفرها و ملاقات شیوخ را متحمل شد. از این‌رو آنچه برای غیر او فراهم نشده بود، برای او فراهم شد. او بار سفر بست و به شهرها رفت و شیوخ و بزرگان علماء را دیدار کرد. در سفرها همسفر علّامهٔ ابوسعد عبدالکریم بن سمعانی بود و شمار شیوخی که سمعانی نامبرده در کشور پهناور اسلام دیده به هفت هزار شیخ رسید که همه استاد او بودند.

امام حافظ ابن عساکر، شخصی متدیّن بود که میان متون و اسانید جمع نمود. در بغداد سماع حدیث نمود و از آن جا به دمشق برگشت، پس از آن به خراسان رفت. و به نیشابور، هرات، اصفهان و جبال (مجموع شهرهای کوهستانی) وارد شد.

و تصنیف‌های مفید تألیف کرد. و در تخریج احادیث سعی بلیغ نمود. سخنش در بیان حدیث، سخنی محبوب بود. و در جمع معلومات و تألیف کتاب‌ها خوش حظّ و بخت بود. تاریخ دمشق را در هشتاد جلد قطور تألیف نمود که اگر به حساب کتاب‌های امروزه چاپ شود، شاید به هشتصد جلد برسد. و در این تاریخ عظیم عجایب علمی آورد. تاریخ دمشق از لحاظ شرط مؤلف همانند تاریخ بغداد است، اما از حیث فواید متنوع و وسعت اطلاع و شامل بودن مطالب با تاریخ بغداد قابل مقایسه نیست. قاضی ابن خِلّکان فرمود: شیخ ما، حافظ مصر، امام حافظ، علّامة زکیّ الدین ابومحمد، عبدالعظیم منذری، وقتی که صحبت از تاریخ دمشق شد، یک مجلّد از تاریخ دمشق بیرون آورد و سخنی طولانی در بیان عظمت این تاریخ بیان نمود و فرمود: گمان نمی‌کنم مگر اینکه این مرد از روزی که خود را شناخته ـ از سنّ چهار سالگی مثلاً ـ تصمیم گرفته این تاریخ را بنویسد و شروع به جمع معلومات بنماید، مگر از چهارسالگی این تاریخ عظیم را تألیف کرده باشد وگرنه عمر آدمی به نوشتن چنین کتابی وفا نمی‌کند، آن هم بعد از شهرت و مشغولیت تدریس و افاده و کارهای دیگر

زندگی. و در حقیقت حافظ منذری حرف حق گفت. و هر کسی که بر این کتاب اطلاع بیابد همین سخن را خواهد گفت. و این تاریخ دمشق که اکنون در دست ما می‌باشد، علّامه ابن عساکر آن را اختصار نمود، وگرنه خدا می‌داند که چقدر نوشته بوده که پاکنویسی آن به این عظمت رسیده است. و با این حال در حدود پنجاه عنوان کتاب‌های دیگر نیز دارد.

گفتیم که حافظ، ابن عساکر پس از شُهرت و مشغولیت و جواب سؤال پرسندگان و داشتن زن و فرزند و گرفتاری‌های زندگی باز هم توانست آنچه می‌خواهد و آن چنانکه می‌خواهد و در وقتی که می‌خواهد تصمیم خود را عملی سازد و بیش از مدّت عمر خود از علم و عمل و تألیف و محبوبیّت استفاده کند. خدا او را بیامرزد که یگانه‌ی روزگار خود بود و برای همیشه می‌تواند سرمشقی برای دانش دوستان باشد.

بلند همّتی ابن عساکر و پهناوری شهرها و قصباتی که برای ملاقات اساتید به آن جاها سفر نمود:

۲ ـ کتاب دوّمی که شرح حال امام حافظ ابن عساکر از آن نقل می‌شود:

در کتاب «تذکرة الحفاظ» ۴: ۱۳۲۸. حافظ شمس الدین ذهبی فرمود: «امام حافظ کبیر، محدّث شام، فخرالأئمة، ابوالقاسم بن عساکر صاحب تصانیف و تاریخ کبیر به سال ۴۹۹ به دنیا آمد و در سال ۵۰۵ به عنایت پدرش و برادرش، امام ضیاء الدین هبة الله، سماع حدیث در دمشق را شروع کرد و در سال ۵۲۰ از دمشق به بغداد و سپس به مکة و سپس به کوفه و سپس به نیشابور و سپس به اصفهان و سپس به مرو و سپس به هرات رفت و کتاب «الاربعین البُلدانیّة» را تألیف کرد: چهل حدیث از چهل شیخ از چهل شهر. و شمار شیوخ، یعنی استادان او ۱۳۰۳ شیخ و هشتاد و چند زن است که استاد او بودند. و جمعی بسیار از او حدیث روایت نمودند؛ از آن جمله همسفر او در طلب حدیث، ابوسعد سمعانی است. پس از آن علّامه شمس‌الدین ذهبی تألیفات ابن‌عساکر را شمرد و به پنجاه عنوان رسید. و در باب‌های

علم چهارصد مجلس املاء نمود. و املاء هر مجلسی به منزلت کتابی بود.

املاء: یعنی گفتن عباراتی تا طلاب علم آن را بنویسند و عوام آن را بشنوند و استفاده ببرند. چقدر باید سینه‌ی این دانشمند پُر از علم باشد که از حفظ در چهارصد مجلس املاء نماید و املاء هر مجلسی به منزلت کتابی باشد!

فرزند او محدّث بهاءالدین قاسم گفت: پدرم مواظب بر نماز با جماعت و بر تلاوت قرآن بود. در غیر رمضان در هفته‌ای یک ختم قرآن می‌نمود و در ماه رمضان هر روزی یک ختم قرآن می‌نمود. و در مناره‌ی شرقی از مسجد جامع دمشق به اعتکاف می‌نشست. نمازهای سُنَّت و اذکار را بسیار می‌خواند. و تمامی شب‌های نیمه‌ی شعبان و دو عید به نماز و ذکر خدا به پایان می‌رسانید. و از چهل سال به این طرف، اگر لحظه‌ای از وقت او فوت می‌شد خود را به حساب می‌کشید که چرا گذاشته است لحظه‌ای از وقتش از دست برود. و ظرف چهل سال، یعنی از لحظه‌ای که شیوخ و استادانش به او اجازه دادند که حدیث را روایت نماید و حدیث رسول‌الله ﷺ به مردم برساند، در آن چهل سال کارش جمع معلومات و شنوانیدن علم به طلّاب علم بود، حتی در خلوتگاه و گردشگاهش نیز همین کار را می‌کرد.

حافظ ابوالعلاء همدانی فرمود: ابوالقاسم ابن عساکر در بغداد به شعله‌ی آتش نامیده می‌شد، به خاطر تیزهوشی و برافروختگی و درک خوبش.

ابوالمواهب بن صَصْری می‌گوید: به ابوالقاسم ابن عساکر گفتم: آیا سرور ما مثل خودش را دیده است؟ فرمود: اینچنین مگو، برای اینکه خدای متعال فرمود: **(ولا تُزَكُّوا أنفسكم)**. آیه‌ی ۳۲ سورة النجم. «خودتان را پاک مشمارید». گفتم: خدای متعال فرمود: **(و أمّا بنعمة ربّک فحدّث)** سورة الضحی، آیه‌ی ۱۱. «و اما به نعمت پروردگارت سخن بگو» یعنی نعمتی که خدا به تو ارزانی داشت، ظاهر بنما و سپاس او را بگو و خیر رسان به مردم باش. وقتی که این آیه را گفتم. فرمود: اگر کسی بگوید که مانند مرا ندیده است، راست گفته است. آنگاه

ابوالمواهب گفت: من مثل او را ندیده‌ام و نه کسی هست که از لحاظ داشتن آن همه خصلت‌های پسندیده و بودن بر یک راه مستقیم در مدت چهل سال مثل او باشد. همیشه در مسجد در صف اول بود، مگر در صورت عُذر. و در ماه مبارک رمضان و ده روز اول ذیحجّه در مسجد معتکف بود. و هیچ گاه چشمش به دنبال املاک و خانه و مستغلات نبود. در حقیقت از این چیزها روگردان شده و این فکر را از سر خود انداخته بود. و از مناصب دنیوی و همچنین از امامت و خطابه خودداری می‌کرد. و وقتی که این مناصب بر او عرضه شد امتناع ورزید. و خود را ملزم به امر به معروف و نهی از منکر کرده بود. **(لاتأخذه فی الله لَوْمَةُ لائم)**؛ «وقتی که برای خداکاری می‌کرد سرزنش سرزنش کننده او را از آن کار باز نمی‌داشت.» سخن علامه ذهبی به پایان رسید.

ابن عساکر تمام وجود خود را وقف علم کرده بود و آموزگاران مرد و زن او بسیار بودند و نیروی محکم کاری و به خوبی انجام دادن کارها در او قوی بود.

۳ ـ امام حافظ علّامه تاج الدین سبکی در کتاب «طبقات الشافعیّة الکبری» در شرح حال ایشان چنین نوشته است: «امام جلیل، حافظ اُمّت، ابوالقاسم بن عساکر». معلوم نیست که از اجداد ایشان یکی به نام عساکر بوده باشد، چیزی که هست او به این نام شُهرت یافته است. او یاری دهنده‌ی سُنَّت پیغمبر و خادم سُنَّت است. امام اهل حدیث در زمان خود و خاتمه‌ی حافظان زبردست می‌باشد. طلّاب علم نزد منزل او رَحل اقامت می‌افکندند.

جان خود را بر انواع علوم جمع نمود. غیر از علم و عمل دوست دیگری نمی‌خواست. و منتهای آرزویش علم و عمل بود. حافظه‌ای داشت که هیچ چیز از ذِهن او بیرون نمی‌رفت. و ضابطه‌ای داشت که کهنه و نو در برابر آن یکسان بود. و طوری در علم خود محکم کاری و اتقان داشت که با علمای بزرگ پیش از خود برابری داشت، اگر نگوییم که بر آنان تَفَوُّق داشت. و کثرت علم او به حدی بود که او غنی بود و مردم همه نیازمند به علم او بودند. از جمعی از علماء سماع علم داشت. و تعداد شیوخ و استادان او از مردان ۱۳۰۰ شیخ و از

زنان هشتاد و چند استاد بود. بار سفر به سوی مکّه‌ی مکرّمه و مدینه‌ی منوّره و عراق بست. و از دیار عجم از علمای اصفهان، نیشابور، مَرو ، تبریز، میهنه، بیهق، خسروجرد، بسطام، دامغان، ری، زنجان، همدان، اسدآباد، جَیّ، هرات، بَوَن، بَغ ، بوشنج ، سَرَخس ، نوقان ، سمنان، اَبهَر، مَرَند، خویّ ، جرباذقان ، و مشکان، رودراور حُلْون و اَرجیش سماع علم داشت.

همچنین از علمای انبار، رافقه، رَحَبه، ماردین، ماکسین و غیر این‌ها از بسیاری از شهرهای دور و اقلیم‌های پراکنده سماع داشت و همیشه دور از خانه بود. و اسب را سوی شهرها و صحراهای دور دست به تنهایی می‌راند و همراهی جز تقوی و پرهیزکاری نداشت. و عزم و تصمیمی داشت که غیر از رسیدن به آرزوی خود در علم، هیچ چیز دیگری او را قانع نمی‌کرد. شیخ او ابوالفضل طوسی فرمود: نمی‌شناسم کسی را که امروز شایسته‌ی لقب الحافظ در حدیث باشد جز او. علّامه ابن نجّار فرمود: او امام محدّثین است در زمان خود. و او کسی است که برتری در حفظ و اتقان و معرفت کامل در علوم حدیث و اعتماد و کفایت و خوبی تألیف به او پایان پذیرفته است. علّامه ابن النجّار فرمود: شنیدم از شیخ عبدالوهاب‌بن‌أمین که روزی همراه حافظ ابوالقاسم ابن عساکر و ابو سعدبن سمعانی در طلب حدیث و ملاقات شیوخ راه می‌رفتیم؛ آنگاه شیخی را ملاقات نمودیم. ابن سمعانی از آن شیخ خواست تا بایستد و چیزی از حدیث را بر او بخواند. در کیسه‌ای که اوراق سماعش در آن بود بررسی نمود و برگه‌ی سماع خود را نیافت و دلتنگ شد. حافظ ابن عساکر فرمود: آن جزء که دنبالش می‌گردی راجع به چه موضوعی است؟ ابن سمعانی فرمود: «کتاب بحث و نشور» از ابن‌ابی داود است که آن را از شیخش ابونصر زینبی شنیده است. ابن عساکر فرمود: دلتنگ مباش و آن کتاب بحث و نشور را از حفظ خواند. همه‌ی آن را یا قسمتی از آن را که مورد نیاز بود. ابن نجار فرمود: که شک در این که همه‌ی آن کتاب را خواند یا بعضی از آن را، این شکّ از شیخ ما عبدالوهاب بن امین است.

امام نووی‌رحمه‌الله درباره‌ی حافظ ابن عساکر نوشت و من از خطّ او نقل کردم؛ فرمود: او ـ یعنی ابن عساکر ـ حافظ شام است، بلکه حافظ دنیاست، امام است و مطلقاً مورد اعتماد و اطمینان است.

ابن عساکر مسموعات خود را به کسی سپرده بود تا برایش بیاورد: تأخیر نمود و ابن عساکر از این تاخیر ناراحت بود تا اینکه به او رسید:

حافظ ابومحمد قاسم، فرزند حافظ بن عساکر فرمود: پدرم کتاب‌های بسیاری شنیده بود و نسخه‌های آن را به دست نیاورده بود، بنا به اعتمادی که بر رفیقش حافظ ابو علی بن وزیر نموده بود، زیرا آن چه ابن وزیر به دست می‌آورد، پدرم به دست نمی‌آورد. و آن چه پدرم به دست می‌آورد ابن وزیر به دست نمی‌آورد. در یکی از شب‌ها شنیدم که پدرم با یکی از دوستانش صحبت می‌کرد که به سفر رفتم و مثل این است که به سفر نرفته‌ام. و مسموعاتی را به دست آوردم و مثل این است که به دست نیاورده‌ام. گمان می‌کردم که رفیقم ابن وزیر کتاب‌هایی راکه سماع من است می‌آورد، مثل «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و «کتاب‌های بیهقی» و جزوه‌هایی که با اسنادهای عالی بود. رفیقم ابن وزیر، در شهر مَرو نشست و آن جا اقامت گزید. و انتظار داشتم رفیق دیگرم به نام یوسف بن فاروا جیّانی بیاید که او نیز نیامد. و انتظار داشتم رفیق دیگرم که ابوالحسن مرادی است برسد، برای اینکه می‌گفت: ممکن است بیایم به دمشق و از آن جا به شهرم اندلس بروم. و هیچ کدام از این‌ها به دمشق نیامدند. بنابراین ناگزیرم سوّمین بار به سفر بروم تا کتاب‌های بزرگ و مهم و جزوه‌ها و اسنادهای عالی را به دست آورم. چند روزی نگذشت که یکی از دوستانش درب خانه‌اش را زد و گفت: این ابوالحسن مرادی است که آمده است. پدرم نزد او رفت و او را به خوشوقتی ملاقات کرد و در خانه‌ی خودش او را منزل داد. او با خودش چهار سَفَط پر از کتاب آورده بود ـ سفط : ظرفی است که از تخته و چوب می‌سازند و در آن میوه و غیره

جای می‌دهند ـ که همه به خطّ پدرم بود که مسموعات خود را نوشته بود. پدرم از رسیدن این مخطوطات که به خاطر آن‌ها سفر کرده و مدّتی به نوشتن آن‌ها پرداخته بود، وقتی که دید همه‌ی آن‌ها سالم رسیده‌اند، خیلی خوشوقت شد و شکر خدای متعال را به جا آورد که همه‌ی مسموعات او را بدون زحمت به او رسانیده است. و زحمت سفر را از دوش او برداشته است. آن‌گاه به آن کتاب‌ها رو آورد و به نسخه‌برداری از آن‌ها پرداخت تا این‌که به مقصود خودش از آن‌ها رسید. و هر کتابی از آن کتاب‌ها را که از سفط (صندوق) بیرون می‌آورد این‌قدر شاد می‌شد که گوییا همه‌ی مُلک دنیا را به او داده‌اند. خدایش بیامرزد و از او خوشنود باشد. انتهی: عبارت تاج الدین سبکی به پایان رسید.

این هم چند صفت درخشنده بود از سیرت این امام یگانه و فرزانه، حافظ ابن عساکر دمشقی.

شما در سیرت او خواندید که چگونه دارای تبحُّر در علوم بود و چگونه کتاب‌هایی را از خود به یادگار گذاشت. اگر نه این بود که او حتی یک لحظه از حیاتش نمی‌گذاشت بی‌فایده بگذرد و روز و شب همه در فکر علم و تألیف و فایده رسانی بود. اگر این محافظت بر وقت و قدردانی حتی از دقائق و لحظات آن نبود، هیچ‌گاه نمی‌توانست چنین کتاب‌های ضخیم و پرارزش را بنویسد که مراکز علمی از طبع و چاپ کردن آن‌ها عاجزند، چه رسد به تألیف مثل آن‌ها. بنابراین ای جوانان، وقت خود را گرامی بدارید و نگذارید لحظه‌ای از وقت‌تان به هدر برود، برای این‌که وقت‌ها و لحظه‌ها گنجینه‌های خیرات و برکات هستند.

تقسیم‌بندی هر کاری برای وقت مناسب آن از اسباب کامیابی است:

آنچه برای قدرشناسی وقت جلب توجه می‌نماید، دانستن منزلت هر کار علمی است تا وقتی مناسب برایش در نظر گرفته شود، برای اینکه بعضی از کارهای علمی هر وقتی برای آن مناسب است، مثل مطالعه‌ی سریع کتاب. و بعضی از کارهای علمی است که نیازمند حضور

قلب و بیداری کامل و فکر روشن و آسودگی خاطر است.

چنین کارهای علمی که حاجت به صفای ذهن و نشاط قریحه و فهم دارد، اختصاص به وقت‌هایی دارد که وقت نزول برکات و حصول نَفَحات است: مثل سَحر و بامداد و اوقات آرام شب و هنگام فراغت قلب و در جایی که آرامش در آن باشد.

امام خلیل بن احمد فراهیدی، شیخ امام النُحاة، سیبویه، و یکی از عُقلای بنی آدم فرمود: سحرگاه بهترین وقت باصفا بودن ذهن انسان است. و علّامه جارالله زمخشری در کتاب «اساس البلاغة» در ماده‌ی (وضع) فرمود: «و در سخن یکی از علماء آمده است: وقتی که سحر ظهور کرد درِ خانه‌ام را بکوب تا بدانی موضع رأی مرا. یعنی اگر رأی مرا می‌خواهی در وقت سحر رأی مرا بخواه.

علّامه عبدالفتاح ابوغُدَّه فرمود: تمجید خلیل بن احمد و زمخشری از وقت سحر و فضل آن، زمانی بود که سحرگاه بهترین وقت نشاط عقلی و راحت جسمی در زندگی آن رادمردان بود، اما امروز اوضاع تغییر کرده و پیش مردم سحرگاه سنگین‌ترین وقت‌هاست که به خواب و سستی می‌گذرد و صفای دل و جان در سحرگاهان و استنشاق نسیم بامدادان از دست این مردم بیرون رفته است.

امام ادیب، ابوعلی حسن بن رشیق قیروانی در کتابش «العُمدَة فی محاسن الشعر و آدابه و نقده» فرمود: و از آنچه فکر را جمع می‌کند بر پُشت خوابیدن برای مطالعه است، اما قفل دریای خاطر را، مثل آغاز به کار در سحرگاه نمی‌گشاید، زیرا انسان در سحرگاه از خواب برخاسته است، و روح پراکنده نشده است و اسباب لهو و بازی درکار نیست و امور معیشت ذهن را به خود مشغول نساخته است. سحرگاه وقتی است که گوییا انسان از نو زنده شده است. و هوای سحری لطیف‌ترین هوا، و نسیم سحری نسیمی است روح افزا و درست‌ترین میزان میان شب و روز است. امّا چرا اول شب مانند سحرگاه و آخر شب نیست؟ برای اینکه اول شب موقعی است که تاریکی بر روشنایی پیروز شده، بر عکس سحر که روشنایی سحر

بر تاریکی شب پیروز شده است. و اول شب موقعی است که نفس انسانی از کارهای روز خسته و بیمار است و حاجت به شب دارد تا از خواب راحت، خستگی‌های روز را بزداید.

بنابراین شایسته است که این اوقات با صفا و پر برکت برای حل مشکلات و پاک کردن مسائل پیچیده و تصحیح اشتباهات غنیمت شمرده شود.

بیان بهترین وقت و محل برای حفظ کردن:

امام حافظ خطیب بغدادی در کتاب «الفقیه و المتفقّه» در جایی که صحبت از بهترین وقت و محل برای حفظ کردن دارد، می‌فرماید: بدان که برای حفظ ، ساعت‌هایی است که شایسته است برای کسی که قصد حفظ کردن دارد آن اوقات را رعایت بنماید. و برای حفظ جاهایی است که شایسته است برای کسی که قصد حفظ دارد در آن جاها باشد. بنابراین بهترین وقت برای حفظ کردن سحرگاه است. و بعد از آن نیمروز. و بعد از آن بامدادن. و شب برای حفظ بهتر از روز است. و هنگام گرسنگی شایسته‌تر است از وقت سیری. و لازم است برای کسی که قصد حفظ دارد بسنجد که برای او چه وقت برای حفظ کردن بهتر است، برای اینکه بعضی از مردم هستند که اگر زیاد گرسنه باشند، نمی‌توانند چیزی را از حفظ کنند. برای چنین اشخاصی مناسب است که گرسنگی را به غذای سبکی رفع کنند.

و بهترین جاها برای حفظ، جاهای بلند است، مثل بالاخانه که از جاهای پایین بهتر است. نیز هر جایی که دور باشد از چیزهایی که خاطر انسان را به خود مشغول می‌سازد. برای اینکه هر جا که دل را مشغول می‌سازد و یا بر انسان چیره می‌شود از حفظ باز می‌دارد. بر سر یک مسأله میان خطیب بغدادی و ابونصر فارابی اختلاف است: خطیب می‌فرماید که موقع حفظ باید از جاهای سبز و خرم و لب جوی آب پرهیز کرد، برای اینکه روی چمن سبز و لب جوی آب و میان کوچه در اکثر اوقات خالی از رفت و آمد نیست و نتیجه این می‌شود که انسان از حفظ باز می‌ماند. و ابونصر فارابی عادت داشت که تنهایی را می‌پسندید. و مدت

اقامتش در دمشق در محلی که آب و سبزه بود می‌نشست و کتاب خود را تألیف می‌کرد و مردمی که می‌خواستند از علم او استفاده کنند در آن جا به خدمتش می‌آمدند.

در حقیقت هر دو درست فرموده‌اند: جاهایی است که لب جوی و روی چمن سبز محل اجتماع مردم و هیاهوی آنان است، چنین محل‌هایی است که به فرموده‌ی خطیب بغدادی به کار حفظ نمی‌خورد.

و جاهایی است که لب جوی آب و بر چمن سبز محلّ خلوت است و این جاهاست که ابونصر می‌نشست و کتاب را می‌نوشت و به افاده‌ی دانش پژوهان می‌پرداخت. به عقیده‌ی این داعی لب جوی آب و بر چمن سبز و قله‌ی کوه خوش نسیم، بهترین جا برای حفظ است. ابونصر فارابی از بزرگترین فلاسفه‌ی مسلمان است. او در فاراب نزدیک مرز چین به سال ۲۶۰ به دنیا آمد و به سال ۳۳۹ در دمشق وفات یافت.

مستحب بودن دوری از جاهای پرهیاهو به هنگام حفظ کردن:

در حقیقت از اینکه برای دانشجویان جاهای خلوت و دور از مردم و جار و جنجال‌شان پسندیده‌اند، این است که خلوت به صفای ذهن و حضور قلب کمک می‌کند. و موقعی که فکر روشن شد، صحّت نظر و فهم در طلب معلومات به دست می‌آید. و علما علم را از میزان عقل طلب می‌کنند و این میزان در منتهای لطافت است و از هر مشغلتی متأثر می‌شود و از طریق مستقیم منحرف می‌گردد. از این‌رو در تحصیل علم خصوصاً علم‌هایی که باریک بینی و فهم قوی می‌خواهد، رعایت زمان و مکان را لازم دانسته‌اند تا فهم درست حاصل شود و تصوّر و حکم را به درستی دریافت.

امام محدّث و فقیه ادیب، ابوسلیمان حمد بن محمد خطّابی متولد سال ۳۱۹ و متوفای سال ۳۸۸، چنانکه شرح حالش در کتاب «یتیمة الدهر» دوستش، ثعالبی آمده است، فرمود: موقعی که در خلوت هستم، ذهنم صفا می‌یابد و مطالب درخشنده‌ای بر من عرضه می‌شود

که به منزلت برق در تاریکی است. و موقعی که پیاپی آواز الاغ‌ها به گوشم می‌رسد حالتی به من دست می‌دهد که لکنت زبان می‌گیرم و نمی‌توانم سخن بگویم. از بین علوم، علمی است که فایده‌اش اندک است و از کمالیّات است و ندانستن آن مایه‌ی نقص نیست، نفع آن اندک است و حاجت به آن اندک‌تر است؛ چنین علمی شایسته نیست وقت گران‌بها را در تحصیل آن از دست داد، برای اینکه مشغول مفضول شدن از رسیدن به فاضل و افضل باز می‌دارد.

همچنین فرموده است: و هرگاه به طلب علم مشغول شدی، بدان که علم بار است پس بنگر که چه چیز را بار می‌کنی. و موقعی که دانستی آن بالا و پایین بردن دارد، دل خود را مشغول علمی بساز که بهتر است.

بنابراین سزاوار است که شخص عاقل ذهن قوی و وقت گران‌بهای خود را صرف علمی بسازد که بهتر است. تا از آن علمِ بهتر زندگی بهتر بیابد و نیکبختی دو جهان را برای خود ذخیره نماید.

خوب است که انسان وقتی احساس خستگی و ملال نمود خود را فریب دهد:

در کتاب «الحثّ علی طلب العلم» ۱: ٦٦ تألیف علّامه ابو هلال عسکری آمده است که: ابوالقاسم، عبیدالله بن محمد اسدی معتزلی، ادیب نحوی عروضی، معروف به ابن جَرو مَوصلی متوفی ۳۸۷ فرمود: شایسته است که انسان درس اخبار و اشعار را برای وقت خستگی به تأخیر بیندازد.

و ابوالفتح محمد بن جعفر همدانی بغدادی، ادیب نحوی، لغوی، معروف به ابن المراغی فرمود: شایسته است که انسان در درس خود را بفریبد. انتهی: سخن ابوهلال عسکری به پایان رسید.

علّامه عبدالفتاح ابوغده فرمود: قصد ابن المراغی از اینکه شایسته است انسان در درس خود را بفریبد، این است که اگر در درسی سستی و خستگی دچار انسان شد، درس را رها

نکند و از خواندن باز نماند، بلکه به خود بگوید که خسته نیستم و نشاط خود را از دست نداده‌ام، بهتر است درسم را ادامه بدهم تا از دیگران عقب نیفتم. به این طریق نشاط خود را بازیابد. اصولاً تلقین نفس اثری عجیب دارد.

عواملی که خستگی را از بین می‌برد و خواب و سستی را می‌راند:

درمان ملولی و خستگی و راندن خواب و سستی به وسیله‌ی این عوامل امکان‌پذیر است: جویدن آدامس، رفتن به فضای آزاد، تغییر دادن محل، بدن شستن، قدم زدن، شستن سر و صورت، مطالعه‌ی کتاب دیگر و نظیر آن‌ها هر چه که خستگی و سستی را رفع کند.

معمولاً هر جسمی به نوعی صلاح می‌یابد و هر نشاطی کلیدی دارد که بر افراد حریص بر علم و دانش پنهان نمی‌ماند.

لازم است رعایت کردن اصل الأهَمُّ فالأهَمّ و مقدم داشتن مُهم بر غیر مهم:

امام حافظ خطیب بغدادیرحمه‌الله فرمود: علم مانند دریاست، یعنی آیا ممکن است دریا را به پیمانه خشک کرد؟ دریا را نمی‌توان به پیمانه تمام کرد. و علم مانند معدن‌هایی است که حاصل آن پایان ندارد. بنابراین خود را به الأهمّ (مهم‌تر) مشغول دار و آنچه اهمیّتی ندارد به آن مشغول مشو و کسی که غیر مهم را دنبال کرد، خود را از مهم محروم ساخته است. انتهی: سخن خطیب به آخر رسید.

و این فرموده‌ی خطیب بغدادی همان است که عباس بن حسن علوی به آن اشاره فرمود: خطیب در تاریخ بغداد ۱۲: ۱۲٦ شرح حال او را آورد و نصیحت او را که از بهترین نصیحت‌هاست یاد نمود و آن نصیحت این است: بدان که رأی تو آن وسعت را ندارد که به همه چیز برسد، بنابراین رای خود را آماده ساز برای آنچه مهم است. و مال تو آن قدر نمی‌تواند باشد که به همه‌ی مردم برسانی، بنابراین مال خود را اختصاص بده به کسانی که

اهل حقّ هستند. و بزرگواریت نمی‌تواند که به همه‌ی عوام برسد، بنابراین بزرگواری خود را به اهل فضل اختصاص بده. و شب و روزت نمی‌توانند بـه هـمه‌ی حـاجت‌هایت بـرسند، بنابراین وقت خود را به خوبی قسمت کن میان وقتی که باید به‌کار مشغول شوی و وقتی که باید راحت خود را دریابی. برای اینکه اگر رأی خود را در غیر مهم به‌کار ببری، مـهم را خوار داشته‌ای. و این روش مانند این است که دانشجو در روزهایی که امتحان در پیش دارد کتاب‌های درسی خود را کنار بگذارد و به خواندن جنگ رستم و اسفندیار بپردازد که در این‌صورت در امتحان موفق نمی‌شود و زحمت یک ساله‌اش بر بـاد مـی‌رود. ازایـن‌روی همیشه باید به آنچه مهم‌تر است پرداخت و در وقت امتحان به کتاب‌های درسی و آماده شدن برای امتحان پرداخت تا موفّق شد.

و اگر وقتت را در شب و روز در کاری که به آن نیازی نداری به‌کار ببری، وقتی برای رفع نیازت به وقت نیاز داری، به خواری می‌افتی.

این‌هایی که یاد شد همه اشاراتی بود در بیان ارزش وقت نزد آن دانشمندان برجسته و آن پیشوایان خُجسته، کسانی که با یادکرد ایشان از یادکـردن بسـیاری از دانشـمندان دیگـر صرف‌نظر کردیم. و در حقیقت همه‌شان مایه‌ی افتخار اسلام و بلکه مایه‌ی افتخار انسانیّت بودند؛ آنان مردمی بودند که خدای عزّوجلّ فخرشان را پایه‌گذاری فرمود؛ بنابراین بالاتر از افتخار ایشان افتخاری نیست؛ و هر چند کسی دارای فخری عظیم باشد به افـتخار ایشـان نمی‌رسد.

روی این اصل، ای خواننده‌ی بزرگوار، آنچه را که شنیدی و خواندی شگفت مـدان؛ وقتی که خواندی فلانی بیش از صد کتاب تألیف نمود و با تألیفات در هر علمی بهترین بهره و حظّ را یافته است؛ زیرا ایشان وقت خود را حفظ کردند و نگذاشتند غفلت باعث از میان رفتن وقت‌شان گردد؛ لحظه و دقیقه و ساعت همه را در راه علم نافع و مهم به‌کار بردند. و بدین سبب آن همه افتخار را به دست آوردند.

یاد کردن گروهی از دانشمندان که پنجاه تألیف تا صد تألیف یا بیشتر داشتند:

استاد جمیل العظم دمشقی متوفی به سال ۱۳۵۲ کتابی نوشته است به نام: «عقد الجوهر فی تراجم من لهم خمسون تصنیفاً فمئةً فأکثر». در این کتاب اشخاص بسیاری یاد نموده است که به بسیاری تألیفات و مصنّفات مشهورند؛ از قبیل:

ابن جریر طبری، ابن‌الجوزی، نووی، ابن سینا، ابن تیمیّة، ابن القَیِّم، غزالی، ابن‌حجر عسقلانی، بدرالعینی، سیوطی، علی‌القاری، مناوی، عبدالغنی نابلسی و عبدالحیّ لکنوی. و افرادی دیگر از کسانی که تألیف هر یک از ایشان از یکصد کتاب یا از پنجاه کتاب بیشتر است.

وقتی که بر شرح حال هر یک از آن دانشمندان فاضل و مشهور آگاه شدی، همّت باعث می‌شود تا بکوشی و خودت را به ایشان برسانی، اگر دارای همّت بلند هستی و قدر عمر و وقت خود را می‌دانی. و از جهان نروی مگر موقعی که از دسترنج خود سی کتاب یا چهل کتاب یا پنجاه کتاب به یادگار گذاشته باشی. (و یزید الله فی الخلق مایشاء. و یختصّ برحمته من یشاء والله واسع علیم)؛ «و خدا زیادی فرماید در مخلوقاتش آنچه را که بخواهد. و خدای متعال اختصاص می‌دهد به رحمتش هر که را بخواهد و خدا پهناور است فضل او و بسیار داناست به همه چیز».

بیان چیزهایی که بر وقت‌یابی و استفاده از آن کمک می‌کنند:

و برای حفظ وقت و به دست آوردنش از قدیم در وصف طالبی که آمادگی تحصیل علم دارد و امید نابغه شدنش هست، گفته شده که باید شتاب نوشتن و شتاب خواندن و شتاب راه رفتن را داشته باشد.

حافظ ابن رجب حنبلی در ذیل کتاب «طبقات الحنابلة» در شرح حال حافظ شیخ الاسلام ابی اسماعیل هَرَوی، خواجه عبدالله انصاری حنبلی، که متوفای سال ۴۸۱ هجری است،

آورده است که حافظ محمد بن طاهر مقدسی فرمود که از ابواسماعیل انصاری شنیدم که می‌فرمود: محدّث واجب است که سریع‌المشی، سریع‌الکتابة و سریع‌القراءة باشد، یعنی عالم به حدیث باید شتاب نویس شتاب خوان شتاب راه رونده باشد. شتاب راه رفتن طالب برای این است که در اندک زمانی بتواند به شیوخ و استادان علم حدیث برسد. و شتاب نوشتن و شتاب خواندنش برای این است که وقت را مختصر نماید و حفظ وقت نماید برای کارهای دیگر و برای زیادکردن علم خود. و این وصف‌هایی که یاد شد یقیناً به زیادت توشه‌گرفتن از علم و استفاده نمودن از شیوخ و علماء در مدت کمتری از وقت و عمر کمک می‌کنند.

عبدالفتاح می‌فرماید: من وصف چهارمی را بر آن‌ها افزوده‌ام و آن اینکه سریع الأکل باشد، یعنی کم خوراک باشد، زیرا اگر خوردن خوراک را طول بدهد، آن وقت اندوخته را که از شتاب خواندن و نوشتن و راه‌رفتن به دست آورده است با طول دادن در وقت خوراک خوردن و پرخوری و بیرون دادنش از دست می‌دهد. و بنده‌ی داعی وصف پنجمی برآن‌ها افزوده‌ام و آن اینکه کم خواب باشد و زود از خواب بیدار شود. بنابراین طالب علم حدیث، باید شتاب راه برود، شتاب بنویسد، شتاب بخواند، کم خوراک باشد و کم خواب باشد تا بتواند به خوبی استفاده از وقت نماید و به خوبی از نصیحت بزرگان پیروی نماید. قاضی عیاض مالکی رحمه الله در کتاب «الشّفا بتعریف حقوق المصطفی صلی الله علیه وسلم» ۱۰۹:۱ در فصل هفتم از باب دوم فرموده است: همیشه عرب و حکیمان افتخار به کم خوابی و کم خوراکی می‌نموده‌اند و نکوهش پرخوری و پرخوابی می‌کرده‌اند، زیرا پرخوری دلیل حرص و کودنی و باعث بیماری و سنگین شدن بدن و محروم شدن از نشاط و چابکی و کارآمدی است. آن چنانکه کم خوراکی دلیل قناعت و خودداری و سبب تندرستی و صفای باطن و تیزهوشی است. زیرا پرخوری به آشامیدن آب زیاد منجر می‌شود و پرخوری و پرآشامیدن به خواب سنگین و پرخوابی می‌انجامد. و چه فایده دارد عمری که به پرخوری و پرخوابی و رفت و آمد زیاد به مستراح بگذرد. و در حکمت‌های لقمان حکیم آمده است: ای پسر

عزیزم! وقتی که معده پر شد، فکر به خواب می‌رود و حکمت گنگ می‌شود و اعضای بدن از عبادت خدا باز می‌ماند.

سفیان ثوری فرمود: به اندک خوری، شب بیداری به دست می‌آید. سحنون فرمود: علم به صلاح نمی‌آید برای کسی که می‌خورد تا سیر شود. سیدنا عمر رضی الله عنه فرمود: شما را برحذر می‌دارم از پرخوری، برای اینکه پرخوری وسیله‌ی سستی از نماز و باعث فساد جسم و رساننده به بیماری است. بر شما باد میانه‌روی که آن از اسراف به دور است و باعث صحّت بدن و بیشتر نیرو گرفتن در عبادت می‌شود و انسان هلاک نمی‌شود مگر وقتی که شهوت و خواسته‌اش را بر دین ترجیح داد.

طالب علم باید خوراک و خواب و استراحتش به قدر ضرورت باشد:

امام نووی: در مقدمه‌ی گرانقدر کتاب عظیم «مجموع» فرمود: سزاوار است که طالب علم حریص بر تعلّم و فراگرفتن علم باشد و در همه اوقات: شب و روز، در سفر و حضر بر فراگرفتن علم مواظب باشد و وقت خود را صرف غیر علم نکند، مگر به قدر ضرورت. و برای خوراک و خواب مقداری از وقت صرف آن‌ها نماید که ناگزیر از آن باشد. و برای استراحت به قدری که ملال و خستگی را از خود دور کند و مانند این‌ها از هرچه که از ضروریات است. اگر می‌توانست مثل خود امام نووی همیشه روزه باشد و یک بار خوراک بخورد و آن هم اندک و روز و شبی ربع ساعت نشسته بخوابد، خوب بود؛ اما افسوس که این روش کار همه کس نیست.

ابوالوفا، ابن عقیل فرمود تا می‌توانم از وقت خوراکم کم می‌کنم:

پیشتر در شرح حال امام ابوالوفا ابن عقیل حنبلی گفتیم که او می‌فرمود: منتهای کوشش دارم تا وقت خوراکم راکم نمایم، تا جایی که کاک نرم شده را با آب بلعیدن بر خوردن نان

ترجیح می‌دهم، زیرا میان این دو تفاوت جویدن است. و تا وقت برای مطالعه‌ام بیشتر شود یا فایده را بنویسم که اگر مشغول نان خوردن بشوم نوشتن آن فایده از دستم بیرون می‌رود. و در حقیقت با شکوه‌ترین تحصیل، نزد عقلاء به اجماع علماء وقت است. و همین وقت غنیمتی است که باید فرصت آن را به دست آورد، برای اینکه تکالیف زندگی بسیار است و وقت زودگذر است. انتهی: گفتار ابن عقیل به پایان رسید.

دو بیت شعر از امام جلال‌الدین سیوطی است درباره‌ی آنچه طالب علم برای به دست آوردن وقت نیاز دارد.

پس از آن دیدم که امام حافظ جلال الدین سیوطی رحمه الله اشاره فرمود به نیاز طالب علم به شتابیدن در خوراک خوردن، راه رفتن و نوشتن برای به دست آوردن وقت. و اشاره فرمود به این دو بیت:

حَدَّثَنا شیخنا الکِنانی   عن أبیهِ صاحبِ الخِطَابَه
أسرع أخا العلم فی ثلاث   الأکل و المشی و الکتابة

شیخ ما امام قاضی القضاة بدرالدین احمد بن ابراهیم کنانی مصری حنبلی رحمه الله به ما خبر داد از پدرش که خطیب بود و فرمود: بشتاب ای برادر علم (ای طالب علم) در سه چیز: در خوراک خوردن و راه رفتن و نوشتن.

آنچه از وقت فوت شد بر نمی‌گردد:

دیروز که گذشته است اگر همه‌ی خلایق دست به دست هم بدهند که دیروز را برگردانند محال است که بتوانند. بنابراین ای برادر دانا و ای تیزهوش با فهم خردمند، تو را تشویق می‌کنم که وقت خودت را برای خودت نگه داری و نگذاری که وقت را بدون فایده از دست بدهی، برای اینکه زمانی که در آن هستی زودگذر است، نه تازه می‌شود و نه بر می‌گردد. شاعر گفت:

ما مضی فات و المؤمَّل غیبٌ و لک الساعة الَّتی أنت فیها

تفسیر آن به قول سعدی علیه الرحمة:

سعدیا دی رفت و فردا همچنان معلوم نیست

در میان این و آن فرصت شمار امروز را

دیروز صحیح است که رفته است، اما حساب خوب و بد واقع در آن از بین نرفته و حساب دیروز به جای خود باقی و در دفتر اعمال انسان ثبت و ثواب و کیفر آن برقرار است. مسکین آدمی با این همه غرور و غفلت در مقابل دو لقمه نانی که می‌خورد انواع حساب باید داشته باشد: **(ما یلفظ من قول إلّا لدیه رقیب عتید)**. [ق: ۱۸] «هیچ کلمه‌ای از زبان آدمی خارج نمی‌شود مگر نزد اوست مراقبی آماده». هر نظری که به چشم می‌نگرد، آنچه به گوش می‌شنود، قدمی که بر می‌دارد، هر قصدی که بر آن تصمیم می‌گیرد، همه در حساب اعمال آدمی است. نظر او به سوی حلال است یا حرام، آنچه می‌شنود خوب است یا بد، قدمی که بر می‌دارد به سوی خیر است یا شرّ، قصدی که می‌کند و تصمیم انجام آن را دارد اگر بتواند، آیا قصد خیر است یا قصد شر؟ همه‌ی این‌ها مورد حساب است. افسوس از غفلت ما که وقت را به هیچ می‌گیریم و چشم به هم نزده موقع رحیل از دارالفنا الی دارالقرار می‌رسد و آن وقت خدا می‌داند که چقدر افسوس و حسرت می‌خوریم و لیکن بدون فایده. بنابراین بر به دست آوردن زمان و استفاده از آن به وسیله‌ی منظّم کردن خودت و کردارهایت و اوقاتت حریص باش. این نظم مورد لزوم است: معلم باشی یا متعلّم، مؤلّف باشی یا مطالعه کننده، مستمع باشی یا قاری، تالی قرآن باشی یا عابد. به خود ستم نکن به گونه‌ای که وقت را غنیمت نشمری و ساعت‌های زندگی‌ات را بر باد دهی و غابن و مغبون باشی و عمرت را ضایع کرده باشی. روی دلت به سوی استراحت راغب باشد و در به دست آوردن فضایل رغبتی نداشته باش.

سستی رفیق بدی است و آسایش و تن آسایی نتیجه‌اش پشیمانی است:

امام مربّی، ابوالفَرَج بن جوزیؒ در نامه‌ی نصحیت‌آمیزی که به فرزندش نوشت و نام آن نوشته را «لَفْتَةُ الکبد فی نصیحة الولد» نامید، چنین فرمود:

سستی در به دست آوردن فضیلت‌ها چه بد رفیقی است. و آسایش و تن آسایی باعث پشیمانی است، پشیمانی‌ای که بر هر لذّتی چیره آید. بنابراین آگاه باش و برای سعادتت تلاش کن و بر آنچه گذشت از کوتاه‌کاری اظهار پشیمانی کن. و بکوش برای رسیدن به کاملان مادامی که وقت کوشش برای رسیدن به کاملان وجود دارد. و شاخه‌ات را آبیاری کن، مادامی که خشک نشده و در آن رطوبتی باقی است. و به یاد بیاور ساعتی از وقتت که ضایع شد. و همین کافی است که اندرزی باشد، برای اینکه لذّت سستی در آن از بین رفت و مرتبت فضایل از دست رفت. در حالی که اگر وقت ضایع نشده بود، مرتبه‌ای از فضایل به دست آمده بود. و همّت‌ها در بعضی اوقات کوته‌کاری می‌نماید و موقعی که تشویق شد به سیر خود ادامه می‌دهد. و هر همّتی که ایستاد پستی خود را نشان داد، برای اینکه همّت عالی به پستی خوشنود نخواهد شد.

هر کسی که عالی همّت باشد در صدد علو و رفعت خود بر می‌آید و آن پست همّت است که به پستی راضی می‌شود.

بالا رفتن نفس به سوی فضایل نشانه‌ی شرف و بزرگواری آن است:

و از نَفس بخواه تا راه فضایل را در پیش گیرد. و این منتهای مقصود مجتهدان است. فضایل هم تفاوت دارد، شخصی آن را در زُهد و بی‌میلی در دنیا می‌داند و شخصی آن را در مشغول شدن به عبادت می‌داند و در حقیقت فضایلی که کاملند از جمع بین علم و عمل به دست می‌آیند. و وقتی که علم و عمل هر دو حاصل شدند، صاحب علم و عمل را به بالاترین مقام می‌رسانند. و غایت مقصود همین است که علم و عمل با هم به دست آیند. و به

اندازه‌ی عزم و تصمیم منزلت‌های بزرگ فراهم می‌شود. بنابراین شایسته است که همّت به سوی کمال بالا رود. مردمی در زُهد ایستادند که زهد خودش مقصود است. و مردمی مشغول علم شدند و ندانستند که علم برای عمل است. و نادر هستند مردمی که میان علم کامل و عمل کامل جمع نمایند.

و نه هر چه قصد آن می‌شود مراد مقصود است، و نه هر طالبی یابنده‌ی مطلوب خود است. و نه هر کسی که کاری را آغاز نمود به آخر می‌رساند. و نه هرچه دل بخواه انسان است به دست می‌آید. و چنانکه ابوالطیب متنبی گفت:

و ماکل هاو للجمیل بفاعل ولاکلّ فعّال له بمُتمّم

نه هر کسی که هوا خواه خوبی است برای حصول آن دست به‌کار می‌شود. و نه هر کسی که کاری را آغاز می‌کند آن را به اتمام می‌رساند.

ولکن وظیفه‌ی بنده کوشش کردن است. و هرکس در کاری که برای آن آفریده شده است موفق می‌شود. پایان سخن ابن الجوزی با اندک تصرّف.

بیان مهم‌ترین کاری که بر غنیمت شمردن وقت کمک می‌کند:

در واقع چیزی که مساعدت می‌نماید بر اغتنام وقت، منظم نمودن اعمال است و دوری از مجلس‌هایی که از خیر خالی است و ترک کردن از هر چیز که بیهوده است و همنشینی با مردمی که اهل کوشش و تیزهوش و بیدار هستند و نمی‌گذارند دقیقه‌ای از وقت‌شان بی‌فایده بگذرد. و نیز خواندن سیرت دانشمندانی که یگانه‌ی روزگار خود بودند و شرح حالشان تکان دهنده است، مانند دانشمندانی که در این کتاب شرح حالشان گذشت. و لذّت بردن از شیرینی قدر وقت‌شناسی برای نتیجه گرفتن از وقت در خدمات ارزنده‌ی علمی. و غرق شدن در خوشی مطالعه‌ی کتاب و افزودن معلومات و پاکسازی و تحقیق در معلومات، برای اینکه این گونه مسایل هستند که تو را آشنا به ارزش وقت می‌سازند. قدر وقت‌شناسی را در

وجودت بر می‌انگیزانند تا همیشه در صدد حفظ وقت و نگهداری آن و به کارگرفتن وقت در اعمال صالح برآیی.

وقت یعنی حیات، وقت یعنی عمر و زندگی:

استاد ناصح درستکار، حسن بنّاء رحمه الله فرمود: کسی که حقّ وقت را شناخت زندگی را یافته است. برای اینکه وقت حیات است. عماره رحمه الله شاعر، فقیه و ادیب یمنی متوفی سال ۵۶۹ قصیده‌ای دارد که قاضی ابن خلّکان در «وفیات الأعیان» آن را آورده و معنای ابیاتی از آن چنین است:

هرگاه سرمایه‌ات عمر تو باشد، بپرهیز از مصرف کردن عمر در غیر واجب.

و میان رفتن شب و آمدن صبح معرکه‌ای است که لشکر آن شگفتی‌ها را به سوی ما می‌آورد.

و شاعر ادیب مصری احمد شوقی رحمه الله فرمود:

قلب در حرکاتش به شخص می‌گوید. زندگی عبارت است از دقیقه‌ها و ثانیه‌ها، کاری کن که بعد از وفاتت اسم و آوازه‌ات بالاگیرد، برای اینکه ماندن نام نیک آدمی، عمر دوم اوست.

حفصة دختر سیرین خواهر محمد بن سیرین فرمود: وقت کار، ایّام جوانی است:

عمر حقیقی انسان که در آن فعالیت دارد در سنّ جوانی است، برای اینکه جوانی زمان کار و تحصیل علم است، همان‌گونه که جوانی ایام بخشش و تولید است. در جوانی نیروی فکر و بدن هر دو فراهم است. و همّت در جوانی عالی است و بیماری و موانع زندگی به سبب اندکی متعلقات به دور از آدمی است. تابعی جلیل، حفصة بنت سیرین می‌فرمود: ای گروه جوانان، از وجودتان بهره‌برداری کنید تا وقتی که جوان هستید، برای اینکه عمل و کار

را ندیدم، مگر در ایام جوانی.

حفصة دختر سیرین، خواهر گرامی امام محمد بن سیرین یکی از زنان بلند نامی است که تابعی بود و از فقه و حدیث بهره‌ای وافر داشت؛ در صلاح و تقوی معروف است و گفته‌ی او از لحاظ اعتبار سَنَد است. به سال ۱۱ هجری به دنیا آمد و به سال ۱۰۱ در عمر نود سالگی وفات یافت. رحمها الله تعالی. شرح حال او در «صفة الصفوة» ابن الجوزی ۴: ۲۴ و «تهذیب التهذیب» ابن حجر ۱۳: ۴۰۹ آمده است.

امام نووی در مقدمه‌ی کتاب عظیم خود «المجموع» ۱: ٦۹ فرموده است: «سزاوار است برای دانشجو که تحصیل علم را در وقت فراغت غنیمت بشمارد. و در وقت نشاط و جوانی و نیرومندی بدن و آسودگی خاطر منتهای کوشش خود را در فراگیری علم به‌کار گیرد، پیش از اینکه عوارض سستی پدید آید و انسان نتواند کاری کند». چه بسیار هستند کسانی که جوانی و فراغت را از دست می‌دهند و در پیری زانوی غم به بغل می‌گیرند و بر گذشته که به نادانی گذشته است اشک می‌ریزند. اما چه سود که گذشته برنمی‌گردد.

امام احمد فرمود: شباب و جوانی را به چیزی شباهت می‌دهم که در آستینم بود و افتاد:

عمر طولانی روز به روز می‌گذرد. و چه بسیار که فراموش می‌کنی که عمر به شتاب می‌گذرد و آنچه گذشت برنمی‌گردد. و گمان می‌کنی که زمان دراز می‌ماند. و واقعیت غیر از این است.

امام احمد فرمود: جوانی را شباهت به چیزی ندادم، مگر به چیزی که در آستینم بود و افتاد. این در حالی بود که ۷۷ سال عمر کرد.

بنابراین جوانی اگر بماند باز هم مدت ماندنش اندک است. و عمر اگرچه طولانی باشد کوتاه است. خدا بیامرزد شاعری که این ابیات را گفت:

أذان المرء حین الطفل یأتی   و تأخیر الصلاة إلی الممات

دلیـــــل أنّ محـــیاه یســـیر　　کما بـین الأذان إلی الصـلاة

اذان گفتن شخص در گوش شیرخوار وقتی که به دنیا می‌آید و به تأخیر انداختن نـماز جنازه بر او تا اینکه بمیرد، دلیل بر این است که عمر و زندگی‌اش اندک است. مثل فاصله‌ی میان اذان و نماز.

شاعر دیگری گفت:

و ما بـین مـیلاد الفـتی و وفـاته　　إذا نـصح الأقـوام أنـفسهم عُـمرُ

لأنّ الذی یأتی شـبیه الذی مـضی　　و ما هو إلّا وقتک الضـیّق النزر

و میان تولد شخص و وفات او، اگر مردمان نصیحت خود بنمایند عمری نیست، زیرا کسی که می‌آید شبیه کسی است که رفته است. و عمر نیست، مگر همان وقت تنگ اندک تو.

امروزه میان دانش‌آموزان کسالت عقلی شیوع دارد:

باعث افسوس و تأسف این است که امروزه میان دانش‌آموزان کسالت عقلی شیوع دارد. بدین صورت که هـمه طـالب راحـتی و خـوشی هسـتند و جـدیّت و مـداومت بـر درس نمی‌خواهند. روی این اصل، خوشی و انواع کارهای بیهوده نزد آنان یکی از خواسته‌های زندگی محسوب می‌شود. خوشی گردش و انواع لباس و خوشی خوراک و خواب طولانی خواسته‌ی اساسی آنان شده است. و وقتی برای درس و تحصیل ندارند. و حالشان شباهت حال کسی است که احمد بن فارس لغوی در این دو بیت حال او را گفته است:

إذا کان یؤذیک حـرّ المـصیف　　و یبس الخریف و برد الشـتاء

و یلهیک حسن زمان الربـیع　　فأخذک للـعلم قـل لی مـتی؟!

اگر گرمای تابستان و خشکی پائیز و سرمای زمستان تو را می‌آزارد و خوبی هوای بهار تو را به خود مشغول می‌دارد، پس بگو چه وقت علم را فرا می‌گیری؟

یعنی آن کسی که طالب علم است و شوق فراگرفتن علم او را از همه چیز جدا ساخته است، نه از گرمای تابستان می‌ترسد و نه از خشکی پاییز می‌ترسد و نه از سرمای زمستان می‌لرزد و نه خوبی هوای بهار او را به خود مشغول می‌سازد. او طالب علم است و همیشه در راه علم گام برمی‌دارد تا به خواسته‌ی خود که نابغه شدن در علم است برسد.

آلوسی پسرزاده‌ی آلوسی مفسر، و حرص شدید او بر درس و علم:

علّامه ابوالمعالی محمود شکری آلوسی پسرزاده‌ی محمود آلوسی مفسّر، او مردی ادیب بود و در سال ۱۳۴۲ در بغداد وفات یافت. امتیاز او این بود که بر وقت خود خیلی حریص بود و هیچ چیز او را از درسش باز نمی‌داشت، نه چِلّه‌ی گرمای تابستان و نه چلّه‌ی سرمای زمستان. و چه بسیار اتفاق می‌افتاد که اگر یکی از شاگردانش از درس غایب می‌شد، در معرض انتقاد و درشتی سخن او واقع می‌شد.

دانش‌آموز او شیخ بهجت اثری می‌گوید: روزی که بسیار ناراحت‌کننده بود و باد سخت و باران شدید و گل بسیار کوچه‌ها باعث شد که آن روز غایب شوم و فکر نمی‌کردم در چنان روزی شیخ برای درس به مدرسه آمده باشد، فردای آن روز که به مدرسه رفتم، دیدم که با لحن خشمناک می‌فرماید: **ولاخیر فیمن عاقه الحرُّ و البرد:** خیری نیست در کسی که گرما و سرما باعث غیبت او شود.

انسان در بزرگسالی از سن جوانی و کودکی مشغول‌تر و ناتوان‌تر می‌شود:

گاه است که این خیال برای بعضی پیش می‌آید که روزهای آینده، فراغت بیشتری برایش پیش می‌آید و زمانه در آینده وقتی بهتر و به دور از مشاغل و گرفتاری‌ها فراهم می‌سازد. اما من به شما می‌گویم:

هر چقدر سنّ و سالت بیشتر می‌شود، مسؤولیت و تعلقاتت بیشتر و اوقاتت تنگ‌تر و

توانایی‌ات کمتر می‌شود، برای اینکه وقت در پیری تنگ‌تر و جسم در پیری ناتوان‌تر و تندرستی و نشاطت در آن کمتر است. و واجبات و مشاغل بیشتر و سخت‌تر می‌شود. بنابراین ساعت‌های عمر را گرامی بدار و کار امروز را به فردا میفکن که فردا را کاری دیگر است. هیچ ظرفی نمی‌تواند خالی باشد، اگر چیزی در آن نباشد هوا آن را پر می‌کند. و هر زمانی پر از مشاغل و کارها و اتفاقات ناگهانی است.

شریف محدّث عباسی وصیّت کرد که روی قبر او بنویسند: «حاجت‌هایی است که انجام نگرفت و آرزوهایی است که حاصل نشده است و جان‌هایی است که مُرد و هزار و یک حسرت با خود برد».

عالمی می‌فرماید: روزهای شادمانی اندک است و روزهای نابسامانی بسیار است.

ابوالفتح بستی می‌فرماید: **إنْ سَرَّک زمن ساءتک أزمان:** اگر روزی تو را خوشوقت کرد روزها تو را بدحال نماید.

و دیگری گفت:

عروس بی‌عزا را مام گیتی نیست اندر یاد

زحق مگذر که آن شادی به این شیون نمی‌ارزد

یکی از علماء در ابیات زیر چنین می‌گوید:

یقولون إنّ الدهر یومان کلّه — فیوم مسرّات و یوم مکاره

و ما صدقوا و الدهر یوم مسرّة — و أیّام مکروه کثیر البدائة

می‌گویند: زمانه دو روز است: روزی شادمانی‌هاست و روزی نابسامانی‌ها. راست نگفته‌اند، زمانه یک روز خوشی است و روزهای ناخوشی و پیش‌آمدهای ناگوار بسیار است.

از این نوع گفتار زیاد است و هیچ کدام واقعی نیست. برای اینکه هر کس خوش و ناخوش او در وجود خود اوست. ملاحظه بفرمایید: کسی که عینک سیاه بر چشم نهاده همه

چیز را سیاه می‌بیند. کسی که صفراء بر او غالب شده مزه‌ی همه‌ی چیز را تلخ می‌بیند، در صورتی که نه همه چیز سیاه است و نه همه چیز تلخ است. اشخاص بدبین همه چیز را بد می‌بینند. و اشخاص خوشبین همه چیز را خوب می‌بینند. یقیناً شما می‌دانید که اگر ده شخص به خانه‌ای بروند، یکی مهندس، یکی نجار، یکی آهنگر، یکی شیشه ساز، یکی پارچه فروش، یکی مبل ساز، یکی رنگ زن، یکی خانه ساز، یکی دانشمند، یکی حقّه باز، وقتی که به آن خانه داخل می‌شوند هر کدام نظر به کار مربوط به خود می‌کند. مهندس از نقشه‌ی خانه سخن می‌گوید. نجّار از درهای تخته‌ای صحبت می‌کند. آهنگر از قفل و کلید آهنی تمجید می‌کند. شیشه ساز از درهای شیشه‌ای تعریف یا انتقاد می‌نماید. پارچه فروش از پارچه‌ی پرده‌ها تعریف یا عیبجویی دارد. مبل ساز از میز و صندلی و گُل میز صحبت دارد. رنگ زن به رنگ خانه چشم دوخته است. خانه ساز از طول و عرض اتاق و تناسب آنها سخن دارد. دانشمند از کتاب‌هایی که در قفسه است بررسی می‌نماید. حُقه باز می‌خواهد نیرنگی به کار ببرد و هنر خود را نشان دهد. الحاصل:

این جهان کوه است و فعل ما ندا باز می‌گردد به سوی ما صدی

ما همه کشته‌ی خود را درو می‌کنیم. ما همه جزای کار خود را می‌یابیم. ما همه نقش خود را در آب می‌بینیم.

جهانی که خدای بسیار مهربان ساخته و پرداخته است، همه‌اش خوبی، همه‌اش زیبایی، همه‌اش قدرت‌نمایی، همه‌اش کشتزار آخرت است تا چه کسی چه بکارد. ما عادت کرده‌ایم که خطای خود را نادیده می‌گیریم و هنر دیگران را عیب می‌دانیم. اگر ده چیز مورد دلخواه داریم، شکر آن را نمی‌گزاریم؛ اگر یک دلخواهی کم داریم، ناله‌ی خود را به آسمان می‌رسانیم. خدای متعال جهانی آراسته و گسترده و شایسته‌ی زندگی پر سعادت را به بندگان واگذار فرموده است تا آنچه را بخواهیم در آن بیابیم، اما ما می‌خواهیم رنجی نبریم و گنجی بیابیم. نمی‌دانیم که:

نــابرده رنــج گــنج مـیسر نـمی‌شود	مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

در دنیا محال وجود ندارد، ایمان صحیح و راستی دل و زبان می‌خواهد. تصمیمی قاطع می‌خواهد و پشت کاری خستگی‌ناپذیر تا مراد و مطلب به دست آید. و تاکنون دیده نشده که کسی نظام این جهان را بداند و اسباب حصول مراد به‌کار ببرد و از خدا مدد بخواهد و موفق نشود. (**والذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا و إنّ الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون**).

جوانی است که جدیّت و حصول لذّت‌هـا در آن است. و پـیری است کـه نـاتوانـی و ناملایمات در آن است.

بنابراین کار و جدیّت و نیرو و بزرگی و رسیدن به آرزو و شیرینی لذت‌ها منوط به سنّ جوانی است. اما پیری مجمع امراض و اعراض و نـاملایمات و مکـدّرات است. و راست گفت شاعر که:

**إنّ الشباب الذی مجدٌ عواقبه	فـیه نـلذّ و لا لذّات للشـیب**

حقاکه جوانی که فرجام آن بزرگواری است، لذّت‌های ما همه در آن است و پیری لذّتی ندارد.

و موقعی که پیری و بیماری‌های آن به دانشمند مشهور، ابوعثمان جاحظ، رسید این دو بیت را در غایت تحسّر و تألّم می‌خواند و از ناتوانی و پیری و بیماری می‌نالید:

**أترجـو أن تکـون و أنت شـیخ	کــما قـد کـنت أیّـام الشـباب**

**لقد کَذَبَتکَ نَفسُک لیس ثـوب	دریس کــالجدید مــن الثـیاب**

آیا امید داری در حالی که پیر هستی آن‌گونه باشی که در روزهای جوانی بودی. دروغ به خودت گفته‌ای، جامه‌ی پوسیده مانند جامه‌ی نو نیست.

از جایی که شیخ عبدالفتاح فرمود: بعضی می‌گویند: یک روز خـوشی و چـندین روز ناخوشی تا اینجا، همه فرموده‌ی اوست؛ اما این داعی سخن ایشان را قبول ندارم و خدای متعال پیری را به بشر ارزانی نداشت تا آن را باعث هم و غم و بیماری و نابسامانی بداند؛

هیچ‌گاه چنین نیست، بلکه این جهان محل اخذ و عطا و داد و ستد است. نظام در همه‌ی امور یکسان است. آیا ممکن است چیزی بخرید و بهای آن را نپردازید؟ جوانی باشد، کودکی باشد، پیری باشد، فقیری باشد، توانگری باشد، فرق نمی‌کند.

برای هر چیز در این جهان قواعدی مقرّر شده است: و نگهداری تندرستی یا خلاف آن و بر باد دادن تندرستی. اقتصاد و میانه روی و حفظ آبرو و یا خلاف اقتصاد و به‌کار بردن اسراف و بریز و بپاش و رسیدن به فقر و تنگدستی. و راستی در گفتار و کردار و امانتداری و یافتن اعتبار و محبوبیت و یا خلاف آن و دروغگویی و بدکرداری و خیانت و افتادن به سیاه چال زندان و رسوایی. انسان می‌تواند همه‌ی این‌ها را به چشم خود ببیند. آن کسی که راستگو، پاکدامن و امانتدار است و اقتصاد را رعایت می‌نماید و به حفظ تندرستی مقیّد است و به خود و بستگانش می‌رسد و صدقه بر حسب توانایی می‌پردازد و از سعادت زندگی به نحو احسن برخوردار است. او محسن و نکوکار است. و «إنّ الله يحبّ المحسنين»

تو لاأُبالی مباش که نه به‌کار دنیا بیایی و نه به‌کار آخرت:

خردمند کامیاب کسی است که هر لحظه و هر ثانیه از عمرش را به‌کاری سودمند و عملی صالح وا می‌دارد. عمر رضی الله عنه بیکاری و ولگردی و اتلاف وقت را دوست نمی‌داشت و فرمود: من دوست نمی‌دارم که یکی از شما را بیکار ببینم که نه به‌کار دنیا مشغول و نه به کار آخرت پرداخته باشد.

به عربی گفته می‌شود: سَبَهْلَلْ: ناکاره. و فرق است بین بیکار و ناکار. بیکار کسی است که کار می‌خواهد اما نمی‌یابد. ناکار: کسی است که طالب کار نیست و از عهده‌ی هیچ کار بر نمی‌آید، چونکه نمی‌خواهد کار کند.

شیخ مصلح الدین سعدی از نوادر روزگار است و دو کتاب او «گلستان» و «بوستان» از افتخارات ادب فارسی است. اما تاکنون معنی این فرموده‌ی او را ندانسته‌ام که فرمود:

جز به خردمند مفرما عمل. این سخنی است کاملاً صحیح، اما: گرچه عمل کار خردمند

نیست، نمی‌دانم به چه معنی است. آیا عمل‌کار خردمند نیست و عمل‌کار بی‌خرد و دیوانه است؟ و کجا می‌توان خردمندی را یافت که دوش از زیر بار عمل خالی کند. در حقیقت عمل‌کار خردمند است. و خردمند است که از عهده‌ی عمل بر می‌آید و عمل را به درستی به انجام می‌رساند.

کسی که قدر وقت می‌داند وقت نزد او گرامی‌ترین دارایی است و کسی که قدر وقت نمی‌داند وقت نزد او ارزانترین چیزی است که از دست می‌رود.

خدا بیامرزد وزیر شایسته‌کار و دانشمند پرهیزکار، یحیی بن هُبَیْرَه بغدادی حنبلی، متولد سال ۴۴۹، متوفای سال ۵۶۰ ه. ق و شیخ امام ابن الجوزی که فرمود:

والوقت أنفس ما عنيت بحفظه و أراه أسهل ما عليک يضيع

وقت گرامی‌ترین چیزی است که نگهداریش از تو خواسته شده است. و گمان می‌کنم که نزد تو آسان‌ترین چیزی است که ضایع می‌شود.

مقاله‌ی احمد امین در حفظ وقت و اثرهای ضایع کردن وقت:

واقف شدم بر مقاله‌ای که از استاد احمد امین مصری است که در سال ۱۳۷۳ درگذشته است. او در کتابش «فیض الخاطر» تحت عنوان «اوقات الفراغ» مقاله‌ای دارد که نظرم بر این شد تا در خاتمه‌ی این کتاب با تصرّف در آن و زیاد کردن کلماتی اندک بیاورم. بدین علّت که با خاتمه‌ی کتاب مناسبت دارد و به امید آنکه مورد استفاده قرار گیرد.

فرموده است: در خانه‌ها هزاران هزار از طلاب مدارس هستند که چهار ماه یا پنج ماه تعطیلات تابستانه را می‌گذرانند. آیا پدران از آنان سؤال کرده‌اند که چگونه باید این مدّت طولانی را بگذرانند که نفع آن عاید جسم، عقل، اخلاق و وطنشان گردد؟ و در خانه‌ها به قدر همین یا بیشتر از آن زنان هستند، آن‌ها چگونه اوقات فراغتشان را می‌گذرانند؟

اگر زمان، ماده‌ی خام به دست آوردن مال و تحصیل علم و یافتن تندرستی است، پس

چه بسیار از همه‌ی این‌ها که از دست دادیم. و چه بسیار عمرهای گران‌بها که به عَبَث و بازی از دست می‌رود و نه در کار دنیاست و نه در عمل آخرت. از نتایج ضایع شدن زمان، ضایع شدن منابع ثروت است که ممکن بود از آنها بهره گرفت، اگر بی‌اعتنایی به زمان و نادانی به استعمال آن نبود، چقدر زمین‌های بایر است که ممکن بود اصلاح شود. و چقدر شرکت‌ها بود که ممکن بود تأسیس شود. و چه تأسیسات و بُنگاه‌های گوناگون که ممکن بود سازمان‌دهی شود و با استفاده قسمتی از آن وقت‌هایی که بیهوده گذشت اداره شود.

و از نتایج ضایع کردن وقت در دنیای ما، کسادی و بازار نداشتن کتاب و نخواندن آن‌ها و راضی بودن به جهل و نادانی است. کم هستند افرادی که از نادانی رنج ببرند و به فکر دانایی باشند. ولیکن بسیارند کسانی که به سوی راحتی و تن آسایی و تن پروری روی آورده‌اند. اضافه بر این‌ها عقب افتادگی فکری اجازه می‌دهد تا راه برای بیگانه‌ی فعال باز شود. آن که می‌داند چگونه از وقتش فایده ببرد. و قصدم از حفظ وقت این نیست که زمان همه‌اش در کار بگذرد. و زندگی همه‌اش جدّیت در کار باشد و استراحت و آرامشی در آن نباشد. و قصدم این نیست که همه ترشرویی باشد، نه خنده‌ای باشد و نه اظهار شادمانی، بلکه قصد من این است که اوقات فراغت برا اوقات کار چیره نگردد. و اینکه تصوّر نشود که اصل زندگانی در بیکاری و فراغت است و وقت کار در حاشیه‌ی وقت فراغت است؛ فراغت اصل باشد و کار فرع آن، بلکه کار اصل باشد و فراغت برای تقویت خود برای ادامه‌ی کار. علاوه بر این قصدم این است که ما کار می‌کنیم و در کارمان هدف و مقصودی داریم، پس باید در فراغت هم هدف و مقصودی داشته باشیم. بنابراین اوقات فراغت یا باید مفید برای صحت و تندرستی باشد، مثل راه رفتن و ورزش کردن و امثال این‌ها از هر چیزی که برای تندرستی مفید باشد و یا اینکه وقت فراغت برای لذّت معنوی باشد، مثل مطالعه‌ی کتب علمی و سودمند. و یا اینکه اوقات فراغت برای غذای روحی باشد، مثل تلاوت قرآن، خواندن حدیث، صله‌ی ارحام، رسیدن به مستمندان، نوازش و مدد به یتیمان، مساعدت بیماران یا

امثال این‌ها از طاعات و عبادات مستحب.

اما اینکه هدف صرف وقت بدون نتیجه باشد، این هدفی نیست که شرع آن را بپسندد و یا عقل آن را بپذیرد. بنابراین مردمی که وقت‌شان صرف لهو و لعب غیر مشروع می‌شود، یا مشغول چشم چرانی و وقت گذرانی در قهوه‌خانه یا در کوچه و امثال این‌ها می‌گردد، این نوع وقت گذرانی مشروع نیست، نه شرع آن را می‌پسندد و نه عقل آن را می‌پذیرد. و باید دانست که وقت نه دشمن است که قصد از بین بردنش بکنی، بلکه وقت حیات و عمر آدمی است و علاج مشکل اتلاف وقت بدون هدف صحیح این است که انسان معتقد شود که می‌تواند حبّ و بغض خود را تعدیل کند و آنچه زیانمند است به آنچه سودمند است تبدیل نماید. بیشتر مردم وقتی که اراده کنند می‌توانند وقت فراغت خود را تقسیم نمایند به آنچه برای تندرستی، عقل و دین‌شان مفید است. چقدر اشتباه می‌کنند کسانی که شب را در خارج از خانه با این و آن می‌گذرانند و اهل خانه از زن و بچه تنها هستند. می‌توانند به جای آن فرزندان را تربیت و نوازش کنند، برایشان حکایت‌های سودمند بگویند. با اهل خانه صحبت کنند، ببینند چه کمبودی دارند تا رفع کنند. گوش به درس خواندن بچه‌ها بکنند. و از خانواده در برابر زحماتشان تشکر کنند. وقتی که به خانه می‌آیند، هر وقتی که مناسب می‌دانند هدیّه‌ای برای بچه‌ها، دسته گلی برای مادر بچه‌ها بیاورند.

متأسفانه عوام الناس عقیده دارند که خواندن قصه‌های سبک و مطالعه‌ی مجلّات نامطلوب برای غذای روحی‌شان کافی است، در حالی که این گونه حکایات و مجلّات روح را معذّب می‌سازد. و حکم مخدّرات عقل و محرّک غرایز جنسی دارد که ضررش خیلی بیش از نفعش می‌باشد. و با اندکی صبر و اراده می‌توان نوآموز را برای جدّیّت در درس و مطالعه‌ی سودمند آماده و تربیت نمود.

هر باسوادی می‌تواند در فراگیری انواع علوم و معارف همت خود را به حرکت درآورد، به طوری که آن‌ها را بررسی نماید و بخواند و اطلاع خود را در آن توسعه دهد و اطلاع

عمیقی را در آن به دست آورد. خواه این فراگیری درباره‌ی ادبیات، حیوانات، گیاهان و گل‌ها، میکانیک، تاریخ یکی از عصرهای گذشته و یا درباره‌ی هر نوعی از معارف انسانی باشد، آنگاه رغبت و شوق خود را در آن تقویت بخشد، پس از آن بخشی از روز و شب خود را برای خواندن و اهمیّت دادن به آن قرار دهد.

با این روش می‌بینید که او دگرگون شده و بعد از بی‌دانشی اکنون در علمی تخصُّص یافته و می‌تواند به اُمّت خود، به میهن خود و به جامعه‌ی خود نفعی برساند.

و بدین شکل امّت به فرزندان خود از دیگران بی‌نیاز می‌شود و در انواع علوم و معارف افرادی آگاه و مطلع خواهد داشت و بر هرکدام در همان رشته‌ای که در آن تخصّص دارد اعتماد می‌نماید.

و بدین ترتیب صحبت مردم در مجالس‌شان عوض می‌شود؛ فکرشان ترقّی می‌یابد؛ زندگی‌شان تازه می‌شود و از یکدیگر علم، ادب، اخلاق، رفتار و کردار نیک می‌آموزند و وقت خود را پاس می‌دارند. و چیزی نگذرد که می‌بینیم دانش بالا رفته و عقل‌ها وسعت یافته و زندگی روشن گردیده و قوّت و نیرو افزایش یافته و راه‌های معیشت آسان و بهتر گردیده است.

در این موقع است که مردم احساس می‌کنند که بر آنان واجب است که عقل و فهم خود را تغذیه کنند، همان گونه که جسم خود را تغذیه می‌کنند. و بدانند که زندگی بدون غذا ممکن نیست و غذا هم میسّر نمی‌شود، مگر بر نگهداری وقت و به دست آوردن وقت و بهترین استفاده از آن نمودن.

آن وقت است که جامعه ترقی می‌کند و در پی آن مردم جامعه نیز در فکر و صنعت و نفع رسانی و تولید آن چه به آن نیاز دارند و داد و ستد سالم و پیشرفته و خودکفایی و بی‌نیازی از دیگران ترقی می‌کنند. آن وقت است که می‌توانی از خود بپرسی و بگویی: من در وقتی که دارم چه کاری انجام می‌دهم؟ تندرستی به دست می‌آورم، صحّتم را نگه می‌دارم،

بر علم خود می‌افزایم، فایده می‌برم، خیری به خود و یا به دیگری می‌رسانم؟

و بنگر آیا وقت فراغتت تابع حکم عقلت شده است که هدف پسندیده‌ای داشته باشی و وقت خود را در راه آن صرف نمایی. اگر پاسخت مثبت بود، کامیاب شده‌ای. و اگر پاسخت مثبت نبود، بکوش تا پاسخت مثبت شود و کامیاب گردی.

قلم به دست گرفتن و خوب و بد زندگی را نوشتن و نفع و ضرر خود را سنجیدن و درصدد بهتر کردن وضع خود برآمدن از موفقیت در زندگی است. و صبر و شکیبایی با سعی و کوشش، لازمه‌ی هر موفقیّتی است.

امّت ما زندگی می‌کند در یک دهم آنچه می‌بایست در آن زندگی کند یا در کمتر از آن. هم در بازدهی و تولید و هم در توانایی عقلی خود و هم در حالت تندرستی خود. همه در یک دهم متوقف می‌شود و باقی امور زندگی به هدر می‌رود، یا در سستی و گمنامی می‌گذراند یا در لَهو و لغو به سر می‌برد و یا در هیچ می‌گذراند. در حالی که برای زیستنی که سزاوار اوست کمبودی ندارد، مگر دانستن راهی که بتواند وقت خود را از کار خیر پُر نماید و از حکم شرع و عقل اطاعت نماید. انتهی: گفتار احمد امین به آخر رسید.

وقت حیات است و زندگی و وقت گران‌بهاتر از طلاست:

استاد حسن البناء در کتاب «منبر الجمعة للامام الشهيد حسن البنّاء» در مقاله‌ای تحت عنوان: «الوقت هو الحياة» فرمود:

گفته می‌شود که وقت طلاست و این صحیح است هر وقت قیمت مادی آن را در نظر بگیریم، آن هم برای کسانی که اندازه و ارزش هر چیز را به طلا تعیین می‌کنند. ولیکن وقت، برای مردمی که نظری فراتر از آن دارند، زندگی است.

ای آدمی، آیا زندگی تو در این جهان چیزی است جز مقدار وقتی که بین تولد و وفات توست. ممکن است طلا تمام شود و از بین برود و تو بتوانی چند برابر آن را به دست آوری.

ولیکن زمانی که گذشت و وقتی که از دست رفت به هیچ قیمتی نمی‌توانی آن را برگردانی. بنابراین وقت گران‌تر از طلاست و گران‌تر از الماس است. و از هر نگین و گوهری گران‌تر است، برای اینکه وقت حیات است.

هر نوع پیروزی و کامیابی تنها وابسته به برنامه ریزی دقیق و شرایط مناسب نیست، بلکه وابسته به وقت مناسب نیز هست. درگذشته از رأی خام که تجاربی به همراه نداشته باشد و از رأی متأخر که بعد از فوت وقت باشد پرهیز می‌کردند. توفیق و کامیابی در این است که رأی پخته و رسا و در وقت مناسب آن باشد.

روی این اصل بزرگترین زیان از آن مردمی است که از وقت‌شناسی در غفلتند. خدای متعال فرمود: (**و لقد ذرأنا لجهنّم کثیراً من الجنّ والإنس لهم قلوب لایفقهون بها و لهم أعین لایبصرون بها و لهم آذان لایسمعون بها أولئک کالأنعام بل هم أضلّ أولئک هم الغافلون**) اعراف: ۱۷۹. «و در حقیقت ما آفریدیم برای دوزخ مردمی را که خود را آماده‌ی دوزخ رفتن کرده‌اند از جنّ و انس. اینان قلب‌هایی دارند ولیکن به وسیله‌ی آن‌ها حقایق را فهم نمی‌کنند و چشم‌ها دارند اما با آن‌ها نمی‌بینند. و گوش‌ها دارند ولیکن با آن‌ها چیزی نمی‌شنوند. آنان در حکم گاو و شتر و گوسفند هستند، بلکه گمراه‌تر هستند. و آنانند که ایشانند غفلت زدگان».

و زیباترین و بلیغ‌ترین تصویر وقت در بیان خاتم النبیین ﷺ است که فرمود: (**ما من یوم طلعت شمسه إلّایقول: من استطاع أن یفعل فیّ خیراً فلیعمله فإنّی غیر مکرّر علیکم أبداً**).[1]

«هر روزی که آفتاب آن طلوع نمود می‌گوید: کسی که بتواند عمل خیری در من انجام بدهد، آن را انجام بدهد، برای اینکه وقتی که رفتم برنمی‌گردم.»

---

۱) أخرجه الدیلمی عن سعید بن المسیب عن ابن عباس و أخرجه البیهقی فی الشُّعب عن عثمان بن محمد بن المغیرة مرسلاً.

بنابراین در این جهان گران‌بهاتر از وقت نیست. و وقت‌ها هم در یُمن و برکتشان و در خوبی و سعادت‌شان متفاوتند. ممکن است ساعتی برکتش بیشتر از ساعت دیگر باشد. و روزی ممکن است نزد خدای متعال از روز دیگر بهتر باشد و ممکن است ماهی از ماه دیگر پُر خیرتر باشد.

رسول الله ﷺ فرمود:

(المؤمن بين مخافتين: بين عاجل قد مضى لايدرى ما الله صانع فيه. و بين أجل قد بق لايدرى ما الله قاضٍ فيه[1])؛

«مؤمن میان دو ترس می‌باشد: ترس زمانی که گذشت و نمی‌داند خدای عزّوجل در آن گذشته چگونه با او حساب نموده است، خطاهایش آمرزیده است یا نیامرزیده و عقوبتش را نوشته است. و ترس آینده و باقی عمر خود است که نمی‌داند در باقی عمرش با او چگونه رفتار می‌کند و چه حکمی بر او جاری می‌سازد؛ حکم سعادت او تا عاقبت به خیر باشد و یا حکم شقاوت او تا عاقبت به شر باشد. والعیاذبالله از دنیا برود». این پنهان بودن حساب و عاقبت آدمی به نفع اوست تا همیشه حساب کار خود را داشته باشد و کاری نکند که خشم خدا را برانگیزد و همه آن کند که رضای پروردگار بسیار مهربان در آن است. بنابراین ای برادر گرامی، در فکر خود باش و از وجود خود سعادت خود را فراهم ساز. و از دنیای خودت توشه‌ای برای آخرتت فراهم کن. و از جوانی‌ات برای روزهای پیری‌ات قبل از اینکه پیر بشوی زندگی خوشی در نظر بگیر. و در حیات خودت برای بعد از وفات روشنایی قبر و عاقبت به خیر و از همه مهمتر رضای خالق متعال را به دست آور. خدای بسیار مهربان به ما و شما ای خواننده‌ی گرامی توفیق حفظ وقت و صرف وقت در عمل صالح و علم نافع کرامت فرماید و ما و شما را از مردمی قرار دهد که ارزش وقت و زندگی را می‌دانند. و به

---

۱) قال الحافظ العراقی فی تخریج أحادیث الاحیاء ۲: ۲۰۴. أخرجه البیهقی فی الشُّعَب عن الحسن البصری عن رجل من اصحاب النبی ﷺ و فیه انقطاع.

راه خدمت و نفع رسانی به خلق و اُمّت و جهانیان هدایت فرماید. **و أولئک هم الراشدون.**

عبدالفتاح ابوغده فرمود: تصحیح چاپ پنجم این کتاب را در ماه ربیع الاول سال ۱۴۰۹ ه.ق به پایان رساندم. امیدوارم دعای خیر خوانندگان این کتاب را دریابم. والحمدلله ربّ العالمین.

و محمد علی بن سلطان العلماء مترجم و شارح این کتاب و افزاینده بسیاری از مطالب ارزنده به این کتاب می‌گوید: فارغ شدم از نوشتن آن در ماه ذیحجه سال ۱۴۲۵. **و سبحان الله و بحمده و سبحان الله العظیم و أستغفرالله. و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین.**

پایان

منابع

۱ ـ الآداب الشرعية والمنح المرعية، لابن مفلح الحنبلی. مطبعة المنار ۱۳۴۸.

۲ ـ الآلوسی مفسراً، للدکتور محسن عبدالحمید. مطبعة المعارف فی بغداد ۱۳۸۸.

۳ ـ إتحاف الأمجاد فیما یصح به الاستشهاد، لمحمود شکری الآلوسی الحفید. مطبعة الإرشاد فی بغداد ۱۴۰۲.

۴ ـ أساس البلاغة، للزمخشری. مطبعة أولاد أورفاند ۱۳۷۲.

۵ ـ أضواء الشریعة: مجلة کلیة الشریعة بالریاض، من جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامیة، العدد الخامس لعام ۱۳۹۴.

۶ ـ الأعلام لخیر الدین الزرکلی، الطبعة الثالثة. بیروت ۱۳۸۹.

۷ ـ إنباه الرواة علی أنباه النحاة، للقفطی. دارالکتب المصریة ۱۳۷۴.

۸ ـ الأنساب للحافظ السمعانی. حیدرآباد الدَّکَّن بالهند ۱۳۸۲.

۹ ـ البدر الطالع بمحاسن مَن بَعدَ القرن السابع، للشوکانی. السعادة ۱۳۴۸.

۱۰ ـ بُستان العارفین، للنووی. مطبعة زید بن ثابت بدمشق ۱۴۰۵.

۱۱ ـ بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة، للسیوطی. السعادة ۱۳۲۶.

۱۲ ـ بهجة النفوس و تحلّیها، لابن أبی جَمرة الأندلسی. الصدق الخیریة.

۱۳ ـ تاریخ بغداد، للخطیب البغدادی. السعادة ۱۳۴۹.

۱۴ ـ تبیین کذب المفتری، للحافظ ابن عساکر. مطبعة التوفیق بدمشق ۱۳۴۷.

۱۵ ـ تتمة المختصر فی أخبار البشر، لابن الوردی. المطبعة الوهبیة ۱۲۸۵.

۱۶ ـ تخریج أحادیث الإحیاء، للحافظ العراقی. دارالمعرفة ببیروت، دون تاریخ.

۱۷ ـ تذكرة الحفاظ، للذهبی. الطبعة الثالثة، حيدرآباد الدَّكَّن بالهند ۱۳۷۵.

۱۸ ـ تراث العرب العلمی فی الفلك و الرياضيات، لقدری حافظ طوقان. الطبعة الثالثة بدار القلم ۱۳۸۲.

۱۹ ـ ترتيب المدارك، للقاضی عياض. طبعة الرباط ۱۳۸۴ و بيروت ۱۳۸۷.

۲۰ ـ تفسير الحافظ ابن كثير. دارالأندلس فی بيروت ۱۳۸۵.

۲۱ ـ تقييد العلم، للحافظ الخطيب البغدادی. طبعة المعهد الفرنسی بدمشق ۱۹۴۹.

۲۲ ـ تهذيب التهذيب للحافظ ابن حجر. حيدرآباد الدكن بالهند ۱۳۲۵.

۲۳ ـ توالی التّأنيس بمعالی محمد بن إدريس (الإمام الشافعی) للحافظ ابـن حـجر العسـقلانی. دارالكتب العلمية فی بيروت ۱۴۰۶.

۲۴ ـ جامع الترمذی (سُنَنُه). مطبعة مصطفی البابی الحلبی، الطبعة الثانية بتحقيق أحمد شاكر ۱۳۹۸.

۲۵ ـ الجامع الصغير من حديث البشير النذير، للسيوطی مع فيض القدير للمناوی. مطبعة مصطفی محمد ۱۳۵۶.

۲۶ ـ الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع، للخطيب البغدادی بتحقيق الدكتور محمد طحان. طبعة مكتبة المعارف بالرياض ۱۴۰۳.

۲۷ ـ جمع الجوامع، للحافظ السيوطی. النسخة المصورة بمصر عن المخطوطة فی مجلدين.

۲۸ ـ جمهرة أنساب العرب، لابن حزم. دارالمعارف ۱۳۸۲ = ۱۹۶۲.

۲۹ ـ الجواب الكافی لمن سأل عن الدواء الشافی لابن القيم، مطبعة أمين عبدالرحمن ۱۳۴۶.

۳۰ ـ الجواهر المُضيَّة فی طبقات الحنفية، للحافظ عبدالقادر القرشی، بتحقيق الأستاذ عبدالفتاح الحلو، مطبعة عيسی البابی الحلبی ۱۳۹۸.

۳۱ ـ الحثُّ علی طلب العلم و الاجتهادُ فی جَمعِه، لأبی هلال العسكری. المكتب الإسلامی فی بيروت ۱۴۰۶.

۳۲ ـ الدُّرَر الكامنة، للحافظ ابن حجر. الطبعة الثانية بحيدرآباد الدكن ۱۳۹۲.

۳۳ ـ ذیل تاریخ بغداد، لابن النجار. حیدرآباد الدکن بالهند ۱۳۹۸.
۳۴ ـ ذیل طبقات الحنابلة، للحافظ ابن رجب الحنبلی. مطبعة السنة المحمدیة ۱۳۷۲.
۳۵ ـ ذیل الموضوعات، للحافظ السیوطی. المطبع العلوی فی لکنو بالهند ۱۳۰۳.
۳۶ ـ رسالة ابن قیم الجوزیة فی «أسماء مؤلفات ابن تیمیة». طبع المجمع العلمی بدمشق ۱۳۸۰. ثم طُبِعَت بعدها طبعتین فی بیروت.
۳۷ ـ روضات الجنات، للخُوانساری. المطبعة الحیدریة فی طهران ۱۳۹۰.
۳۸ ـ روضة المحبّین، للإمام ابن القیم. طبعة بیروت ۱۳۹۷.
۳۹ ـ سنن ابن ماجه. مطبعة عیسی البابی الحلبی ۱۳۷۲.
۴۰ ـ سِیَر أعلام النبلاء، للذهبی. مؤسسة الرسالة ببیروت ۱۴۰۱.
۴۱ ـ شرح الإحیاء: إتحاف السادة المتقین، للزبیدی. المیمنیة ۱۳۱۱.
۴۲ ـ الشفا بتعریف حقوق المصطفی، للقاضی عیاض. دارالکتاب العربی ببیروت ۱۴۰۴.
۴۳ ـ الشمائل المحمدیة، للترمذی بشرح الباجوری. مطبعة الاستقامة ۱۳۵۳.
۴۴ ـ صحیح البخاری بشرح فتح الباری، لابن حجر. المکتبة السلفیة ۱۳۸۰.
۴۵ ـ صید الخاطر، لابن الجوزی. دارالکتب الحدیثة بمصر دون تاریخ، و طبعة دارالفکر بدمشق ۱۳۸۰ فی ثلاثة أجزاء.
۴۶ ـ طبقات الشافعیة الکبری، للتاج السبکی. بالواسطة عن تعلیقات «الکبری».
۴۷ ـ طبقات الشافعیة، لابن قاضی شهبة. حیدرآباد الدکن بالهند ۱۳۹۸.
۴۸ ـ عقود الجوهر فی تراجم من لهم خمسون تصنیفاً فمئةٌ فأکثر، لجمیل العظم الدمشقی. المطبعة الأهلیة فی بیروت ۱۳۲۶.
۴۹ ـ عمدة القاری شرح صحیح البخاری، للبدر العینی. المطبعة المنیریة ۱۳۴۸.
۵۰ ـ العمدة فی محاسن الشعر و آدابه و نقده، لابن رشیق المغربی. السعادة الطبعة الثانیة ۱۳۷۴ بتحقیق محمد محی الدین عبدالحمید.

۵۱ ـ عيون الأنباء فى طبقات الأطباء، لابن أبى أُصَيبعة. دارالفكر ببيروت ۱۳۷٦.

۵۲ ـ فضائل أبى حنيفة و أصحابه، لأبى العباس بن أبى العَوَّام (مخطوط).

۵۳ ـ الفكر السامى فى تاريخ الفقه الإسلامى، لمحمد بن الحسن الحجوى. طبعة الرباط بالمغرب ۱۳۴۰، و طبعة النمنكانى بدمشق و القاهرة ۱۳۹٦.

۵۴ ـ الفنون، لأبى الوفاء بن عقيل الحنبلى. المكتبة الشرقية فى بيروت ۱۹۸٦.

۵۵ ـ فوات الوفيات، لابن شاكر الكتبى. بولاق ۱۲۹۹.

۵٦ ـ فيض الخاطر لأحمد أمين. الطبعة الرابعة لمكتبة النهضة المصرية، دون تاريخ.

۵۷ ـ فيض القدير بشرح الجامع الصغير، للمناوى. مطبعة مصطفى محمد ۱۳۵٦.

۵۸ ـ الكنى و الألقاب، لعباس القُمِّى. مطبعة العرفان فى صيدا بلبنان ۱۳۵۸.

۵۹ ـ الكواكب السائرة بأعيان المئة العاشرة للنجم الغزى. دار الآفاق الجديدة ببيروت الطبعة الثانية ۱۹۷۹.

٦۰ ـ لسان الميزان، للحافظ ابن حجر العسقلانى. حيدرآباد الدكن بالهند ۱۳۲۹.

٦۱ ـ مؤلفات ابن الجوزى، لعبد الحميد العَلوجى. طبع وزارة الثقافة العراقية ببغداد ۱۳۸۵.

٦۲ ـ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، للحافظ الهيثمى. مكتبة القدسى ۱۳۵۲.

٦۳ ـ مدارج السالكين، لابن القيم. مطبعة السنة المحمدية ۱۳۷۵.

٦۴ ـ المستدرک على الصحيحين، للحاكم النيسابورى. حيدرآباد الدكن بالهند ۱۳۳۴.

٦۵ ـ مسند الإمام أحمد بن حنبل. المطبعة الميمنية ۱۳۱۳.

٦٦ ـ المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير، للفيومى. مطبعة مصطفى البابى الحلبى ۱۳٦۸.

٦۷ ـ معجم الأدباء، لياقوت الحموى. دارالمأمون ۱۳۵۵.

٦۸ ـ مناقب الإمام أبى حنيفة لحافظ الدين الكردرى، مع «المناقب» المكى ۱۴۰۱.

٦۹ ـ مناقب الإمام أبى حنيفة للموفق المكى. دارالكتاب العربى ۱۴۰۱.

۷۰ ـ مناقب الإمام أحمد، لابن الجوزى. السعادة ۱۹۳۴ و مكتبة بتحقيق الدكتور عبدالله التركى ۱۳۹۹.

۷۱ ـ المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، لابن الجوزی. حیدرآباد ۱۳۵۷.
۷۲ ـ النهایة فی غریب الحدیث والأثر لابن الأثیر. مطبعة عیسی البابی الحلبی ۱۳۸۳، ثم صُورَتْ عنها فی بیروت دون تاریخ.
۷۳ ـ الوابل الصیب من الکلم الطیب، لابن قیم الجوزیة. ۱۳۷۵.
۷۴ ـ وَفَیَات الأعیان، للقاضی ابن خَلِّکان. المطبعة المیمنیة ۱۳۱۰.

* * *





شیراز ، خیابان زند ، جنب بانک ملی شعبه کوثر ، پاساژ صاحب الزمان، تلفن : ۲۳۰۵۶۴۰

ISBN:978-964-8809-04-6

